

سخن

مقاله

سخن فارسی (در آن سوی مرزهای ایران) ،

غضنفر علی اف

آخرین سالها ، اولنگاچخووا ، ترجمه پیرنظر
کتاب لغت را از یاد نبرید ، منوچهر یزرگمهر
مقدمه کوتاهی بر هنر اسلامی ، ارنست کونل ، ترجمه هوشنگ ظاهری
جامعه شناسی عمومی ماکس وبر ، احمد اشرف
صور و انواع وقت گذرانی ، جمشید بهنام - شاپور راسخ
باقته های عصر صفوی ، ف ، اکرم ان ، اقتباس و نگارش
پرویز فائل خانلری

داستان

دیگر زن چیزی نپرسید ، بابا مقدم
ارثیه ، ویرجینیا ولف ، ترجمه صفریان - تقی زاده

شعر

نمونه هایی از شعر معاصر فارسی در پاکستان
ماجرا کوتاه ، مهدی اخوان ثالث
مسافر غرب ، م. سرشک

گوناگون

کتابهای تازه ، در جهان هنر و ادبیات ، نگاهی به مجلات ماهانه ،
نکته ، نکته ، سخن و خوانندگان پشت شیشه کتابفروشی و...

شماره

۱۰

دوره هفدهم

دی ماه ۱۳۳۶

مجله ادبیات و دانش و هنر امروز



مقاله

سخن فارسی (در آن سوی مرزهای ایران) ،

غضنفر علی اف

آخرین سالها ، اولنگاچنخووا ، ترجمهٔ پیرنظر
کتاب لغت را از یاد نبرید ، منوچهر بزرگمهر
مقدمهٔ کوتاهی بر هنر اسلامی ، ارنست کوفل ، ترجمهٔ هوشنگ طاهری
جامعه شناسی عمومی ماکس وبر ، احمد اشرف
صور و انواع وقت گذرانی ، جمشید بهنام - شاپور راسخ
یافته‌های عصر صفوی ، ف ، اکرمیان ، اقتباس و نگارش
پرویز قاتل خاندری

داستان

دیگر زن چیزی نپرسید ، بابامقدم
ارثیه ، ویرجینیا ولف ، ترجمه صفریان - تقی زاده

شعر

نمونه هایی از شعر معاصر فارسی در پاکستان
ماجرای کوتاه ، مهدی اخوان ثالث
مسافر غرب ، م. سرشک

گوناگون

کتابهای تازه ، در جهان هنر و ادبیات ، نگاهی به مجلات ماهانه ،
نکته ، نکته ، سخن و خوانندگان پشت شیشهٔ کتابفروشی ...

۲۵ ریال

فهرست

صفحه	مترجم	نویسنده	عنوان
			سخن فارسی
۵۹۷	-	پ . ن خ	(در آن سوی مرزهای ایران)
۹۵۸	-	غضنفر علی اف	سخنی چند در باره سخنگویان پارسی زبان در سده بیستم نمونه‌هایی از شعر معاصر فارسی در پاکستان
۹۶۵		آزادجها نگیر نگری، بسمل امیر یستری، تبسم، صادق و ...	
۹۶۷	-	-	طراحی ناصرالدین شاه
۹۷۳	-	با با مقدم	دیگرزن چیزی نپرسید
۹۷۸	-	دکتر محمد دبیرسیاقی	محل نگذاشتن
۹۸۷	هوشنگ پیرنظر	اولگا چخووا	آخرین سالها
۹۹۳	-	منوچهر بزرگمهر	کتاب لغت را از یاد نبرید
۹۹۶	مهندس هوشنگ طاهری	ارنست کونل	مقدمه کوتاهی بر هنر اسلامی
۱۰۰۱	صفریان - تقی زاده	ویرجینیا ولف	ارثیه
۱۰۰۹	-	احمد اشرف	جامعه شناسی ماکس وبر
۱۰۱۸	-	دکتر بهنام - دکتر راسخ	صور و انواع وقت گذرانی
۱۰۲۷	دکتر پروین نائل خانلری	فیلیس اکرمان	بافته‌های عصر صفوی
			شعر معاصران
۱۰۳۰	-	مهدی اخوان ثالث	ماجرا کوتاه
۱۰۳۲	-	م . سرشک	مسافر غرب
۱۰۳۵	-	رواقی	فرخ نامه جمالی
۱۰۳۷	-	-	در جهان هنر و ادبیات
۱۰۴۲	-	-	سخن و خوانندگان
۱۰۴۳	-	محمود نفیسی	مجله‌های ماهانه
۱۰۴۶	-	-	نکته، نکته
۱۰۴۷	-	خدیوچم - ع . ر	پشت شیشه کتاب فروشی

تابلو رنگی از کتاب «بررسی هنرهای ایران» هدیه بنیاد آسیائی دانشگاه پهلوی به مجله سخن

سخن

شماره ۱۰

دی ماه ۱۳۴۶

دوره هفدهم

سخن فارسی

(در آن سوی مرزهای ایران)

در «بزم سخن» که در شهر دوشنبه پایتخت جمهوری تاجیکستان تشکیل شد از شعر نو فارسی در ایران و کشورهای دیگر - یعنی تاجیکستان و افغانستان و پاکستان و هندوستان - گفتگو به میان آمد. خطابه‌های متعدد در باره شعر فارسی چه در ایران و چه در آن کشورها که فارسی زبان یا فارسی دان هستند ایراد شد. این بحث‌ها دلپذیر و سودمند بود. کسانی در این گفتگوها شرکت داشتند که همه به یک زبان سخن می‌گفتند، اگر چه گاهی شیوه‌های بیان دگرگونه بود.

این «فارسی» بیش از ده قرن است که در سرزمین پهناوری

وسیله بیان معانی دقیق و لطیف ذوقی و فکری و علمی است؛ و در طی روزگاری دراز در همه جا اساس واحدی داشته؛ اما در روزگاران اخیر، به علت‌های سیاسی، تفرقه‌ای میان فارسی‌گویان و فارسی‌دانان روی داده و فارسی، در این کشورها پریشان شده است.

این پریشانی را باید دریافت و آن را سامان داد. این کار به سود همه کشورها و مردمانی است که با فارسی، سروکار داشته‌اند و دارند و بنای فرهنگ ملی ایشان بر این زبان است. ما بعضی از سخنرانیهائی را که در «بزم سخن» تاجیکستان در بساط شعر فارسی امروز ایراد شده است بی‌هیچ تصرف و تغییری در عبارات درج می‌کنیم تا هم خوانندگان، به شیوه معمول فارسی در کشورهای دیگر پی ببرند و هم با اندیشه‌ها و طرز تفکر ملت‌هایی که با ما هم‌زبان و هم‌دل هستند آشنا شوند.

پ . ن . خ .

سخن‌های چند درباره

سخن‌گویان فارسی زبان هندوستان در سده بیستم

(سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۰۰)

ادبیات فارسی هند نسبت به ادبیات فارسی در کشورهای دیگر کمتر مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. در مورد شعر فارسی هند در سده بیستم، به استثنای آثار سخنور برجسته فارسی‌گوی محمد اقبال، عموماً آثار شعرای دیگر بطور جدی بررسی نشده است.

موضوع سخنرانی حاضر عبارت است از اشاره به برخی از جنبه‌های شعر فارسی در هند، و ما آگاهانه شعر محمد اقبال را از این بحث مستثنی کردیم. در اینجا ما منظره عمومی ولی ناتمام شعر فارسی را در چهل سال اول قرن معاصر بررسی می‌کنیم. ناتمامی و نارسائی موضوع از دو جهت می‌باشد: اول فقدان منابع کافی در دسترس ما است و علت دوم که جنبه اصولی دارد این است که ادبیات فارسی زبان هندوستان، مخصوصاً شعر سده بیستم را استثنائاً جدا از ادب ملی شبه جزیره هندوستان، بویژه ادبیات به زبان اردو، مورد تحقیق قرار نمی‌توان داد. چنانکه معلوم است از نیمه دوم قرن هیجدهم،

اغلب شعر فارسی هرسخنوری نیمی از آثار او را تشکیل می‌دهد. روشن است که ما در این باره یعنی از آثار اردو و پنجابی و سندهی سخن بمیان نمی‌آوریم. در عین حال شعر فارسی هندوستان از ایام قدیم هم از لحاظ موضوع و هم از لحاظ فنون سخنوری با شعر فارسی خارج از شبه جزیره هندوستان (یعنی ایران، آسیای صغیر، ماوراء قفقاز، آسیای میانه و افغانستان) ارتباط و پیوستگی نزدیک داشته است. از این جهت در سخنرانی حاضر بموقع خود به برخی از جهات مشترک که شعر پارسی هندوستان را با ادبیات فارسی در خارج از هند ارتباط می‌دهد، اشاره می‌کنیم.

پیش از آنکه به اصل موضوع وارد شویم، لازم است به نکته خاصی اشاره نمود. در سخنرانی کنونی هر جا که از شعر فارسی هندوستان گفتگو بمیان می‌آید، منظور مجموع اشعار بزبان پارسی در هند و پاکستان می‌باشد، یعنی بررسی شعر فارسی در سراسر شبه جزیره هندوستان. اکنون به ژرفای تاریخ وارد می‌شویم.

شعر فارسی در هندوستان از لحاظ شکل و مضمون بسیار متنوع و غنی و دارای سابقه تاریخی هزارساله است و در راه تکامل خود یک سلسله مراحل مهم را پیموده و پس از طی هر مرحله یا به اوج ترقی بال گرفته و یا به حضیض انحطاط رسیده است.

آخرین مرحله تکامل آن یا بعبارت صحیح تر ماقبل آن در اواسط قرن گذشته بوده است. به این معنی که جنبش آزادیبخش ملی که در سالهای ۱۸۵۹ - ۱۸۵۷ در هند گسترش یافته، در موقعی که این سرزمین به مستعمره کامل انگلستان تبدیل شده بود، تکان شدیدی به شعور و آگاهی ملی توده‌های وسیع هند داده است. بر پایه ایده نولوژی این جنبش آزادی بخش ملی که در تاریخ به طغیان سپاهیان معروف است، روحیه ضد استعماری قرار داشت. گرچه اندیشه‌های آزادیخواهانه سپاهیان شکل دینی اعم از جنبه اسلامی و هندو داشت، اما این اندیشه‌ها در چهار چوب مذهب محدود نبود و مظهر وحدت و یگانگی هند و مسلمان بشمار می‌رفت. خواسته‌های جدید عصر با کمال قدرت، تحول هدف و وظایف در رشته ادبیات را که مظهر ایده نولوژی عموم مردم است، طلب می‌کرد. از جمله این مطالبات بویژه امتناع از مضامین کهنه، و نزدیکی به واقعیت حیات جدید مردم هندوستان بود.

میان روشنفکران مسلمان هند، فعالیت رجال اجتماعی و ادبی کسانی امثال سید احمد خان - مولانا محمد حسین آزاد (سال وفات ۱۹۱۰) انعکاس وسیع داشت. خود مولانا محمد حسین آزاد که یکی از نمایندگان هنرمند ادبیات

اردو زبان بود، به سه زبان و ادب فارسی دلبستگی داشت و آثاری از خود بجا گذاشت. وی در کتاب جالب خود بنام «سخندان فارسی» يك سلسله از جنبه های تكامل شعر فارسی را در شبه جزیره هندوستان تجزیه و تحلیل می کند. مولانا محمد حسین آزاد تمایل شعرای معاصر را در كناره جوئی از حیات اجتماعی تحت انتقاد منطقی قرار داده علیه تقلیدهای كور كورانۀ برخاسته است.

در آثار شاعر برجسته ادبیات اردو، یعنی الطاف حسین حالی (سال وفات - ۱۹۱۴) و شبلی نعمانی محقق خستگی ناپذیر ادبیات فارسی نظایر چنین انتقادهائی را نسبت به ادبای محافظه كار می توان یافت. مولانا شبلی نعمانی كه از يك خانواده تحصیل كرده برخاسته بود و یکی از محققین برجسته تاریخ ادبیات فارسی بشمار می رفت و از تمام جنبه های مثبت و منفی آن اطلاع داشت، در برابر شعرای این وظیفه را قرار می داد كه مسائل مبهم زندگی مردم را در آثار خلاق خود منعكس كنند. به عقیده او حتی غزلهای عادی تقلیدی به شیوه قدیم باید با تاروپود زندگی جدید پیوند شده باشد.

بدین طریق است كه در شعر اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست اندیشه های گوناگون باهم در كشكش می شود.

باید تذكر داد كه درست در همین موقع در شعر فارسی هند كه بیش از همه تابع اشعار و سنتهای قدیم ادبیات فارسی و تاجيك بود، و ادبیات تكامل یافته اردو آنها بعقب رانده بود، موضوع تصوف و پیروی از سبكهای قدیم حكمرانی می یابد.

روح تصوف مخصوصاً در اشعار سخنوران ناحیه سند، كه در آنجا تمدن اسلامی از اعصار قدیم جایگزین شده و تعالیم گوناگون عرفانی ریشه دوانیده بود، قوت داشت. دواوین بسیاری از شعرای زبردست سند در تقارن قرنهاي نوزدهم و بیستم مملو از اشعار عرفانی صوفیانه است. مانند اشعار زیرین كه كوینده آن نواب الله داد است:

الهی طایر پرواز وحدت كن خیالم را
رواق آسمان معرفت بگشای بالم را
از این وادی كه دارد رهزنی هر ذره ریگی
رسان بر منزل مقصد سلامت كاروانم را
در این باره اشعار میر جان الله جالب توجه است كه می گوید:

مطلع خورشید پنهان در وجود آدمی ست
بر فلك فرمان حق بهر وجود آدمی ست.

چشم عاشق گشت بینا، دیده هر جا حسن یار
صاحب افلاك در قلب و وجود آدمی ست .
طغیان علیه احکام مذهبی از همین جا ناشی می شود :
خالق و مخلوق در قلب صفای آدمی ست
اینهه کون و مکان بهر لقای آدمی ست
حور و غلمان بهشتی تابع فرمان اوست
عرش و کرسی و فلک هم زیر پای آدمی ست .

در اشعار سخنوران مانند غوث بخش خاکی ، غلام علی سبزویش ،
میر علی نواز علوی (سال وفات ۱۹۲۰) و غیره نظیر این معانی دیده می شود .
در آثار این سخنوران نفوذ مضامین و فنون عالی سخنرانی شعرای کلاسیک ادبیات
ایران و تاجیک نظیر مولوی رومی و سعدی ، حافظ ، جامی ، و غیره محسوس
است .

اغلب دیده می شود که این سخنوران از غزلیات عرفانی و از مضامین
لطیف و تمثیلهای کوناگون و حتی وزن و قافیه شعرای کلاسیک اقتباس کرده اند .
مثلاً با استفاده از غزل معروف حافظ ، غلام علی سبزویش شاعر سند
چنین می سراید :

فتادم ناگهان اندر محیط عشق بی پایان
کجا بار دگر بینم از این گرداب ساحل را
شاعر کهنسال دیگر سند مولوی بهاء الدین بهائی (سال وفات ۱۹۳۶)
با استفاده از مضامین سعدی از مردم می خواهد که از ستمکاران و ظالمان در بیم باشند
و از نزدیکی با آنان پرهیز کنند :
ظالم اگر چند بود یار تو
عاقبت از وی بود آزار تو
کژدم اگر یار تو شد هوش دار
جز عمل نیش زنی نیست کار .

مولوی بهاء الدین بهائی ارتباط متقابل عشق و عقل را که از مفاهیم قدیم
تصوف است ، شرح داده آنرا در جهت مخالف یکدیگر می نهد و در این معنی
عشق را مافوق عقل قرار می دهد :

گر کنی دور ز رخ پرده پنداری را
بینی از برقع هر برگ رخ یاری را
کفر عشق است ، ز اسلام خرد شیرین تر
نیست اینجا قدری لذت دین داری را

چنانکه معلوم است این معانی ثابت ادبیات تصوف در آثار اقبال به اوج خود رسیده است.

بهاءالدین بهائی برای بیان مقصود معین، ظاهراً از اندیشه‌های شعرای قدیم مانند سعدی، نظامی، جامی و غیره اقتباس می‌کند، ولی در حقیقت منظور او اقتباس و تقلید نیست، بلکه او در غزل‌های خود هدف روشنی را پیروی می‌نماید و آن انعکاس مضامین زیبایی‌است که حیات معاصر آنها را طلب می‌کند. مثلاً، شاعر اغلب از ناپایداری روزگار سخن می‌راند ولی ملاحظه کنید که چگونه ماهرانه از این غزل معروف خواجه حافظ:

این چه شور است که در دور قمر می‌بینم

همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم

استفاده کرده اندیشه خاص خود را پرورانده است:

این چه شور است که اندر همه جا می‌بینم

همه آفاق پر از رنج و بلا می‌بینم

به رذیلان فلک آراست قصور عالی

کلیه کهنه مکان کمالاً می‌بینم.

اسب تازیست بیالان به ته بارگران

زین زرین به خر بی‌سروپا می‌بینم

در دیوان مولوی بهاءالدین بهائی اشعار طنز آمیز هم دیده می‌شود. در یکی از آنها او ریاکاری زاهدان را سخت انتقاد می‌کند و می‌گوید

دلم از زاهدان ملول آمد،

زانکه این قوم را دو رو دیدم.

کنج مسجد گرفته چون گر به

چشم بر موشکان کو دیدم.

از پس نانکی به یکدیگر

چوی سگان بس که جنگ‌جو دیدم

در دیوان بهائی اشعار زیادی یافته می‌شود که کلمات فارسی و هندی و

سندی با هم قافیه شده‌اند.

اشعار غلام قادر گرامی آئینه تمام‌نمای حوادث زمان گوینده است،

در سخنان او نیز جاذبه مفاهیم عرفان مخصوصاً از اشعار حافظ احساس می‌شود
مثلاً:

ای اسیر موج گرداب وجود،

دست و پائی زن که ساحل دور نیست

و ایضاً :

پیش ما سوختگان زندگی و مرگ یکیت ،
 غوطه جز چشمه آتش نخورد ماهی ما ،
 کشتی ماست که در دجله امید شکست .
 تخته مرگ بود تخت شهنشاهی ما .

گرامی ، آموزگار شاعر شهیر اقبال بود . این آموزگار راجع به هنرمندی
 شاگرد خود چنین اظهار عقیده می نماید :
 درس ماضی از کتاب فال گیر ،
 ساغر از خمخانه اقبال گیر .

در خاتمه باید چند کلمه در باره هنر شاعر پارسی زبان هند یاد کرد .
 این شاعر با ایران و ادیبان ایران ارتباط فراوان داشت . شاعر در مقدمه
 کتاب خود موسوم به «ماه نو» یاد آور می شود که هنگام سفر سه سال به این
 کشور با بسیاری از ادبای برجسته وقت آشنا شده است ، (از آن جمله رشید
 یاسمی و ملک الشعراء بهار) سپس منیر می نویسد: در ایام سفر ایران اشعاری
 که گاه گاهی بزبان پارسی می سرودم در روزنامهجات و مجلات آن سرزمین
 نشر می شد .

شاعر محبوب منیر ، حافظ شیراز بود که نفوذ او در بسیاری از اشعار
 منیر در کتاب «ماه نو» دیده می شود ؛ مثلاً :

بهار آمد و گلزار کرد صحرا را
 بیا ز کنج لحد خیز و بین تماشا را .
 ز بسکه پاک و لطیف است فیض می بخشد ،
 نسیم باد مصلی دم مسیحا را

برخی از اشعار منیر در باب زیباییهای طبیعت هندوستان و وصف مردم
 آن سرزمین است . ولی عمده ترین اشعار او را غزل تشکیل می دهد . شاعر
 خطاب به ماه چنین می سراید :

می سوزی و می سازی ، می سازم و می سازم
 تو طلعت حیرانی ، من دیده حیرانم

اشعار منیر آکنده از روح خوش بینی نسبت به حیات است که از مشخصات
 اشعار پارسی گویان هند است . شاعر می گوید :

چون بحر زندگی همه بر یک قرار نیست
 چون سنگ کوهسار رگش استوار نیست
 گیرم که روز عیش نما ندست بر قرار

غم هم ، منیر ، غصه مخور ، پایدار نیست
در اشعار منیر اشاره هائی در باره رجال برجسته مشرق زمین امثال
مصطفی کمال و گاندی و غیره هم دیده می شود . او نسبت به جنبشهای آزادی
بخش در مشرق همبستگی نشان می دهد . و معتقد است که ایده های آزادی خواهی
پیروز خواهد شد . در یکی از غزلهای خود شاعر چنین می گوید :

من دلشده پندارم کاین نغمه آزادی
از خاک وطن آرد پیغام حریفان را
آن نغمه آزادی کز موج اتک خیزد ،
در لرزه بیندازد این گنبد گردان را .

این بود شمه ای از مختصات گویندگی چندین تن از شعرای پارسی گوی
هندوستان .

البته تحقیقات وسیع و علمی در این رشته کار مشترک ایران شناسان و هند
شناسان در آینده می باشد . اما چیزی که مسلم است عبارت از آن است که شعر
پارسی قرن حاضر در شبه جزیره هندوستان متعلق به شخص بزرگوار شاعر
شهیر محمد اقبال که درخشنده ترین ستاره در آسمان شعر و شاعریست ، می باشد .
این نکته را اولین بار ملک الشعراء - یکی از بزرگترین شعرای - سده بیستم
ایران زمین - بنحو بسیار جالبی متذکر شده است :

قرن حاضر خاصه اقبال گشت
واحدی کز صد هزاران بر گذشت

این چند شاعر پارسی گوی هند که ذکر آنها در بالا گذشت ، از میان
همان « صد هزاران » بودند که سیمای برجسته محمد اقبال در آسمان ادب آنها
را در مقابل چشم محققان قلیل العاده ادبیات پارسی زبان هند و پاکستان
تحت الشعاع خود قرار داده است .

غضنفر علی اف

نمونه‌هایی از شعر ماهر فارسی در پاکستان

مقدم خانه برانداز تمنا کردیم پاره‌ای از غم دل بود که افشا کردیم آنکه صد نامه به خون دلش انشا کردیم جز زیان هیچ بنود آنچه تمنا کردیم راه مثل سخن خویش به دلها کردیم آزاد جهانگیر نگری	به رخ حسرت دنیا در دل وا کردیم تاجگر پاره شد و ریخت به همراهی اشک به پیامی نگرائید و سلامی ننواخت به غلط فهمی ما حیف که از مزرع دهر از سبک روحی و آزاده دلی ای آزاد
---	--

سنگ راه ماست غفلت ، پیش رو دیوار نیست
پای ما در خواب شد ، دامن تهی کهسار نیست
گرچه میدان بس خطر ناک و رهش هموار نیست
لیک با چندین خرابی آن قدر دشوار نیست

خدمت ار یاری کند مقصد در اول منزل است
نیت ار راسخ بیفتد، جمله مطلب حاصل است

کاش گردد قوم ما مایل به تهذیب رسوم
تا نماید ملک را آباد از نشر علوم
پر توافشانی کنند اصحاب ما مثل نجوم
که به ایران ، که به توران ، که به یونان ، که به روم
باز باغ علم از ماسر بسر ریجان شود
وز بهار بوستان ما فلک حیران شود

چيست تدبير اين زمان ؟ علم و هنر آموختن
کهنه تقويم مقالات ارسطو سوختن
چون خريفان از صنعت بهره‌ای اندوختن
ملک را از پرتو شمع کمال افروختن

بسمل امير يتسرى

از کراچی طرب و راحت جانی به من آر
 نامه‌ای از کف آن تازه جوانی به من آر
 ابرو چشم سیاهش چو بهمن در جنگ است
 مونس جان من، آن تیغ و سنانی به من آر
 روشن این دیده من باد ز تاب رخ او
 شاه خوبانم و آن جان جهانی به من آر
 نور رخسار تو در باده بینم ای دوست
 باده ناب تو در رطل گرانی به من آر
 چشم بد از رخ آن لاله عذارم دورست
 عالم پیردگر بخت جوانی به من آر
 چون مسیحانفس و نافه گشا آن باداست
 ای صبا نکستی از کوی فلانی به من آر
 بشکند تا دل گل ، سرو زپا اندازد
 نشتر را زود تو آن سر روانی به من آر

نشتر

جهانی خنده ریز از دل ، جهانی اشکبار از دل
 در این باغ وجود آمد خزان از دل ، بهار از دل
 ز آتش ریزی داغ درون لاله یاد آرم
 که من هم شعله زاری داشتم اندر کنار از دل
 به دل بیهوده طرح وصل یاری نقش می‌بستم
 ندانستم که این تسکین برد صبر و قرار از دل
 چو آتش ریخت در مغزم ، چو برق افتاد بر جانم
 به جای قطره خونم فرو ریزد شرار از دل
 به سعی ضبط راز من ، پذیرد صورت اشکی
 و گر نه شعله‌ها ریزد به چشم اشکبار از دل
 نه در آهم اثر ، نه در نگاهم جلوه‌ای گنجید
 دلم شرمنده چشم است و چشمم شرمسار از دل

صوفی غلام مصطفی تبسم

کیست کو زید بررگ دل نشتری
 بزم ما از یاد بودش محشری
 چیست این سحر تصور، کو مرا
 می‌رپاید در جهان دیگری
 از در جنت که شد چهره نما
 دل‌گدازی، دل‌نوازی، دلبری
 آدمی نو در حریم زندگی
 در جهان شاعری پیغمبری
 مثل او پیدا نشد در خاک ما
 نکته سنجی، عالمی، دانشوری
 در دیار ما نیامد مثل او
 نی‌نوازی، ساحری، صورتگری
 کاروان ما ندیده همچو او
 ره‌شناسی، ره‌نمائی، رهبری
 زندگی نقشی نزد ما ننداو
 خود‌نگاهی، خود‌فروزی، خود‌گری
 قرن‌ها باید که آید در جهان
 رازدانی، محریمی، بی‌همسری
 نقد ایمانی، عیارملتی
 مایه قومی، متاع کشوری
 خامه‌اش اندر نبرد زندگی
 رستمی، افراسیابی، صفدری
 از کلام او به دل‌ها موج زن
 جویباری، سلسبیلی، کوثری ...
 شرقیان را مایل پرواز کرد
 امتان را داد او بال و پری
 ذکر او روشن‌گرایمان ما
 فکر او چون روح بهر پیکری

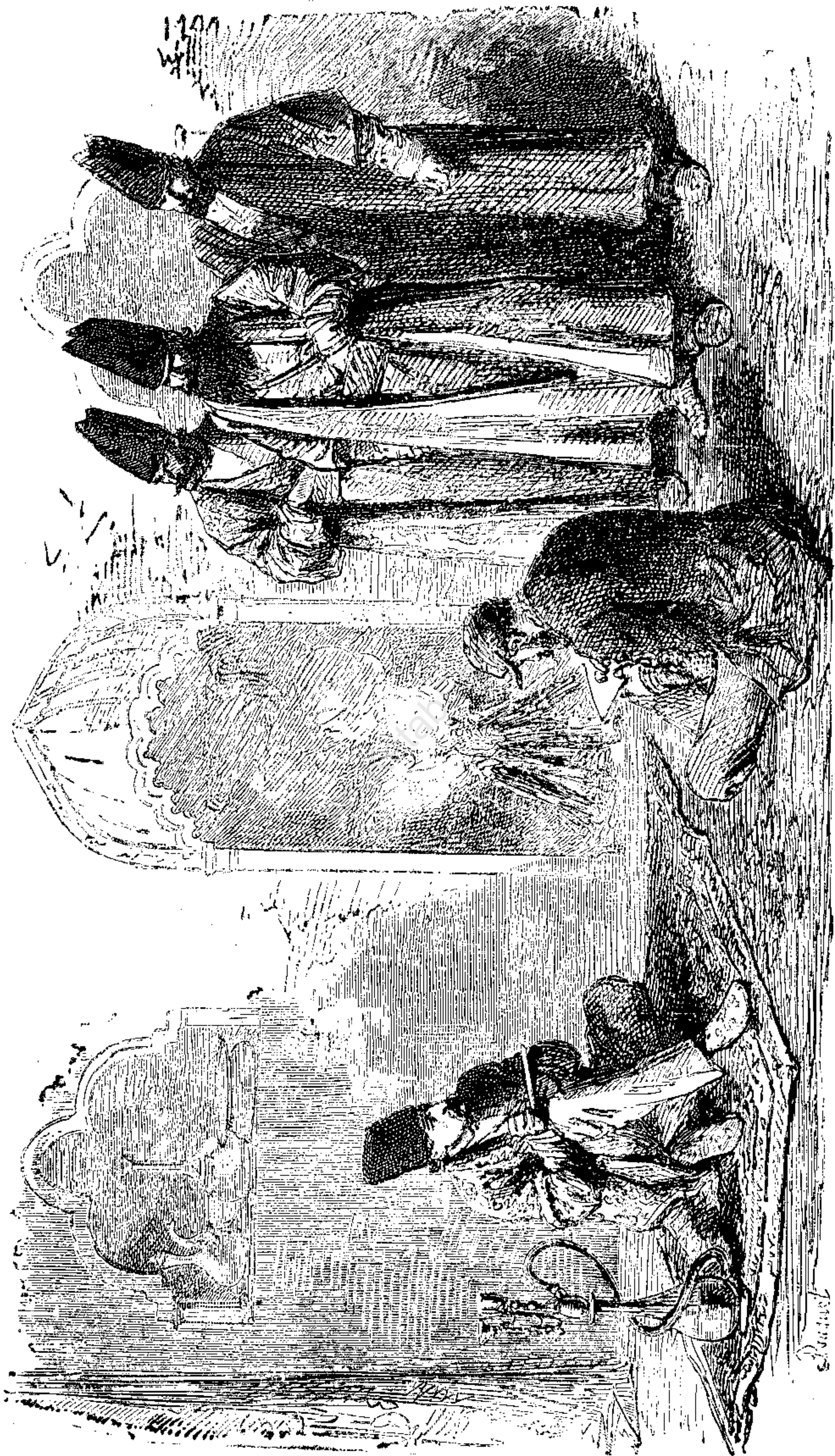
طراحی ناصرالدین شاه

میان افسران فرانسوی که در زمان ناصرالدین شاه برای تعلیم سپاهیان به ایران آمده بودند مردی بود به نام دوهوسه Duhousset که علاوه بر فن سپاهیگری هنرمند و دانشور بود. این افسر که ظاهراً در آن زمان درجه سروانی داشته در نقاشی دستی داشته و شاید همکار نقاش معروف فرانسوی دلاکروا Delacroix بوده است. گذشته ازین در نژاد شناسی و مردم شناسی نیز از اهل بصیرت بوده و در مدت اقامت خود در ایران در این باب مطالعه و تحقیق دقیق می کرده است.

دوهوسه پس از بازگشت به فرانسه مأموریت‌های دیگری یافته و شاید در جنگ با آلمان شرکت کرده و سپس بازنشسته شده است. این شخص ظاهراً در نظر داشته که کتابی در باره ایران، خاصه از نظر نژاد شناسی بنویسد و طرح‌ها و چهره‌هایی را که در این کشور کشیده بود در آن بگنجاند. اما معلوم نیست بر اثر چه عواملی به این کار توفیق نیافته است.

طرح‌ها و نقاشی‌هایی که این افسر هنرمند فراهم آورده بود پس از مرگش به دست وارثان افتاده و عاقبت به يك دكان سمساری فروخته شده و، بر اثر تصادف، يك ایرانی - آقای مهندس منوچهر فرما نفرمائی - روزی در پاریس به آن دكان سری زده و این آثار را یافته و خریده است.

اوراق گرانبهائی که اکنون در تصرف آقای مهندس فرما نفرمائی است شامل موضوعهای مختلفی است. از آن جمله چهره‌هایی از بزرگان و رجال و مردم عادی نواحی مختلف ایران از ترکمن و بلوچ و کرد و افغانی و قفقازی و یزدی و اصفهانی و خراسانی که همه را برای استفاده در مطالعات نژادشناسی و مردم شناسی از نیمرخ کشیده است. دیگر طرح‌هایی از آلات موسیقی و طرز نواختن آنها؛ دیگر چهره‌های زنان ایرانی و جامه‌آنها چه در بیرون خانه (یعنی با چادر و روبند و چاقچور) و چه در اندرون با کلیجه و شلیته و جامه‌های خانگی؛ و لباس و سلاح‌های سربازان ایرانی که در سلطانیه قسمتی از آنها زیر فرمان خود او بوده‌اند؛ مناظری از وضع شهرها و دهات و آبادیهای ایران از آذربایجان تا تهران و شهرهای مرکزی مانند قم و اصفهان و بسیاری مناظر دیگر.



LE SUAH DE PERSE DESSINANT LE PORTRAIT DU COMMANDANT DEHOUSSET.

قسمتی از این طرحها و نقاشیها را «بنیاد فرهنگ ایران» بزودی در مجموعه‌ای چاپ و منتشر خواهد کرد.

اما آنچه موضوع این مقاله است طرحی است که ناصرالدین شاه از این افسر فرانسوی کشیده است. این طرح در مجله معروف ایلوسترسیون آن زمان با نامه‌ای از دوهوسه، نایب سرهنگ بازنشسته، چاپ شده و عین طرح ناصرالدین شاه با نقاشی دیگری از خود دوهوسه که مجلس شاهانه را، درحالی که نقاش مشغول ساختن صورت شاه و شاه مشغول طرح چهره و هیکل نقاش است، نیز در آن شماره مجله گراور شده است.

نامه دوهوسه که در آن شماره به ضمیمه این دو طرح چاپ شده از این قرار است.

يك طراحي از شاه ايران

آقای مدیر

چون گمان می‌کنید که انتشار طراحی شاه ایران مورد توجه عموم قرار می‌گیرد این طرح را در اختیار شما می‌گذارم و لازم می‌دانم که چند نکته را ذکر کنم درباره اینکه چگونه این افتخار را یافتیم که تصویرم به دست شاهنشاه رسم شد و معظم له به مبادله هنری با این بنده حاضر شدند.

شاهنشاه ایران که اداره عالی میدان ما نور و تعلیم سربازان خود را به بنده محول کرده بودند می‌دانستند که در مدت سه سال اقامت من در کشورشان از طرف وزیر فرهنگ (فرانسه) به من مأموریتی داده شده بود که تمام اوقات خارج از شغل نظامی مرا می‌گرفت.

از علاقه‌ای که شاهنشاه ایران به دیدن قسمت اول تحقیقاتم (یعنی طرح چهره بیش از دو بیست تن از رعایای ایشان) ابراز داشتند استفاده کردم و اجازه خواستم تا تصویر خود ایشان را در رأس این مجموعه قرار بدهم.

به این منظور بود که اعلیحضرت ناصرالدین شاه احضارم کردند و بدون تشریفات مرا به حضور پذیرفتند. شاه با لطف تمام استدعای مرا قبول کردند و با اشاره اجازه نشستن روی زمین دادند؛ و آنچه عنایتی خاص بود این است که خود ایشان قلمی آهنی با کاغذ نوشتنی برداشتند و فرمودند در حالی که من تمثال ایشان را می‌کشم خودشان نیز تصویر مرا خواهند کشید.

سه نفر از رجال بزرگ با حال احترام ایستاده و شاهد خاموش این صحنه بودند و می‌توان حدس زد که با چه نگاه تعجبی به شاهنشاه خود که مرحمت فرموده هیکل این «فرنگی» را رسم می‌کرد می‌نگریستند.



این صورت به اعلی حضرت در یون



Duhosé

Najeb-ul-Ayaleh
Farchad Moerza

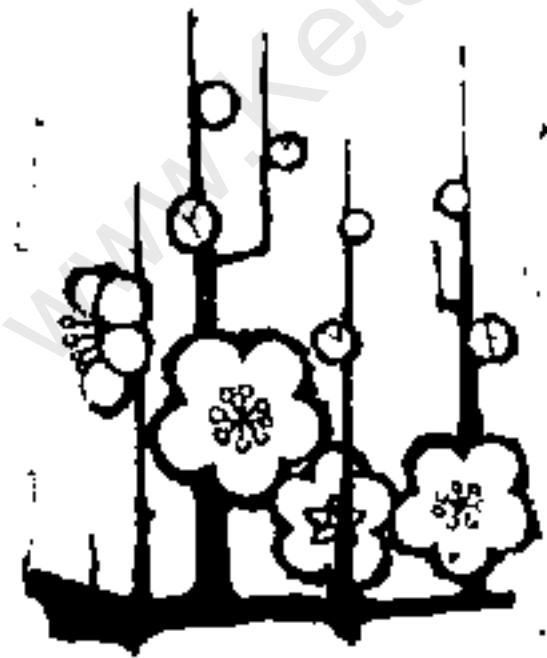
UN AUTOGRAPHE DU SHAH DE PERSE — Croquis original communiqué par M. le commandant Duhousset.

این طرح با سرعت انجام گرفت . شاید لازم نباشد که مدح و تحسین تماشاگران را، خاصه یادیدن کلمه **Duhosé** که به خط فرانسوی نوشته شده بود، توصیف کنم رجال بزرگ حاضر در جلسه هم مهر خود را بر آن ورقه زدند و توجه و عنایت خاصی را که من از آن برخوردار شده بودم تأیید کردند. من هم مراتب امتنان خود را معروض داشتم.

اینک طراحى دست شاه و هم‌چنین تصویرى را که خود من در وضعى که ذکر کردم از آن مجلس کشیده‌ام برای شما می‌فرستم

دوهوسه

(سرهنگ دوم بازنشسته)



دیگر زن چیزی نمی‌پرسید

مرد که در رختخواب به پشت خوابیده بود ، برای چندمین بار به پهلوی راست برگشت و زانوهایش را به روی شکم جمع کرد .
 زن پرسید : «تو هنوز خوابت نبرده ؟ چرا امشب اینقدر تقلا می کنی ؟
 مکه جات هنوز گرم نشده ؟ می خوای درجه بخاری را بیشتر کنم ؟»
 مرد جواب داد : «نه . نمی دونم چرا خوابم نمی بره . حواسم پیش اون پیرمرده است .»

زن گفت : «دوم پیرمرده ؟»
 مرد گفت : «اونکه شبها زیر طاقی مصالح فروشی می خوابه .»
 زن گفت : «ها ! فهمیدم . لابد تا حالا يك جا و مکانی بهش داده اند ؟ دیگه اینقدر هم مردم از خدا بی خبر نیستند .»
 مرد گفت : «بیست ساله که همچی برفی نیومده . پارسال که اصلا زمستون نشد .
 کوچه ها دیگه پر شده . برای رفت و آمد راه نیست . قدیم خونه ها چاه مخصوص برف داشت ، برفهارو می ریختند تو چاه . حیاط ها هم بزرگ بود .
 حالا حیاط ها كوچك ، چاهی هم که برای برف نیست . همه برف ها را تو کوچه ها می ریزند . دیروز که تا سر خیابون رفتم در هر طرف کوچه فقط جا برای راه رفتن يك نفر بود . آدم مثل اینکه از میون دیوار برفی رد میشه . از جلوی مصالح فروشی که رد شدم ، پیرمرد اونجا بود . بیچاره حال و روزش خیلی بد بود .»

زن پرسید : «راستی کارش چیه ؟»
 مرد گفت : «من خیال می کردم گدایی می کنه . اما ندیده بودم که از کسی چیزی بخواد . بعد هم يك روز دیدم که توجوی آب می گرده . اونجاها که آب ایستاده . با دستش هی شنها و ... ، لجن ها رو بیرون می آورد . توی شنها يك چیزهایی پیدا می کرد .»

– «توشنهای لجن ها چی پیدا میشه ؟»
 مرد با خستگی و بی حوصلگی جواب داد : «يك چیزی دیگه . انگشتر الماس و حلقه طلا که پیدا نمیشه . شاید یکی دو تا دهشاهی پیدا بشه .»

زن پرسید: «همین برای دوسه تا ده شاهی کف چوب‌ها رومی کرده؟»
مرد گفت: «نه. شیشه خرده، آهن پاره هم برمی‌داره. از توی خاک و بیه‌ها
کهنه پبله و تکه چوب جمع می‌کنه. کهنه پبله‌ها رو تو چوب می‌شوره و بعد
که خشک کرد، اونهارو به این ماشین شورهای کنار خیابون می‌فروشه. شیشه
خرده و آهن پاره‌ها را هم می‌فروشه. تکه چوب‌ها را هم خودش می‌سوزونه.»
- «پس حتماً حالا آتش روشن کرده.»

- «دیروز که خیالی حال و روزش بد بود. تا حالا همچین سرما و یخبندونی
نشده. برف روی همه چوب‌ها رو پوشونده. از این گذشته، مگه تو این سر
سیاه زمستونی میشه تو چوب‌ها رو گشت، دست به آهن پاره و شیشه خرده زد؟»
زن پرسید: «پس اون بیچاره چکار می‌کنه؟»

مرد گفت: «نمی‌دونم امروز هم که خیلی سرد بود، من کوچه نرفتم. این
برف دیشب هم که بدتر کرد. حالا حتماً جلوی اون طاقی یک کوه برف رفته بالا.»
- «راستی امروز همه اون کیسه نایلونها رو گذاشتی؟»

«آره، همه رو گذاشتم. هر کدوم از خوشه‌ها رو با چند تا برگ تو یک
کیسه کردم. میدونی، باید کیسه را خوب کشید پس‌این که گیر کنه و اگه باد
اومد نیفته. امسال سال دومه که این درخت گل میده. اصلاً این درخت مال
این سرزمین نیست. مال کنار دریاست. آنهم منطقه گرمسیر که زمستون‌ها زیاد
سرد نمیشه. می‌بینی که این درخت اول زمستون تازه گل میده. گلهاش مثل
گل یخ می‌مونه.»

زن گفت: «تو خیال می‌کنی که اگه-ر کیسه روی گلهاش نکشیم یخ
می‌زنه؟»

مرد گفت: «حتماً. گفتم که این درخت گرمسیری است. اگه خوب
روی گلهاشو بپوشونیم ممکنه سرماش نزنه. اونوقت میدونی، اردیبهشت درخت
پر از میوه است!»

- «میوه‌اش خیلی قشنگه. هیچکس پارسال باور نمی‌کرد که درخت کلابی
جنگلی توخونه ما میوه داده باشه.»

- «حالا باز فردا بگرد چند تا کیسه دیگه پیدا کن. مثل این که سه چهار
تا خوشه گل دیگه بیرون مونده.»

- «اگه یخ زده باشه که دیگه فایده نداره. حالا دیگه فکرش را هم نکن.
بخواب.»

- «من خیالم ناراحته. خوابم نمی‌بره!»

زن گفت: «باز یاد پیرمرد هستی؟ حتماً رفته مسجد یا تویکی از این گرمخونه‌ها که تو تلویزیون و رادیو پشت سرهم اعلان میکنند!»
مرد گفت: «ای بابا، خدا پدر تو بیامرزه. این پیرمرد چطور می‌تونه تا گرمخونه بره. باید دست کم سه تومن پول تا کسی بده. اونهم تازه معلوم نیست چه جور جائی است. مسجدهارو هم که فقط فرش کردند تا آدم‌هائی که شکمشان سیره قوش نماز بخونن و برای مرده‌هاشون ختم بگذارن. مکه این پیرمرد رو تو مسجد راه میدن؟ خانه خدا خالی افتاده. اونوقت بنده خدا توی سرما داره خشک میشه.»

«دخوب چرا اون همسایه هایکیشون اون بیچاره روحالا برای چند شب راه نمیدن که تو راهروی خونشون بخوابه؟ خدا رو خوش نمیداد!»
«اون مال يك دوره‌ای است که دیگه این مردم قبولش ندارن. اون مال زمونیه که مردم بهم می‌رسیدن، به هم کمک می‌کردن، دست همدیگرو می‌گرفتن. حالا اگر ببینن کسی لب يك چاه وایساده، يك لکد بهش میزنن که بیفته تو چاه.»

زن گفت: «پناه بر خدا. خدایا خودت به همه بندگانت رحم کن!»
مرد گفت: «من خوابم نمی‌بره. خیلی ناراحتم. تو خیال می‌کنی چه بلائی سر پیرمرد اومده باشه؟»

زن گفت: «من که نمی‌ذارم این وقت شب، اون هم تو این یخ بندون، بری کوچه؛ باز مثل اون يك ماه پیش سرما می‌خوری، میفتی. میدونی، من و تو دیگه تو این سن و سال خیلی باید مواظب خودمون باشیم.»
مرد گفت: «من که نمی‌خوام برم. فقط خوابم نمی‌بره. همش یاد اون پیرمردم.»

هر دو چند ثانیه ساکت شدند. هیچکدام حرکتی نکردند. هر کدام از آندو منتظر بود که دیگری چیزی بگوید و وقتی که پس از چند لحظه سکوت مرد باز به پهلوی غلتید، زن گفت:

«تو رو من می‌شناسم. تانری به اون پیرمرد سر فزنی، راحت نمیشی؛ اینقدر راهی که نیست. خوب خودت رو بپوشون. پوستین بپوش. جوراب پشمی پات کن. گالشهات رو بپوش. حتماً عصا وردار. کوچه یخ بسته، لیزه، ممکنه سر بخوری. چی می‌خوای برایش پیری؟ لحاف و پتو که نمیشه. فایده نداره. می‌دونی اصلاً بیارش خونه، بیاد تو همین راهرو بخوابه. امشب این پسر هم نیست. رفته خونه مادرش. وگرنه می‌گفتم اون بره، بیاردش؛ می‌دونی این پسر هم خیلی بد شده. بهشون که رومیدی دیگه پررو میشن

اون هفته رفته بود پیش مادرش ، این هفته هم دو باره راه افتاد .
مرد گفت : « که گفتم بیارمش خونه . اصلاً چطوره امشب بره تو اتاق
پسره ، بلکه فردا يك فکری براش بکنیم . »

مرد برخاست . شلوارکش پوشید ، کتش را به تن کرد ، بعد زنش شال -
گردن کلفتی دور گردن او انداخت و رفت و پوستینش را آورد . مرد شبکلاهی
را به سر گذاشت ، بعد جوراب های پشمی اش را به پا کرد . عصایش را برداشت
وزن پوستین را به دوش او انداخت . وقتی مرد کلاش هایش را پوشید و به
طرف در خانه به راه افتاد ، زن از عقب لبه شبکلاه او را پائین کشید طوری
که گوشهای مرد و پشت گردنش پوشیده شد ، وزن سفارش کرد :

« مواظب خودت باش . مبادا سر بخوری . کوچه خیلی لیزه . زمین
نخوری . از کنار دیوار برو . اگر دیدی جاش خیلی بده بیارش خونه . اگه
جاش خوب بود یکی دو تومن بدهش بده هیزم بخره . »

مرد که رفت ، زن بایی صبری شروع کرد در اتاق به راه رفتن . انتظار
شنیدن صدای در را می کشید . با خود می اندیشید :

هنوز نرسیده . باید حالا دیگه نزدیک باشد . شاید هم رسیده باشد . ممکنه
جای پیر مرد خوب و راحت باشد . شاید هم همسایه ها برده نش تو خونه شون ،
و حالا پیر مرد راحت زیر کرسی گرم خوابیده . شاید هم پاسبان ها برده نش گرمخونه .
گرمخونه چه جور جائیه ؟ بخاری داره یا کرسی میذارن ؟ خدا نصیب هیچ
تقابنده ای نکنه .

در این چند دقیقه هزار جور فکر و خیال از خاطر زن گذشت و بالاخره
وقتی که صدای سنگین پائی را شنید که با احتیاط بر داشته می شد و به سنگینی
روی برافراشته می آمد ، اندیشید : « دارن دو تائی میان . پیر مرد کبود شده .
قوز کرده . لحاف پاره شو به خودش پیچیده . خوبه اون لحاف پاره شو با
خودش نیاره . همینطوری بیاد بهتره . حتماً چیزی هم نخورده ، گرسنه است .
عیب نداره ، براش چائی میذارم . نون و کره هم داریم . از قدیمها گفتن که
آدم اگه گرسنه باشه تو سرما زودتر تلف میشه . »

در اینجا زن سرش را بالا کرد و زیر لب گفت : « خدایا ، خودت رحم
کن . پروردگارا خودت بندگان بی پناه تو حفظ کن . »

هیكل کز کرده و مچاله شده پیر مرد با آن ریش جو گندمی و موهای
ژولیده و کفش های پاره در نظر او مجسم بود .

باز اندیشید : « راهرو کثیف میشه . عیب نداره ، فردا پسره پاک میکنه . »
صدای در که بلند شد ، زن باشتاب رفت و در را باز کرد . کوچه خلوت

و تاریك بود . سفیدی مات برف ، که مثل تپه‌هایی در وسط کوچه بالا آمده بود ، در پشت سیاهی مردی که پوستین بدوش داشت ، تا کمر دیوار آن طرف کوچه را می‌پوشانید . مرد خاموش و با قدم‌های سنگین آمد تو و باد سردی از بیرون چهره زن را سیلی زد .

— «پس تنهایی ! پیر مرده نبود ؟ یا جاش خوب بود ؟»
مرد چیزی نگفت و در تاریکی به درون خانه لغزید . وقتی که هردو هنوز در راهرو بودند ، زن در را با شتاب بست و برای اطمینان دوسه بار با دقت و وسواس چفت آن را و ارسی کرد و خودش را به مرد رسانید .

— «نگفتی چی شد ؟»
مرد شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت : «رفته مسجد .»
چراغ را خاموش کردند و هر دو به رختخواب رفتند . جایشان هنوز گرم بود . روی دیوار روبرو از شعله درون بخاری روشنی‌هایی موج می‌زد . زن گفت : «آدم حالا خوابش می‌برد .» — و هم دیگه خیالت راحت شد . راستی چطور شد که تو مسجد راس دادن ؟»

مرد سکوت کرد و پس از لحظه‌ای باز به پهلوغلتید ، وزن که چشم بر دیوار و روشنی‌ها داشت ، دو باره پرسید :
«مگه باز ناراحتی ؟ شاید سردت باشه ! فکر پیر مرده رو دیگه نکن . حتماً جاش تو مسجد راحت . نفهمیدی چطور شد که تو مسجد راهش دادن ؟»
مرد باز هم پاسخی نداد و در جایش تکان خورد .

«زن باز پرسید : «چرا جواب نمیدی ؟»
مرد گفت : «چی بگم . گفتم که رفته مسجد .»
زن گفت : «فهمیدم ! اما چطور شد که راهش دادن ؟»
مرد کمی مکث کرد و بعد گفت : «آدم تا زنده‌است جلوش می‌گیرند . این در دسرها فقط مال زنده‌هاست .»

زن آهی کشید و گفت : «آه ! پیر مرد بیچاره !»
و دیگر چیزی نپرسید .

با با مقدم

دی ماه ۱۴۳۲

محل نگذاشتن

ترکیب و یا به تعبیر دقیقتر مصدر مرکب اسمی سلبی «محل نگذاشتن» و «محل نکردن» امروزه به معنای بی اعتنائی کردن و به چیزی نشمردن و نپرداختن به کسی و توجه نکردن به شخصی است، مقابل «محل گذاشتن» اما این تعبیر معنای اصلی آن ترکیب نیست.

کلمه «محل» که جزء اول این مصدر مرکب است معنای «جا» و «مکان» و «جای درآمدن» و «آنجا که بدان در آیند» دارد، بنا بر این معنی تحت اللفظی «محل گذاشتن» جای پیدا آوردن و مکان تعیین کردن می شود، نه به چشم اعتنا دیدن و توجه کردن و پیدا است که این اخیر چنانکه معمول است بر حسب نیاز معنای مجازی و غیر حقیقی است که آن ترکیب یافته است. اما این تغییر معنای ترکیب به پیروی از دیگر گونی معنای لفظ «محل» رخ داده است، بدین بیان که با اندک دقت می توان دریافت که نظام اجتماع و مدارج طبقات و مراتب مشاغل اختصاصی به معنای اصلی لغت «محل» داده و از معنای اصلی و وسیع کلمه که «جا» و «مکان» باشد، نشستگاه دارنده مقام و جایگاه جلوس صاحب رتبت و مکانت در جمع صاحبان مناصب و دارندگان مقام اراده شده و در حقیقت ذکر کل و اراده بعض گردیده است و باز به سبب علاقه و بستگی کلمه «محل» یکبار دیگر راهی به جانب مجاز پیموده و معنای خود پایه و مقام و مرتبت و اعتبار به خود گرفته است چنانکه در این عبارت از تاریخ ابوالفضل بیهقی می بینیم: «اولیاء و حشم را بنواختن و هر یکی از ایشان را به مقدار و محل و مرتبت بداشتن».

این گرایش معنای اصلی لفظ به معنای مجازی در زبان فارسی دیرینه است و تمثیل «محل هر کس پیدا است» که باز زبانزد بیهقی در عبارت ذیل شده است از این تحول و گرایش پیدا آمده: «البته همداستان نباشم و کس را زهره نیست که در این ابواب سخن گوید چه محل هر کس پیدا است» مصراع زیرین از عنصری شاعر نیز معنای اصلی و مجازی کلمه را یکجا خوب تجسم می دهد، آنجا که می گوید: «محل خاک نباشد برابر آذر».

به این یکی دو شاهد نیز توجه فرمائید:

محل و قدر ترا کرد کار افزون کرد ... (سوزنی)

با محلی چو مهر روز افزون ... (مسعود سعد).

کلمه «محل» پس از نقل به معانی اخیر گاه مرادف حالات شخصی و صفات نیکو بکار رفته است و مثال آن از تاریخ بیهقی این است :
«حاجب باز گردانیده می آید با نواخت هر چه تمامتر چنانکه حال و محل و راستی وی اقتضا کند.»

تحول معنای کلمه «محل» در ترکیبات مصدری آن نیز بخوبی ظاهر است، از آن جمله است مصدر مرکب «محل داشتن» و «محل دیگر بودن» که گویای عزت و بلند مرتبگی و اختصاص تمام و اهمیت بسیار و وجه تمایز نمایان و اعتبار و قابلیت داشتن است و در این دو عبارت بیهقی بکار رفته : «سخن وی را (آلت و نتاش را) نزدیک ما (امیر مسعود) محلی دیگرست و قدری سخت عالی تادانسته آید.» و «امیر ابوالحسن محلی تمام داشت»، و امروزه نیز در اصطلاح دوائر دولتی و بانکی به ترتیب برای امکان پرداخت حقوق به مستخدم جدید به سبب امکان بودجه ای و وجود پول در حساب کسی دو ترکیب «محل داشتن» و «محل بودن» یا صورت منفی آنها بکار برده می شود.

اظهار سخنگو دائر به «محل نداشتن» و «محل نبودن» گاه نشانه و تعبیری است آمیخته به فروتنی از عدم تفاخر به مقام یا عدم استعداد احراز مقام چنانکه باز در کتاب بیهقی آمده است : «حسن سلیمان گفت مرا این محل نیست.» «محل ندیدن» نیز همین حکم دارد و اینک شاهد آن از بیهقی : «هرگز به خاطر نگذاشته است و خویشتر را آن محل را نمی بیند.» نیز «محل یافتن» به معنای دست یافتن به مقام و منصب است و بیهقی آورده است : «خدمتی کرد بدان نیکویی و بدان سبب محل سپاهسالاری یافت»، یعنی بدان مکان که بر حسب آیین اجتماعی و قرار داد درباری خاص سپهسالاران بود دست یافت و به عبارت بهتر به منصب سپاهسالاری نائل شد و آن مقام را همراه مکان مقرر برای آن در اجتماع دیوانی و بارگاہی به خود اختصاص داد.

چنانکه گفتیم به پیروی از گسترش معنای کلمه «محل» معنای ترکیباتی نیز که با آن بکار می رفته است بسط یافته و از آن جمله «محل گذاشتن» معنای توسعی به چشم اعتنا دیدن و به مرتبتی برتر رسانیدن و به مقام والا تر کشانیدن و منصبی عالی تفویض کردن و مورد توجه خاص قرار دادن به خود گرفته است و ما برای این معانی و تعابیر در ادبیات فارسی مثالهای بسیار بر جای داریم و برای ترکیب مقابل آن نیز که صورت سلبی آن ترکیب باشد، حتی ترکیب تحقیر آمیز و دشنام گونه «محل سگ نگذاشتن» و «محل سگ نکردن» را نیز رایج

می بینیم.

صورت کهن ترتر کیب ایجنابی «محل گذاشتن، و سلبی «محل نگذاشتن»
«محل نهادن، و «محل ننهادن» است چه در معنای اصلی و چه در معانی مجازی،
حتی بهتر است بگوییم که صورت اصیل تر آن نیز هست و مثالهای ذیل گویای
آن است و دیرینگی استعمال و دوام آن را نیز می رساند. بیهقی می گوید: «بکتندی
زمین بوسه داد و گفت بنده را چرا این محل باید نهاد تا باوی سخنی بر این
جمله باید گفت، و نیز: «و حکیمان او را (بلیناس را) محلی ننهادندی که چیزی
از نهان وی گویند. (مجمل التواریخ والقصص ۱۳۰)، یعنی اهمیتی برای وی
قائل نبودند و به چیزی نمی شمردندش. در شعر ذیل از استاد سخن سعدی این تعبیر
زباندار تر است:

سعدی و عمرو وزید را هیچ محل نمی نهی

وینهمه لاف می زنی چون دهل میان تهی.

حال ببینم محلی که بدین ترتیب از سرکوی معنای حقیقی تا به در کاخ
معانی مجازی راهی دراز پیموده و زبانزد نویسندگان و شاعران شده است از
کدام نظام اجتماعی برخاسته است و سرچشمه در کدام آداب و مراسم دارد.
پس از آنکه در اجتماعات بشری الزاماً یکی پیشگاهی یافت و صدر نشین
شد و دیگران در مقام رعایت نظم و پایدار ماندن اجتماع فرمانبردار شدند باز
به اقتضای همان نظام رعایت مدارج و مراتبی لازم آمد و این مدارج و مراتب که
هم دارندگان آنها تعاون و فیصله دادن امور اجتماعی بود به سبب اختلاف نوع
معاونت و تنوع امور هر صاحب درجه و رتبه ای جدا از دیگران پایگاهی گرفت
و به مکانتی رسید.

اما مسائل اجتماعی ایجاب می کرد که بیشتر مواقع برای استواری نظام
اجتماع همه پایه داران و مایه وران بهم گرد آیند و انجمن سازند و در پیشگاه
آن صاحب قدرت رای بزنند، این بود که مراقبت در ترکیب مجلس نشینان و
و ترتیب به مجلس نشستن و آئین انجمن ساختن پیدا شد و پیدا است که چون بنیان
کار بر نظم مقبول و نسقی قابل دوام نهاده شده بود زورمندی و بیشرمی یا ضعف
و آزر م معیار برتری و فروتری شناخته نشد و اجتماع بشری از همان اوان که
بدین نظم نیازمندی یافت، نظامی منطقی هم برای آن مقرر داشت و در حفظ آن
نیز نیک کوشید، بدینسان که در دایره مجلس نشینان مکانها و محلها به تناسب پیدا
آورد و صاحب مقامان را واداشت تا یکایک به جای خود قرار گیرند و به عبارت بهتر
محل هر صاحب مکانتی را مشخص ساخت و یا چنانکه غرض این مقال است هر کس

را محلی نهادند و چون این نظم منطقی قائم و دائم بود نه تنها هیچکس هیچگاه بر سر آن نشد که سراز رعایت آن باز پیچید سهل است در مجامع محدودتر و در انجمنهای مختصرتر که به حکام و بزرگان و متعینان بستگی می یافت نیز چنین ترتیبی را مرعی داشتند و بدینسان این حلقه مراتب پایدار ماند و به عصر ما پیوست.

صاحب مقام هر که بود و هر جا که بود به هنگام انجمن ساختن به موقع خود قرار می گرفت و در مقام خاص خود جای می ساخت، یا بعبارت بهتر در محلی که برایش معین داشته بودند مستقر و ممکن می گشت، و چون صاحب مقام بود که بر آن محل مستقر می شد محلی یعنی جامع معنی مجازی مقام گرفت و مقام در معنی محل بکار رفت و محل گذاردن، و در محل نهادن، و صورت منفی آن دو به ترتیب از آنجا معنای اعتنا و توجه و نیز بی اعتنائی و عدم توجه بخود گرفت زیرا که در جمع صاحبان مقام و اصحاب مراتب بود که جایی و مکانی و محلی و قرارگاهی برای کسی مشخص می ساختند یا نمی ساختند و بدینسان سیر کلمه از حقیقت به مجاز و گرایش ترکیب آن از معنای واقعی به معنای غیر حقیقی آغاز شد و سرگذشتی مانند بیشتر کلمات فارسی با تعبیر و معانی آنها یافت.

حال که سخن بدینجا رسید بد نیست اشاره ای نیز به ترتیب نشستن یا ایستادن و قرار یافتن صاحبان مناصب و کسانی که عامل و نگاهبان این نظام در حلقه مشاغل بوده اند و هستند بکنیم و بدانیم در گذشته چه نام و نشان داشته اند و در حال چه دارند و نیز خالی از فایده نخواهد بود اگر به لغات و ترکیبات و تعبیراتی که این نظام اجتماعی موجود آنها در طول زمان شده است اشارتی بشود، اما برای آنکه این مقال به درازا نکشد و خوانندگان را ملال نیفزاید، از این دو مطلب در مقال جداگانه سخن خواهیم گفت.

اما حلقه مناصب - سر حلقه کی مناصب و مشاغل به فرمانروا یا فرد شاخص اختصاص داشته و پیش گاه مجلس و صدر انجمن از آن او بوده و او مقام اول را خاص خود می داشته است.

سوی روبرو و برابر و مقابل وی «صف نعال» و «پای ماچان» و «آستانه» و «پایگاه» محسوب می گردیده و کم پایه ترین مقام و بی ارج ترین مرتبه به حساب می آمده است.

میان این دو نقطه پیشگاه و پایگاه از دوسوی چنبره وار محل مشاغل و قرارگاه مناصب واقع بوده است بدین گونه که از پیشگاه بسوی پایگاه از هر دو جانب مدارج یکی پس از دیگری کاستی می گرفته و به فروتری می گراییده

است ، منتهی بر حسب فضیلتی که به گفته سعدی «راست» را بوده است مراتب دست راست فاضلتر از مدارج دست چپ شمرده می شده و با این حساب مقام اول مجلس پس از پیشگاه مخصوص دست راست و مقام دوم خاص دست چپ می شده و بهمین نهج فرود می آمده و به پایگاه می رسیده است. بدیهی است بر حسب وضع بارگاه و شکل مجلس و جایگاه انجمن ممکن بوده است که در هیأت نشستن و ایستادن مجلس نشینان دگر گونی پیدا آید و همه وقت هیأت انجمن حلقه شکل و مجلس دائره وار و بارگاه بیضی کردار نباشد.

بد نیست شواهدی نیز بر این ترتیب نقل کنیم از کتبی که ضمن توضیح و شرح مناصب مقامات یا همراه نقل وقایع به محل و موقع صاحب مقام نیز اشاره کرده اند؛ اما مراسمی که امروزه در دربار یا مجامع رسمی خاصه هیأت دولت متداول است نیز قابل توجه است و ما در مقاله بعد به مناسبت از آن یاد خواهیم کرد. اینجا این مقدار کافی است که بگوئیم پیشگاه و صدر مجلس در هیأت دولت و حلقه راینی وزیران یا رئیس دولت یا نخست وزیر است و از دوسوی راست و چپ به ترتیب کسانی که زودتر به مقام وزارت رسیده اند قرار می گیرند و آنانکه دیرتر بدین سمت رسیده اند فروتر می نشینند.

رودکی پدر شعر فارسی در وصف مجلس شراب امیر نصر بن احمد سامانی گفته است:

مجلس باید بساخته ملکانه
از گل وز یاسمین و خیری الوان
جامه زرین و فرشهای نو آیین
شهره ریاحین و تخته های فراوان
یک صف میران و بلعمی بنشسته
یک صف حران و پیر صالح دهقان
خسرو بر تخت پیشگاه نشسته
شاه ملوک جهان امیر خراسان
ترک هزاران به پای پیش صف اندر
هریک چون ماه بر دو هفته درخشان

در تاریخ بیهقی می خوانیم که:

و حاجب بزرگ علی... روز چهارشنبه سوم ماه ذی القعدة این سال (۴۲۲)
در رسید سخت پگاه باغلامی بیست... و سخت تاریک بود از راه به درگاه آمد و
در دهلیز سرای عدنانی بنشست... و روز شد سلطان بارداد اندر آن پناهای از

باغ عدنانی گذشته و (حاجب بزرگ) علی واعیان از این درسرای این باغ در رفتند و خوارزمشاه و قوم دیگر از آن در که بر جانب شارستان است و سلطان بر تخت بود اندر آن رواق که پیوسته است بدان خانه بهاری و آلتونتاş را بنشانند بر دست راست تخت و امیر عضدالدوله یوسف عم را برابر نشانند و واعیان و محتشمان دولت نشسته و ایستاده و حاجب بزرگ علی قریب پیش آمد و بوسه جای زمین بوسه داد و سلطان دست بر آورد و او را پیش تخت خواند و دست او را داد تا ببوسد. و وی عقدی گوهر سخت قیمتی پیش سلطان نهاد و هزار دینار سپاه داری داشت از جهت وی نثار کرد. پس اشارت کرد سلطان او را سوی دست چپ، منکبتراک حاجب (برادر علی) بازوی وی بگرفت و برابر خوارزمشاه آلتونتاş، حاجب بزرگ، زمین بوسه داد و بنشست و باز زمین بوسه داد. سلطان گفت خوش آمدی و در هوای مارنج بسیار دیدی. گفت زندگانی خداوند در از باد همه تقصیر بوده است، اما چون بر لفظ عالی سخن بر این جمله رفت بنده قوی دل و زنده گشت... خوارزمشاه بر پای خاست و زمین بوسه داد و باز گشت... و حاجب علی نیز برخاست که باز گردد سلطان اشارت کرد که بیاید بنشست و قوم باز گشتند و سلطان باوی خالی کرد چنانکه آنجا منکبتراک حاجب بوه و بوسهل زوزنی و طاهر دبیر و عراقی دبیر ایستاده و به در حاجب سرای ایستاده و سلاحداران گرد تخت و غلامی صدوثاقیان (ص ۵۷ و ۵۸ چاپ دکتر فیاض).

در تذکره الملوك، کتابی که تشکیلات اداری و مشاغل مناصب و صاحبان مراتب و درآمد دوران صفویه را تشریح می کند نیز اشاراتی آمده است و از جمله موارد ذیل است:

«ملا باشی سر کرده تمام ملاها (است)... در مجلس پادشاهان نزدیک به مسند مکان معینی داشت و احدی از فضلا و سادات نزدیکتر از ایشان در خدمت پادشاهان نمی نشستند.» (ص ۱ چاپ نگارنده).

«امراء هر يك به ترتیب موافق رتبه منصب خود در کشیکخانه به دستور مجلس بهشت آیین (یعنی بارگاه سلطنت) در پهلوی یکدیگر می نشینند و بغیر از امرا و ارباب مناصب و مستوفیان عظام و خوانین عظیم الشأن و وزراء و صاحب رقصان دیگر کسی در کشیکخانه معمول نیست که بنشینند» (ص ۷).

«غلامان در پشت سر پادشاه ایستاده می شوند» (ص ۱۹).

«مقرب الخاقان مهر دار مهره هایون»... مجلس نشین مجلس بهشت آیین (بارگاه سلطنت) است.» (ص ۲۵).

«مقرب الخاقان دواتدار مهرانگشتر آفتاب اثر» در مجلس عام در صف

قورچیان یراق در پهلوی دواتدار قدیمی که دواتدار پروانه جاتست ایستاده می‌شود. (ص ۲۶).

«مقرب الخاقان دواتدار، جای او که می‌ایستد آنست که در صف قورچیان یراق در پهلوی قورچی صدق که مهر دارد مهر شرف نفاذ بود ایستاده می‌شود. (ص ۲۷).

«یساولان صحبت بغیر از امراء زاده معتبر دیگر کسی نبوده است... در مجالس عام در برابر پادشاه ایستاده می‌شوند. (ص ۲۷).

و نیز از تصاویری که مجالس عام و رسمی پادشاهان صفویه و قاجاریه را نشان می‌دهد و به دست است می‌توان به بهترین وضع ترتیب مجلس پادشاهان و دستور مجلس نشینی ارباب مقام و مناصب و منتسبان به درگاه سلطنت را دریافت چنانکه پرده تصویری را که از ناصرالدین شاه قاجار و دربار وی بدین کیفیت رسم شده است و سابقاً بر دیوار تالار لقانطه تهران نصب بود و حالیه ظاهراً در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود می‌توان شاهد منظور قرارداد.

حال اگر صاحب مقامی را عمداً از مقام خود فروتر می‌نشانند و یا می‌ایستادانند نهانه آن بود که اوراسبک داشته‌اند و استخفاف کرده‌اند و البته تا آنجا که ممکن بود کس بدین خوارم‌ایگی تن در نمی‌داد مگر آنکه ناگزیر باشد.

براین رفتارها نیز شواهد بسیاری می‌توان از کتب قدیم نقل کرد، گذشته از آنچه در محافل و مجالس عصر می‌توانیم خود شاهد آن باشیم. مثال از تاریخ بیهقی: آنگاه که حسنک وزیر را از زندان به مجلس خواجه بزرگ احمد بن حسن می‌مندی وزیر سلطان مسعود غزنوی برده‌اند تا بظواهر اموالش را بفروشد و باطناً بدین چاره‌ظاهری مصادره شود بیهقی ترتیب مجلس وزیر را این چنین توصیف کرده است:

«روز سه‌شنبه بیست و هفتم صفر چون بار بگسست، امیر خواجه را گفت به طارم باید نشست که حسنک را آنجا خواهند آورد با قضاة و مزکیان تا آنچه خریده آمده است جمله به نام ما قبالة نبشته شود و گواه گوید بر خویشان. خواجه گفت چنین کنم و بطارم رفت و جمله خواجه شماران و اعیان و صاحب دیوان رسالت و خواجه بوالقاسم (کثیر)، هر چند که معزول بود، و بوسهل زوزنی و بوسهل حمدوی آنجا آمدند. و امیردانشمندان و حاکم لشکر را، نصر خلف، آنجا فرستاد و قضاة بلخ و اشراف و علما و فقها و معدلان و مزکیان، کسانی که نامدار و فراروی بودند هم آنجا حاضر بودند و نوشتند (ظ: نبشته). یکساعت پیود حسنک پیدا آمد... وی را بطارم بردند و تا نزدیک نماز پیشین بماند، پس بیرون آوردند و به

حرس باز بردند... و نصر خلف دوست من (بیهقی) بود از وی پرسیدم که چه رفت؟ گفت که چون حسنک پیامد خواجه (احمد بن حسن میمندی وزیر) بر پای خاست، چون او این مکرمت بکرد همه اگر خواستند یا نه بر پای خاستند بوسهل زوزنی برخشم خود طاقت نداشت برخاست نه تمام و برخویشتن می ژکید، خواجه احمد او را گفت در همه کارها ناتمامی، وی نیک از جای بشد و خواجه امیر حسنک را هر چند که خواست پیش وی نشیند، نگذاشت و بردست راست من نشاند و دست راست خواجه ابوالقاسم و بنصره مشکان را بنشانند، هر چند ابوالقاسم کثیر معزول بود اما حرمتش سخت بزرگ بود. و بوسهل بردست چپ خواجه، ازین نیز سخت تر بتابید... (ص ۱۸۳ و ۱۸۴ چاپ دکتر فیاض).

مثال دیگر زباندار و دقیق از شاهنامه استاد سخن فردوسی و داستان رستم و اسفندیار: رستم جهان پهلوان نیست پشت و پناه ایرانیان و اسفندیار شاهزاده رویین تن و دلیر است که پدر او را به سیستان می فرستد، تاج جهان پهلوان را دست ببندد و به بلخ ببرد و به پاداش آن تخت و تاج شاهی بیاورد. اسفندیار به زابل می رسد و رستم به دیدارش می شتابد و از جانب اسفندیار به نان خوردن و بر خوان نشستن دعوت می شود و نوید می یابد، اما از پس بازگشت به قرارگاه و فرارسیدن زمان وعده بس انتظار می برد و کس به دنبال وی به رهنمونی نمی آید ناگزیر رنجیده از این سرد رفتاری در خان خود به خوان می نشیند و چون سیری می گیرد بر می نشیند و به نزد اسفندیار می آید و زبان به نکوهش وی می گشاید اسفندیار به پوزش می گوید:

به پوزش بیایم بر تو به راه
همی شاد دارم روان يك زمان
به دشت آمدی خانه بگذاشتی
ز تندی و تیزی مبر هیچ نام
ز رستم همی مجلس آرای کرد
بجایی نشینم که رای منست
بیارای جایش بدانسان که خواست
بر ابرو بر آورده از کینه خم
بر آشفته زان پس به خشم و ستیز
تو نیکو مرا بین و بگشای چشم
که از تخمه سام کند آورم
نمایند ماه و خورشید بود

همی گفتم از بامداد پگاه
به دیدار دستان شوم شادمان
کنون خود تو این رنج برداشتی
بیارام و بنشین و بردار جام
به دست چپ خویش بر جای کرد
جهان دیده گفت این نه جای منست
به بهمن چنین گفت بردست راست
به پا خاست آنگاه بهمن دژم
چو رستم و را دید آنگونه تیز
چنین گفت با شاهزاده به خشم
هنر بین و این نامور گوهرم
همان سام از تخم جمشید بود

سزاوار من گرترا نیست جای
 از آن پس به فرزند فرمود شاه
 بدو گفت بنشین به دل شاد کام
 مرا هست پیروزی و فر و رای
 که کرسی زرین نهد پیش گاه
 سزاوار جای تو بادا مدام
 بیامد بر آن کرسی زرنشست
 پرازخشم و بویا ترنجی بدست

چنانکه گفتیم حفظ مراتب و قراردادن فرد در مقام شایسته و نشانیدن وی بر کرسی خاص خویش آن اندازه مهم بوده است که عدم رعایت آن اهانت بار و تحقیر آمیز و وهن آور بشمار می آمده است و اگر این خوارداری بدان حد می رسید که کرسی و مسند و محلی برای صاحب مقامی در حلقه کرسی نشینان نمی نهادند در حقیقت خلع مقام و منصب و رتبت ازو کرده بودند، همان که معنای مصطلح «محل نهادن» زمان ما را به وجود آورده است. در مقاله دیگر از اصطلاحات و لغات و تعبیرات مولود حلقه مناصب و ناظران بر نظام حلقه نشینان سخن خواهیم داشت.

محمد دبیرسیاقی

از: اولگا کنیپر - چخووا
Olga Knipper - Chekhova

آخرین سالها

(۲)

چطور توفیق یافته بودیم ؟ به استثنای استانیسلاوسکی و ویشنوسکی Vishnevski همان مبتدی بودیم و خیلی مانده بود بازیمان به کمال برسد. به نظر من سرموفقیت ما علاقه زیاد ما به چخوف و تاثیر مان بود. این عشق را با چنان شادی لرزانی در صحنه آورده بودیم که به ناچار در دل حاضران نفوذ کرده بود.

در بهار ۱۸۹۹ بیشتر با چخوف و خانواده جذابش آشنا شدم. زمستان پیش از آن با خواهرش ماریا پاولوونا ملاقات کرده و از همان برخورد نخست مهرهم را در دل گرفته بودیم. یادم هست که آ. ال. ویشنوسکی میان دو پرده نمایش مرغ دریا او را به اطاق آرایش من به دیدنم آورد. آنروزهای آفتابی بهار را، نخستین روز عید پاک و آوای شادی بخش ناقوسهای را که هوای بهار را آمیخته به نوید مسرت می کرده هنوز به یاد دارم... و در همان روز اول عید پاک، چخوف که معمولاً به دیدن کسی نمی رفت، به ملاقات من آمد.

روز دیگری در همان روزهای آفتابی بهار با هم به دیدن نمایش لویتان Levitan دوست چخوف رفتیم. مردم به آثار او، به تابلو بی نظیر «خرمن یونجه در ماه تاب» او می خندیدند. چونکه آنها را نمی فهمیدند و با آنچه دیده بودند فرق داشت.

چخوف و لویتان و چایکو ووسکی سه نامی است که به هم پیوسته اند. هر سه رامشگر غنا و زیبایی شعر کشورشان و معرف دوران کامل تاریخ هنر روسیه هستند.

چخوف مدافع حقوق مردم عادی و ساده با رنجها و شادیهها، نارضاایها و رؤیاهای آنها در باره زندگی بهتر و «واقعاً زیبا» بود. در زندگی واقعی نیز چخوف با محبت و همدردی به مردم به اصطلاح «کوچک و حقیر» می نگریست و در آنها آنچنان روحی پر از صفا و زیبایی می یافت که از دید ظاهر بین پنهان بود.

مردم نیز با همان محبت و ملاطفت پاسخ می گفتند. بدون کوچکترین آشنائی به سرش می ریختند فقط برای اینکه روی او را ببینند و گفتارش را

بشنوند و به او التماس کنند که راه زندگی کردن را به ایشان بیاموزد. این ملاقاتها اغلب او را خسته و نگران می کرد زیرا نه موعظه کردن را دوست داشت و نه آن را بلد بود. گاهی از این مردم می پرسیدم چرا به آمدن نزد آنتون پا ولوویچ اصرار می کنند مگر او مجتهد و واعظ است و ایشان بالبخند شیرینی پاسخ می دادند که نشن پهلوی چخوف حتی در سکوت آنها را تسکین می دهد و آرامش می بخشد...

به یاد دارم وقتی جسد چخوف را از باون وایلر به مسکو می آوردم، در ایستگاه کوچک دور افتاده ای میان بیابان بی سروهی دوفنر مرد خجولانه به سمت قطار آمدند و با چشمان گریان دو دسته گل صحرایی به قفل آهنی سنگینی که به در واگونی بود که تابوت او را حمل می کرد آویزان کردند. اینها بودند آن مردم گمنام معمولی که به دیدنش می آمدند و اندکی نزدش می نشستند و بعد می رفتند - و پس از آن دیدار کوتاه و خاموش امید و ایمان تازه ای نسبت به زندگی در روح خود می یافتند.

این خاطره اندوهناک، خاطره دیگری را زنده می کند، خاطره نخستین و آخرین دیدار من از کارگاه لویتان (زیرا اندکی پس از آن از دنیا رفت). هرگز افسون خاموشی آن چند ساعتی را که طی آن نقاشیها و طرحهای خود را به من و ماریا پالوونا نشان می داد فراموش نمی کنم. لویتان که رنگ پریده و بسیار مضطرب بود (مبتلا به ناخوشی قلبی بود) با نگاه تب داری که در چشمان زیبایش بود سخن از رنجهایی می گفت که شش سال تمام متمحل شده بود تا توفیق یافته بود زیبایی مهتاب شب را در دل روسیه، سکوت آن، نیم شفافی آسمان آن، انبوه درختان غان که در سایه شب تنها و مجرد به نظر می رسند، احساس بی انتهای نقاط آن را روی پرده کرباسی مجسم کند. و واقعاً این تابلو یکی از شاهکارهای او بود.

سه روز آفتابی درخشان را در ملیخوو، ملک کوچک چخوف گذراندم. همه چیز حکایت از آسایش معتدل، زندگی کوچک سالم و خانوای بهم پیوسته و شادی را می کرد. فوراً محبت مادر آنتون پاولوویچ که زن روسی نرم زبان و شوخی بود در دلم جای گرفت. آنتون پاولوویچ خودش نیز در محیط خانوادش خوشحال و شاد بود. «ملک» خود را با برکه پر ماهی اش که به آن خیلی می بالید (به ماهی گیری علاقه فراوان داشت) و با غنچه سبزی و گلهایش را به من نشان داد. باغچه داری را خیلی دوست می داشت، در واقع به هر چه از زمین و خاک حاصل می شد علاقمند بود. منظره گل چیده یا کنده شده آزارش می داد و هنگامی که بازدید کنندگان برایش گل می آوردند به محض رفتنشان گلها را به اطاق دیگر می برد.

هرچه در آن سفر در ملیخوو دیدم - از خانه قسمتی که چخوف مرغ دریا را در آن نوشته بود، از باغچه و برکه آب و درختان میوه که در آنوقت پر از شکوفه بودند، تا گوساله‌ها و اردک‌ها و آموزگار دهکده که با همکاری قدم می‌زد، از مهر و محبت و صمیمیت و آسایش و گفتگوهای که از بزله و لطیفه می‌درخشید مرا مفتون خویش ساخت.

آن سه روز مالا مال از احساس مسرت بخش امید و آرزو، شادی و نور آفتاب بود؛ احساسی که به لطافت شکوفه بهاری می‌ماند.

فصل نمایش به سر رسید و من برای دیدن برادرم و خانواده‌اش به قفقاز رفتم. مکاتبات من با چخوف در همین زمان آغاز شد. قبل از عزیمت از مسکو به آنتون پاولوویچ قول داده بودم از قفقاز به کریمه، جایی که زمینی خریده و خانه‌ای در آن می‌ساخت بروم. در نامه‌ای توافق کردیم که در ۲۰ ژوئیه در نووروسیسک ملاقات کنیم و از آنجا با کشتی به یالتا برویم. در یالتا من در خانه دکترال. و. سردین L. V. Sredin که دوست خانوادگی، بود منزل کردم. آنتون پاولوویچ در همان خانه مارینو که لب دریا بود ساکن شد و هر روز از آنجا پیاده تا آوتکا Autka که خانه‌اش در آن بنا می‌شد می‌رفت. نامنظم غذای خورد و زود خسته می‌شد زیرا به خوردن و قهقهه نمی‌گذاشت و گرچه من و سردین به عناوین مختلف و تمهیدهای گوناگون می‌کوشیدیم که او را واداریم با ما غذا بخورد ندرتاً موفق می‌شدیم. آنتون پاولوویچ از دید و بازدیدهای رسمی خوشش نمی‌آمد و از غذا خوردن در خارج پرهیز می‌کرد. گرچه خانواده سردین مردمان خوش مشرب و مهمان نوازی بودند و خانه شان به روی هر کسی که متعلق به دنیای تئاتر یا ادب یا موسیقی بود باز بود. گورکی و آرنسکی Arensky و وازنئسوف Vasnetsov و یرمولووا Yermolova از جمله مشاهیری بودند که در خانه او دیده می‌شدند.

در ماه اوت من و آنتون پاولوویچ با کالسکه به مسکو رفتیم. مسافرت در آن کالسکه راحت و از میان راه‌های زیبا و استنشاق هوای آغشته به رایحه صمغ درختان سرو و کاج و شوخی و تفریح به شیوه ملایم و شاد چخوفی و چرت زدن در آن هوای گرم خواب آور بسیار شیرین و لذیذ بود...

آنتون پاولوویچ زیاد در مسکو نماند. اواخر اوت به یالتا بازگشت و از سوم سپتامبر مکاتبات ما از نو آغاز شد.

در فصل نمایشی ۱۸۹۹-۱۹۰۰ دائمی وانیا را به روی صحنه آوردیم. کارنمایس دائمی وانیا بر وفق مراد نمی‌گشت. نخستین اجرای آن تقریباً باشکست روبرو شد. دلیل آن چه بود؟ به عقیده من تقصیر از خود ما بود.

اجرای نمایشنامه‌های چخوف بسیار مشکل است؟ کافی نیست که شخص هنرپیشه خوبی باشد و نقش خود را خوب بازی کند و یا حتی هنرپیشه زبردستی باشد. باید چخوف را دوست داشت، او را درک کرد و هوای محیط او را جذب نمود. از همه مهمتر باید مانند چخوف مردم را دوست داشت و باید توانست در قالب زندگی آنها زیست. همینکه آن خاصیت زنده و جاویدانی که چخوف دارا است به دست آید، هرگز از دست نمی‌رود و هرچند بار که نقش‌های او بازی شود لطف و جذابیت خود را از دست نمی‌دهد. سهلست هنرپیشه معنا و عمق تازه و بدیعی در اشخاص نمایشنامه کشف می‌کند.

مدتی طول کشید تا توانستیم به نقش‌های خود در دائی و انیا، مسلط شویم. هرچه بیشتر آنها را اجرا می‌کردیم عمیق‌تر به باطن داستان نفوذ می‌کردیم تا سرانجام دائی و انیا، سال‌های سال محبوب‌ترین نمایشنامه برنامه‌های ما شد. بطور کلی نمایشنامه‌های چخوف هیچ‌وقت در آغاز اثر بر جسته‌ای در مردم باقی نمی‌گذاشت ولی نفوذ آن‌ها در مردم و هنرپیشه‌ها تدریجی، آهسته و قدم به قدم بود و روح و قلب را تسخیر می‌کرد. هر گاه که پس از چند سال به سوی یکی از نمایشنامه‌های او باز می‌گشتیم به نظر هیچ‌یک از ما هنرپیشگان و کارگردانان نمی‌آمد که به طرف نمایشنامه‌ای قدیمی باز گشته‌ایم. تجدید نمایشنامه‌های چخوف هر بار تجربه تازه و جالبی بود و کار تمرین آنها را عیناً مانند نمایشنامه جدیدی شروع می‌کردیم و هر بار مطلب تازه‌ای در آن می‌یافتیم.

در اواخر ماه مارس گروه ما تصمیم گرفت که به کریمه برود و در آنجا «مرغ دریا»، «دائی و انیا» و «آدم‌های تنها» و «Hedda Gabler» را بازی کنند. من و ماریا پاولوونا یک هفته قبل از عید پاک به یالنا وارد شدیم و خانه چخوف را که سال پیش هنوز تکمیل نبود بسیار راحت و مطبوع یافتیم.... همه چیز آن تازه و جذاب بود و آنتون پاولوویچ با لذت فراوان به شرح و تفصیل کارهای انجام شده و برنامه‌های آینده‌اش برای آن خانه پرداخت مخصوصاً باغ میوه‌اش بیشتر مایه شادی خاطرش بود و به آن می‌بالید.

چخوف صبح‌ها معمولاً در باغ می‌نشست در حالی که دو «آجوتان» همیشگی‌اش یعنی دوسک دورگه‌ای که معلوم نبود از کجا آمده و خود را به او بسته بودند و دو درنای پادرازی که بال‌هایشان را با صدای هم می‌زدند و از آدم نمی‌ترسیدند ولی نمی‌گذاشتند کسی به آنها دست بزند، در اطرافش بودند. این دو مرغ به آرسنی (باغبان و مستخدم خانوادگی چخوف) بسیار علاقه داشتند و وقتی او نبود بسیار غمگین می‌شدند و چون از شهر بر می‌گشت صدای بلند این مرغ‌ها

خاکستری رنگ و حرکات عجیب رقص مانند آنها که مبین مسرت آنها بود
ورود او را اعلا می کرد.

ما گزیم گورکی که آن روزها شهرتش در افزایش بود نیز دریالنا بود.
اغلب به دیدن آنتون پاولوویچ می آمد و شنیدن داستانهای دلکش سرگردانیهای
او بسیار دل انگیز بود. شخصیت و داستانهای او چنان تازه و شیرین بود
که اغلب ساعتها در اطاق کار چخوف می نشستیم و مسحور وار به او گوش
می کردیم.

يك هفته تعطیل و استراحت به خوشی و آرامی گذشت و زمان آن فرارسید
که سواستوپول را ترك گویم و به گروه تأثرمان پیوندم. پس از صمیمیت و
مهربانی که در خانه چخوف دیده بودم در اطاق هتل برای نخستین بار در
عموم چنان احساس تنهایی و غمزدگی کردم که هرگز فراموش نمی کنم...
اما دیری نگذشت که مقدمات نمایش شروع شد و آنتون پاولوویچ وارد شد و
زندگی پر مشغله ما از نو آغاز شد.

چند هفته پس از آن مانند يك جشن بزرگ بهاری گذشت. به یالنا
رفتیم و آن جشن عالی تر شد. جداً مردم ما را گلباران می کردند. جشن
با مهمانی پر شکوهی بر بام خانه اف. کا. تاتارینووا که یکی از دوستان
تأثر جوان ما بود و هرگز فرصتی را برای تمجید استانیسلاوسکی و نمیروویچ
داچنکو، بنیان گزاران تأثر هنری، از دست نمی داد به انجام رسید. هنرمندان
تأثر هنری اغلب به دیدن آنتون پاولوویچ می رفتند و به ناهار می ماندند و
در باغ او می گشتند یا در اطاق کارش می نشستند.

چخوف از این دیدارها بسیار مشغوف می شد زیرا زندگی و حرکت
و فعالیت را دوست می داشت و در آن روزها زندگی ما به نورامیدی درخشان
و کار و کوشش خلاق و سرور و شغف می درخشید.

مناسفانه ناچار بودیم که از جنوب و آفتاب و چخوف و آن محیط تعطیل
وار وداع کنیم و برای تمرین به مسکو باز گردیم. آنتون پاولوویچ نیز پس
از اندکی به ما پیوست زیرا پس از جنبش و هیجانی که تأثر ما به یالنا آورده
و با خود برده بود شهر برای چخوف فاقد روح شده بود. اما هوای مسکو
برای سلامتی او مناسب نبود و اندکی بعد به جنوب باز گشت.

در آخر ماه مه با مادرم به قفقاز رفتیم. چقدر مایه تعجب و شادی
ما شد وقتی در قطار باتوم - تفلیس با آنتون پاولوویچ برخوردیم. او با گورکی
و وازنتسوف و دکتر الکین به باتوم می رفتند. شش ساعت با هم همسفر بودیم.
در ایستگاه میخائیلوو از هم جدا شدیم، زیرا من و مادرم در آن ایستگاه
بایستی سوار قطار دیگری شویم.

در ژوئیه باز در یالتا به دیدن چخوف رفتم .
مکاتبه ما پس از بازگشت من به مسکو در اوایل اوت آغاز شد تا
آنتون پاولوویچ با نمایشنامه جدیدش به نام «سه خواهر» به مسکو آمد .
وقتی نمایشنامه را برای ما - هنرپیشگان و کارگردانان که با اشتیاق در
آرزوی نمایشنامه جدیدی بودیم که نویسنده محبوبمان بیاورد خواند ،
خاموش ماندیم . متعجب و ساکت نشستیم . آنتون پاولوویچ در اطاق بالا و پایین
می رفت و لبخند شرمناک و مهربانش بر لب بود و سرفه های عصبی می کرد .
یکی چنین اظهار نظر کرد ، « بیشتر خطوط اصلی نمایشنامه است تا یک نمایشنامه
کامل . نمی شود بازی کرد . نمایشنامه ای است بدون نقش - تنها اشاراتی در
این زمینه شد . » عظمت و دشواری کار ما را ترسانده بود .

اما پس از سپری شدن چند سال با تعجب از خود می پرسیدیم که چگونه
ممکن است نمایشنامه ای چنان عالی ، پر از عواطف انسانی ، به آن عمق و
زبردستی ، مبین و افشاکننده آن همه زیبایی های پنهان روح آدمی در اولین
بر خورد به نظر ما خطوط اصلی نمایشنامه ، نمایشنامه ای بدون نقشهای
مشخص رسید .

در ۱۹۱۷ ، پس از انقلاب اکتبر ، یکی از نخستین نمایشنامه هایی که
به روی صحنه آوردیم سه خواهر بود . همگی احساس کردیم که قبلاً آن را سطحی
و بدون درك عمق و عواطف و افکاری که در آن گنجانده شده بازی کرده ایم و
فقط آرزوهای اشخاص داستان را نشان داده ایم . در حقیقت نمایشنامه دیگر
انعکاس کاملاً متفاوتی داشت ، متوجه شدیم که آنچه چخوف می گفت رؤیاهای
پوچی نبوده بلکه پیش بینی واقعیتی بوده است ، « ... طوفان عظیمی اجتماع
ما را از تنبلی ، بی اعتنائی و سهل انگاری ، از انزجار به کار و ملال جانگاز
شست و پاک کرد . »

در اواسط دسامبر آنتون پاولوویچ روسیه را ترك گفت و به نیس رفت و
سه ماه در آنجا ماند و در آن مدت دائماً نگران پیشرفت کار نمایش و سه
خواهر ، بود .

مکاتبات ما این بار نیز از ۱۱ دسامبر تا ۱۸ مارس ۱۹۰۱ دوام یافت .
در اوایل آوریل برای دیدنش به یالتا رفتم و از اواسط آوریل تا نیمه ماه مه
باز با هم مکاتبه داشتیم .
(ناتمام)

ترجمه : هوشنگ پیرنظر

کتاب لغت را از یاد نبرید !

معلمی داشتیم که خداطول عمرش بدهد، هنوز زنده و بانشاط است، برای ما تعریف می کرد که در هنگام تحصیل چون به فرهنگ زبان انگلیس دسترسی نداشت چنین می پنداشت که کلمه (Monk) که به معنی راهب آمده مخفف یا مصغر Monkey به معنی بوزینه است !

اما در این دوره که بحمدالله انواع کتابهای لغت فراوان شده اشتباه در ترجمه کلمات شاید آنقدرها قابل اغماض نباشد زیرا حتی برای جملات و اصطلاحات مشهور لاتین و یونانی هم فرهنگهای متعدد به زبانهای امروزه موجود است که می توان از آنها استفاده نمود؛ منتهی بکار بردن فرهنگ نیز خود مستلزم آشنایی با راه و روش آن است والا گاهی بعضی جملات مضحك از آب در می آید که نقل یکی از آنها به عنوان نمونه شاید خالی از لطف نباشد. می گویند يك شاگرد مدرسه انگلیسی این جمله فرانسو را

et l'Anglais avec son sang froid habituelle که به فارسی می شود «مرد انگلیسی با خونسردی معتادش» این طور ترجمه کرده بود
And the Englishman with his usual bloody cold.

یعنی مرد انگلیس با سرما خوردگی لعنتی همیشگی اش.

تذکری که بنده می خواهم بدهم از باب طعن و تعنت نیست چون خودم هم در جوانی از این دسته گلها فراوان به آب داده ام منظورم فقط این است که به مترجمان جوان از راه دلسوزی و علاقه راهنمایی کنم که به حافظه یا معلومات خودشان هیچ وقت اعتماد نکنند و هر لعنت مشکوک کسی را حتماً در فرهنگ بیابند و معنی دقیق و صحیحش را با رعایت متن و سیاق کلام معین نمایند و اگر نتوانستند از پرسیدن عار نداشته باشند و شعر سعدی را بخاطر بیاورند که می گوید :

پرس آنچه ندانی که ذل پرسیدن

دلیل راه تو باشد به عز دانائی

از جمله اشتباهاتی که بنده را بر آن داشت که این تذکر را بدهم اشتباهی است که در چند شماره پیش ضمن ترجمه ای در مجله سخن دیدم و در آن درخت ارغوان *judas tree* «درخت یهودا» شده بود، در صورتی که این اسم را در زبانهای فرنگی از آنجهت برای درخت نهاده اند، که در اعتقادات

خرافی عوام عیسویان یهودای اسخریوطی حواری خائنی که حضرت عیسی را تسلیم دشمنان کرد خود را از پشیمانی به درختی آوریخت و درخت ازخون او به رنگ ارغوان در آمد و از این قبیل افسانه ها در اساطیر دینی اقوام مختلف زیاد دیده می شود. منجمله اینکه شقایق نعمان (anemone) ازخون اوزیروس خدای کهن مردمان ساحل شرقی مدیترانه رسته است.

اشتباه دیگر در شماره دیگر مجله ضمن یکی از ترجمه ها بود که اصطلاح (Deus ex machina) به عبارت «خدای سابقاً ماشین» درآمده است. البته این سهو از اینجا ناشی شده که لفظ «ex» معمولاً به معنی «سابق» استعمال می شود اما معنی دیگر آن «خارج» یا بیرون است و از این رومعنی صحیح این جمله «خدای بیرون از ماشین» یا «نیروی خارج از دستگاه» می شود و منشا آن نمایشنامه های قدیم یونانی است که وقتی پهلوان داستان گرفتار مخمصه ای می شد و دیگر از دست بشر کاری ساخته نبود. به قول خودمان دستی از غیب بیرون می آمد و کاری می کرد. عیناً مثل صحنه های نجات پهلوان داستان در کتاب امیرارسلان رومی اثر مشهور نقیب الممالک.

اما در اصطلاح علمی و فلسفی این جمله را در مواقعی بکار می برند که نظریه یا فرضیه معینی بر حسب مبادی و اصولی که برای آن قائل شده اند نتواند تمام امور مورد بحث و تحقیق را تبیین و توجیه نماید و نتیجه منطقی آنها به بن بست برسد که مستلزم تناقض و تضاد با آن اصول مفروضه باشد و برای فرار از این تنگنا به اصل و عاملی خارج از نظام مفروضه خود متوسل گردد. از این قبیل است فلسفه بارکلی که منکر وجود ماده شده و برای توجیه وجود اشیاء در غیر حین ادراک آنها به وسیله ذهن انسان متوسل به ذات باری می گردد و هم چنین است فلسفه لایب نیتز که وحدت انتظامی «موناها» را به واسطه تقدیر و نظام قبلی و ازلی که از خارج تحمیل شود می داند و نه بواسطه علاقه و ارتباط ذاتی آنها بایکدیگر.

باری این گونه سوء تفاهات بیشتر بر اثر اشتباه در فهم معانی الفاظ و اصطلاحات است اما برخی ترجمه ها با اینکه غلط نیست از روی ذوق و سلیقه به عمل نمی آید، مثل اینکه عنوان کتابی را که می شود به عبارت مصطلح و صحیح در آورد و گفت «نعمات دنیوی» (اگر درست بخاطرم باشد نویسنده اصلی کتاب حتی آیه قرآن را در صدر دیباچه نقل کرده است) بگویند «مائده های زمینی» یا اینکه بجای عبارت ساده «برای که ناقوس (یعنی ناقوس عزرا) می زنند؟» گفته شود «برای که زنگها صدا در می آید؟» و امثال این بی سلیقهی بقدری زیاد است که نقل موارد آنها موجب اطناب و ملال خاطر خواهد بود.

البته این تذکر را من از روی کمال خلوص نیت و بدون شائبه فضل فروشی یا عیب جوئی و خرده گیری می‌دهم و به هیچ روی نباید باعث دلسردی یا رنجش مترجمان جوان گردد زیرا یکی از خدمات برجسته‌ای که مجله سخن به زبان فارسی و بخصوص به فن ترجمه در دوران انتشار منظم خود انجام داده همین است که نویسندگان جوان فرصت یافته‌اند با ترجمه مقالات ادبی و فلسفی یا داستانها یا اشعار خارجی ذوق و استعداد خود را پرورش دهند و به مرور تکمیل کنند تا بتوانند به مرحله نویسنده‌گی به‌الاصالة برسند شاید بهترین مثال آن اولین ترجمه مقاله فلسفی باشد که از خود بنده قریب بیست و دوسه سال پیش در سخن به چاپ رسید و اکنون که آن را می‌خوانم و با آثار بعضی مترجمان جوان مقایسه می‌کنم ناچارم اذعان نمایم که اینها به مراتب بهتر از من در آن سنین فکر می‌کنند و چیز می‌نویسند و جز این هم نباید باشد زیرا سیر ترقی جامعه مادر همین مدت خیلی سریع‌تر از دوره بیست ساله قبل از آن بوده است. و خداوند بهمکی ما توفیق علم و معرفت عنایت فرماید.

منوچهر نزرگمهر

مقدمه کوتاهی بر

هنر اسلامی

مطالب زیر مقدمه ایست که پروفیسور ارنست کونل (Ernst Kuehnel) بر کتاب «هنر اسلامی» خود نوشته است. ارنست کونل یکی از برجسته ترین باستان شناسان آلمان بود و مدت ها در دانشگاه های برلین و قاهره به تدریس تاریخ هنر اشتغال داشت. از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲ در کاوشها و حفاریهای علمی در تومسفون شرکت کرد. «مینهاتور در کشورهای شرقی اسلامی» (۱۹۲۲) و «هنر مغربی» (۱۹۳۴) از معروفترین کتابهای اوست. کونل چند ماه پیش در سن هشتاد و پنج سالگی زندگی را بدرود گفت. این کتاب را همکار ارجمند ما آقای هوشنگ طاهری به فارسی برگردانده و بزودی منتشر خواهد شد.

در تجزیه و تحلیلی که ذیلا بعمل آمده سعی شده است هنر اسلامی در هر يك از سبك‌هایش مشخص گردد:

بنا بر این بیان چند نکته کلی لازم بنظر می‌رسد تا بتوان خارج از اختلافات مکانی و زمانی، بهم پیوستگی سیر تکاملی آنرا تعیین کرد.

اشتراک در معتقدات دینی در اینجا تأثیری قوی تر از آنچه در دنیای مسیحیت وجود دارد بر فعالیت‌های ملل مختلف داشته است. اشتراک در مذهب باعث شده تا بر روی اختلافات نژادی و سنن باستانی ملت‌ها پل بسته و از فراز آن نه تنها علائق معنوی بلکه حتی آداب و رسوم کشورهای گوناگون را به طرز حیرت انگیزی در جهت روشن و مشخصی هدایت نمایند.

چیزی که بیش از همه در این فعل و انفعال جهت ایجاد وحدت و پاسخ به جمیع مسائل زندگی قاطعیت داشت، اهمیت قرآن بود: انتشار قرآن به زبان اصلی و فرمانروائی مطلق خط عربی، پیوندی بوجود آورد که تمام دنیای اسلام را بهم مربوط ساخت و عامل مهمی در خلق هر نوع اثر هنری گردید.

تباین در هنر دینی و هنر غیر دینی، آنطور که دنیای غرب می‌شناسد، در اینجا بکلی از بین رفته است. البته عبادت گاه‌ها به علت احتیاجات عملی، شکل معماری خاصی پیدا کرده اند ولی تزئین آنها درست مطابق قواعدی بوده که در مورد ابنیه غیر دینی هم رعایت شده است.

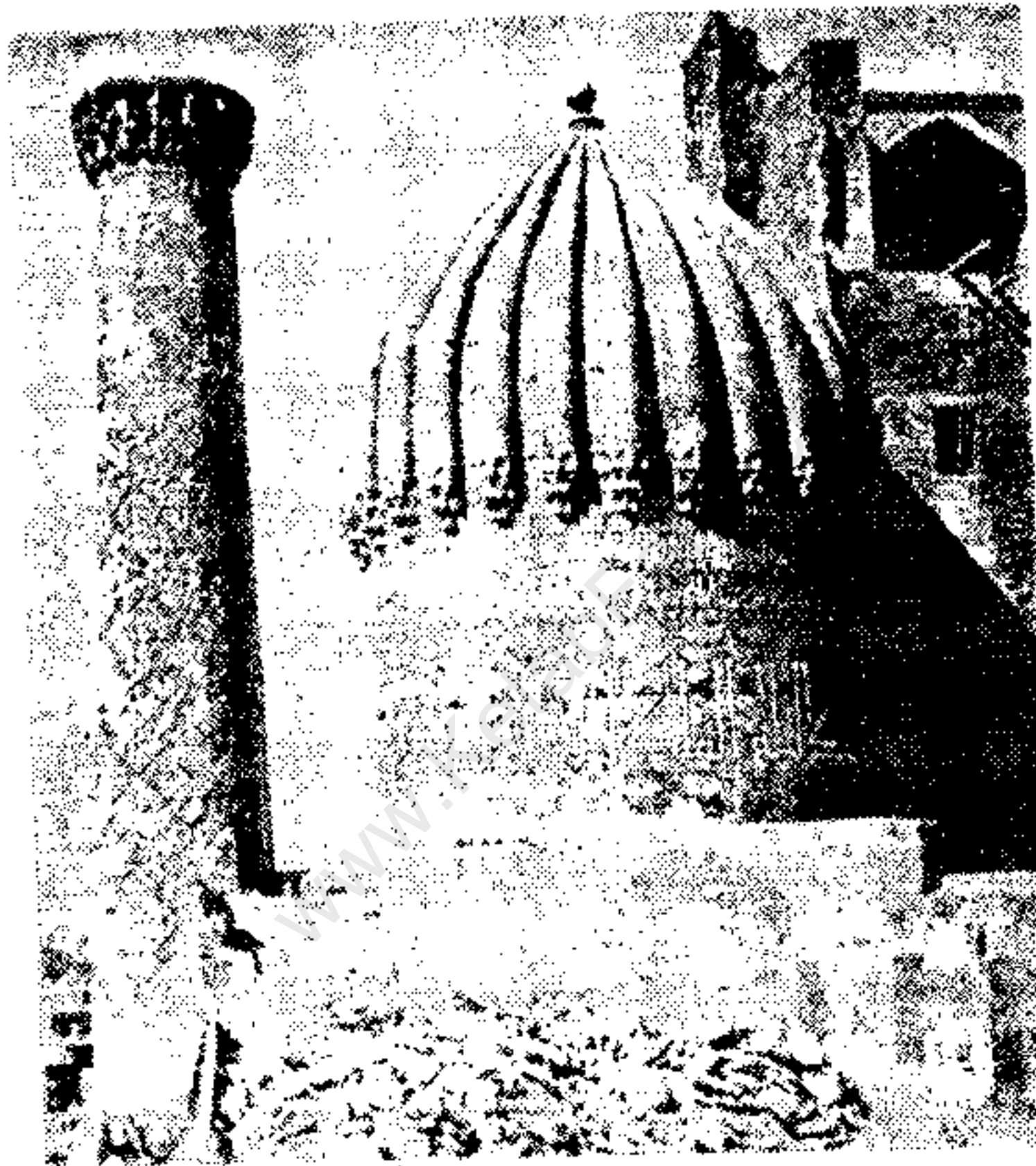
در مقام مقایسه با تشکیلات دینی کلیسای مسیحیت، اینگونه بناها از نظر وسائل داخلی جهت احتیاجات ضروری بسیار ضعیف بنظر می‌رسند. بطور کلی قرینه‌سازی در عبادت گاهها و مراکز دینی ممنوع گردیده ولی اغلب برخلاف تصور در اینگونه مکانها شمایل و تصاویر زیادی وجود دارد. البته تقوایی‌ه‌راس آلود مانع گردید که علاقه به واقعیات و گرایش بسوی حقیقت بتواند موانع را از پیش پا بردارد و این موضوع باعث بکاربردن طرحهای تزئینی شد که آن خود ملهم از واقعیت بود. مخالفت با گروندگان بسوی طبیعت (ناتورالیسم) آنچنان در طبع فرد فرد مسلمانان فرورفته بود که حتی بدون یادآورهای مؤکد پیامبر هم می‌توانست پا برجا بماند. در هر صورت آنقدر کفایت می‌کرد که از یک نوع توسعه آزادانه نقاشی و مجسمه‌سازی پیشاپیش جلوگیری کند.



مینیاتور هندی. اثر استاد مراد. متعلق به موزه اسلامی برلین

به این علت فعالیت استادان هنر اسلامی فقط محدود به کارهای معماری و صنایع مستظرفه می‌شود و به علت فقدان نقاشی و مجسمه‌سازی، آنطور که در مراحل اولیه هنر اروپایی قرار گرفته بود، مورد توجه نشد یعنی صنایع مستظرفه پیشاپیش از نقشی که در راه خدمت به عهده داشت بیرون کشیده شد و از نظر ظرافت تکنیکی

و فرم در جهت درخشانی پیش رفت . عامل اصلی پیشرفت يك دوره ساختمانی و شکوفاشدن بعضی از رشته‌های کارهای دستی ، در نتیجه تشویق و ترغیب اشراف و قدرتمندان بود که با دادن سفارشات در این زمینه انجام می گرفت . کتیبه‌هایی که در بناهای یادبود از این دوران‌ها باقی مانده ، بهترین نشان دهنده این نوع کمک‌هاست و در موقع تقسیم‌بندی آنچه از آنها باقی مانده است ، می توان به خوبی پی برد که ملیت هنرمند در مقابل تعلق خاطر سفارش دهنده به فرهنگ خاصی ، اهمیت چندانی نداشته .



گنبد و مناره مسجد شهیر دار در سمرقند

به همین جهت در دائرة هنر اسلامی نمی توان از يك نوع هنر مستقل عربی ، ایرانی ، ترکی یا هندی صحبت کرد ؛ آنچه تعیین کننده راه بود ، خواسته حکمفرما بود که وی را بر آن می داشت تا از دورترین مناطق ، معماران و استادکاران را برای انجام و پیش برد مقاصد خود فرا خواند . مهم این بود که دستورات صادره ، هر چقدر هم که تعدادشان زیاد باشد و به منظور هدف های دینی و غیر دینی انجام گیرد ، حتی المقدور در کوتاه ترین مدت به مرحله اجرا در آید . حتی حکمرایان پیرو فرتوت هم که بنیان گذار مسجدی می شوند یا دستور ساختن کاخی را می دادند ، مایل نبودند که قبل از به نتیجه رسیدن سفارشاتشان بازندگی و داع کنند .

احداث بناهایی که باید چند نسل در ساختن آنها کار کنند، برای احساس يك مسلمان كاملاً بيگانه بود و ما بسختی متعجب می شویم وقتی که در اخبار قدیمی می خوانیم که برای ایجاد آثار هنری، چه مهلت های کوتاهی به هنرمندان داده می شد و به موقع نیز پایان می رسید یا ناتمام می ماند. آنچه در اینجا کمال اهمیت را دارد اینست که با وجود برخورد های شدید سیاسی در دوره قرون وسطی، بین کشورهای اسلامی روابطی وجود داشت که نه تنها معاملات تجاری را رونق می بخشید بلکه امکان توسعه و تبادل پیشرفت های فرهنگی را نیز میسر می ساخت. سفرنامه های جهان گردان و جغرافی دانان بزرگ غرب حاکی از آن است که چگونه مردم يك کشور از مزایای کشورهای دیگر مطلع بوده اند. بنابراین جای هیچگونه تعجبی نیست اگر می بینیم که کشفیات تکنیکی جدید و پیشرفت های هنری، با سرعت به عمه جارام پیدامی کند.

هر کس در مکتب جهان بینی غربی تعلیم دیده است باید پیش خودش مجسم کند که در دنیای اسلام شرائط اولیه دیگری حکم فرما بود و این شرائط بیش از هر چیز در خلق آثار هنری تأثیر داشت.

معماری بطور کلی بصورت «مسطح» وافقی در حال پیشرفت بود. این موضوع باعث گسترش عرضی بناهای ادوار مختلف می شد ولی هیچگاه بر طبقات آن افزوده نمی گردید. کمی ارتفاع در کاخ ها بیش از عبادت گاه ها بچشم می خورد و تازه این در مواقعی بود که حکمران جدید ترجیح می داد که به جای گسترش کاخ حکمران قبلی، کاخ حکومتی جدیدی بسازد. این حقیقت که ساختمان مناره ها با وجود تنوع زیاد هیچگاه از يك ارتفاع معینی بالاتر نرفته است و هرگز بناهای آسمان خراش، نظیر آنچه در دنیای مسیحیت بوجود آمده، ساخته نشده است، نشان می دهد که تا چه اندازه گسترش عمودی بناها برای آنها بی اهمیت بوده است.

بندرت ممکن است که يك مناره عظیم در يك شهر بزرگ به عنوان علامت مشخصه شهر نقشی داشته باشد.

آنچه در تزیین عمارات و تولیدات صنایع مستظرفه اهمیت داشت این بود که سطوح را به طریقی بپوشانند که در هیچ کجای آن تضاد خاصی که به وسیله کننده کاری بوجود می آمد، به چشم نخورد و از همه مهمتر اینکه در هیچ کجا نمی بایستی طرحی به تنهایی نظر بیننده را جلب کند، بلکه به دنبال هم قرار گرفتن و تکرار يك طرح، بدون تأکید در برتری يك قسمت بخصوص، مورد توجه بود تا به كمك آن بتوان تأثیری کلی از يك اثر گرفت. قانون کلی «پر کردن مطلق سطوح» به بهترین وجهی با این نظرات مطابقت داشت. شکل آلات و ادوات بستگی تامی به نحوه مصرف و استعمال آن اشیاء پیدامی کرد. اشیاء تزئینی که مصرف عملی

پیدانمی کردند ، ساخته نمی شدند . پیکره حیوانات را باعلاقه زیاد به شکل يك گروه بدور ظروف می ساختند و نقوش سوارکاران و افراد نشسته را نیز در يك تکرار متوالی و بی پایان بر روی ظروف بهمچنین .

هراندازه که این نقوش در نتیجه تغییرات و اصلاحات از شکل طبیعی خود دورتر می شد ، بهمان نسبت نزدیکی بیشتری با احساس زیبایی شناسی در مفهوم اسلامیش داشت .

آنچه در تکامل عادی هنر اهمیت داشت این بود که دنیای غرب از نیمه سده هشتم میلادی به بعد ، همبستگی سیاسیش را با مسلمان مشرق از دست داد و به راه ویژه خویش رفت .

افریقای شمالی و اسپانیا بوجود آورنده جنبش هنری «مغربی» می شوند . از سوی دیگر ایران به علت يك اختلاف مذهبی از سایر کشورهای مسلمان جدا می شود .

این جدایی فقط به علت وجود مذهب شیعه بود که ایرانیان را بر آن می داشت تا نه معتقد به سه خلیفه اول باشند و نه به مذهب سنی که مسلمانان متعصب به آن پای بند بودند ، اعتقاد داشته باشند .

این موقعیت استثنایی همچنین باعث گردید که ایران بتواند عناصر ملی خویش را در هنر نیز همچنان حفظ کند و البته تأثیر کامل آن در زمان های بعد به ظهور رسید .

گرچه بعضی از مناطق فقط برای زمان کوتاهی تشیع را پذیرفتند - مثلاً مصر در زمان حکومت فاطمیان - ولی این خود باعث بوجود آمدن رابطه ای دوستانه با ایران گردید و ایران به نفوذ خود در آن نقاط اعتبار بخشید . در مورد اقتدار و توانایی اغراق آمیز خلفا باید گفت که این قدرت در سرزمین های تحت نفوذ مذهب سنی ، با گذشت زمان کمتر شد . در حقیقت این نفوذ در مورد مسائل هنری فقط در دوران نخست واجد اهمیت بوده است .

ترجمه : هوشنگ طاهری

ویرجینیا وولف
Virginia Woolf

ارثیه

داستان

ویرجینیا وولف (Virginia woolf) بسال ۱۸۸۲ در لندن بدنیا آمد. بهنگامی که ۲۴ ساله بود نخستین کتابش انتشار یافت. وی را مبتکر شیوه تازه‌ای در کار داستان نویسی نوین می‌دانند و بخصوص در ادبیات انگلیس بخاطر شکستن سنت‌های متداول داستان نویسی مقامی ارجمند دارد. داستانهای او که با نثری سنگین و اسلوبی فاخر نوشته شده‌اند بیشتر نشان دهنده احساسات رقیق و تجربه‌های ذهنی و ظریف شخصیت‌های کتاب‌اند. حادثه در داستانهای او ساده و کم فراز و فشیب است.

«وولف» شاید در ادبیات انگلیس اولین نویسنده‌ای باشد که در داستانهای خود حوادث را نه بدان صورتی که اتفاق می‌افتد بلکه بریده بریده و بشکل يك جریان ذهنی نامنظم، از زبان یکی از قهرمانان کتاب بازگو می‌کند شیوه‌ای که بعد از او بدست «جیمز جویس» و در کتاب «اولوس» به حد کمال رسید.

«ویرجینیا وولف» که به «آب» عشق و دلبستگی فراوانی داشت روز ۲۸ مارس ۱۹۴۱ خود را به دریا انداخت و خودکشی کرد. کتابهای داستانی او عبارتند از: «اتاق جکوب»، «خانم دالووی»، «سوی فانوس دریائی»، «امواج»، «اورلاندو» و «سالها». کتابها و مقالات متعددی نیز در باب نقد و شرح حال نویسی و تحقیقات هنری و تارینخ و موسیقی نوشته است که از آن می‌توان از «نامه‌ای به يك شاعر جوان»، «مرگ پروانه» و «خواننده عمومی - سری يك و دو»، را نام برد.

از «وولف» فقط يك مجموعه داستان کوتاه باقی مانده است که چندین بار و با اسامی مختلف به چاپ رسیده است. داستان کوتاه «ارثیه» که بنوعی نشان دهنده اسلوب نویسنده‌گی او است از کتاب «خانه نفرین شده»، انتخاب و ترجمه شده است.

«تقدیم به سوسی مهلر». گیلبرت کلندن، سنجاق سیئه مروارید را از بهن مشتق انگشتر و سنجاق سینه که روی میز کوچکی در اتاق خصوصی زنش ریخته بود برداشت و نوشته روی آن را خواند: «تقدیم به سوسی مهلر عزیزم». ظاهراً آنجلا حتی منشی خود و دش، سوسی مهلر را هم بیاد داشته است. گیلبرت کلندن یکبار دیگر با خود اندیشید، چقدر عجیب است که آنجلا هرچیز را چنین منظم و حساب شده بجای گذاشته است - نوعی هدیه کوچک برای هر يك از دوستانش. چنان که گوئی مرگ خودش را پیش بینی کرده بوده است؛ گرچه آنروز صبح، شش هفته پیش، که خانه را ترک کرده بود، در سلامت کامل بسر

می برد، همان روزی که در پیکادلی از پیاده رو به خیابان پا گذاشته بود و اتومبیل او را زیر گرفته بود.

گیلبرت اینک منتظر سیسی می لر بود. از او دعوت کرده بود که بخانه اش بیاید. حس می کرد بعد از آن همه سالها که سیسی می لر با آنها بسر برده بود اینک می بسایستی این هدیه کوچک، این نشانه قدرشناسی آنجلا را به او بدهد. همچنان که نشسته بود و انتظار می کشید باز با خود اندیشید چه قدر عجیب است که آنجلا هر چیز را چنین منظم و حساب شده به جای گذاشته است، برای هر دوستی هدیه ای، بر هر انگشتی، هر گردن بندی و هر جعبه کوچک چینی - و چه علاقه ای به جعبه های کوچک داشت - اسمی و تقدیم نامه ای. و هر يك از آنها برای گیلبرت خاطره ای را زنده می کرد. این یکی را خودش به او داده بود؛ این «دولفین» مینا کاری با چشمانی از یاقوت را که آنجلا روزی در یکی از پس کوچه های ونیز دیده بود. فریاد شادی او را بخاطر می آورد. اما برای خود او چون بخصوصی نگذاشته بود مگر شاید دفتر خاطراتش را. یا زده مجلد کوچک که با چرم سبز رنگ صاف شده بود پشت سرش روی میز تحریر قرار داشت. از وقتی ازدواج کرده بودند آنجلا به نوشتن خاطراتش پرداخته بود. بعضی از دعوای انگشت شمار آنها - دعوای که نه، شاید بتوان گفت بد خلقی - بر سر همین دفتر خاطرات بود. هر وقت سر زده وارد می شد و او مشغول نوشتن بود، اغلب دفترش را می بست و دستش را روی آن می گذاشت و می گفت «نه، نه، نه، شاید بعد از مرگم» و حالا آن را بعنوان ارثیه برایش بجا گذاشته بود. این تنها موردی بود که در زندگی با هم سهم نبودند. اما گیلبرت همیشه می پنداشت که زنی بیش از او عمر خواهد کرد و در حقیقت هم اگر او يك لحظه تامل کرده بود و به کاری که می کرد عاقلانه اندیشیده بود، حالا زنده بود. اما او چنان ناگهانی از پیاده روبه خیابان دویده بود که به گفته راننده اتومبیل در بازجویی، فرصت هیچ کاری را به او نداده بود... در اینجا با شنیدن صداهائی در سالن دنباله افکارش قطع شد.

کلفتش بود که گفت: «خانم می لر، آقا»

خانم می لر داخل شد. او در همه عمرش خانم می لر را نه، تنها دیده بود و نه البته گریان. بهش از حد ناراحت می نمود و این تعجبی نداشت چرا که آنجلا برای او بهش از يك رئیس بود، آنجلا برای او دوست و محرم راز بزرگی بود. اما گیلبرت، وقتی که صندلی را برای او پیش کشید تا بنشیند با خودش فکر کرد که سیسی می لر برای او با يك زن معمولی دیگر فرق چندانی ندارد، او با هزاران سیسی می لر دیگر - زنان شلخته و هرجائی دیگر با لباس سبزه و کیف کوچکی بدست - یکسان بود. اما آنجلا با آن مایه خاص مهربانی، در سیسی می لر خصوصیات اخلاقی زیادی یافته بود. سیسی می لر برای او روحی بود محتاط و بصیر، آنچنان آرام و آنچنان قابل اعتماد که می توانستی هر رازی را با او در میان بگذاری.

سیسی می لر نخست نتوانست حرفی بزند. نشسته بود و چشمانش را با

دستمالش پاک می کرد . اما بعد تلاشی کرد و گفت « ببخشید آقای کلندن »
او هم من منی کرد . البته که می فهمید . کاملاً طبیعی بود . می توانست حدس
بزند که زنش برای او چه اهمیتی داشته است .

سیسی مهلر ادامه داد « من اینجا چقدر راحت و خوشحال بودم » و آنقدر به
اطراف نگاه کرد تا چشمانش روی مین تحریری که پشت سر او قرار داشت از
حرکت بازماند . در اینجا بود که با هم کار می کردند - او و آنجلا - چرا که
آنجلا هم از وظایفی که بردوش اغلب همسران سیاستمداران معروف است سهمی
داشت . آنجلا همواره در زندگی سیاسی گیلبرت یار و یآوری بزرگ بود و به
او کمکها کرده بود . اغلب او و سیسی راپشت مین دیده بود - سیسی را که پشت
ماشین تحریر نشسته بود و نامه هائی را که آنجلا . دیکته می کرد و می نوشت .
شکی نبود که سیسی مهلر هم داشت در همین باب فکر می کرد . و حالا تنها
کاری که باید می کرد این بود که سنجاق سینه را که زنش برای سیسی گذاشته بود
به او بدهد . بنظرش هدیه ناجوری آمد . اگر پولی برایش گذاشته بود شاید
بهرتر بود . یا دست کم ماشین تحریر را . اما آنچه بوده همان « تقدیم به سیسی
مهلر عزیزم » بود . سنجاق سینه را برداشت و با گفتار کوتاهی که باین مناسبت آماده
کرده بود به او داد . و گفت که مطمئن است سیسی ارزش واقعی آن را خواهد دانست
این سنجاق را اغلب زنش به سینه زده بود ... سیسی هم که آن را می گرفت ،
ضمن گفتاری که انکار به همین مناسبت آماده کرده بود گفت که همیشه برای او
مثل گنجینه گرانبهائی باقی خواهد ماند ... گیلبرت پیش خود فکر کرد که سیسی
حتماً لباسهای دیگری داشت که این سنجاق مروارید تا این حد بر آنها بیقواره
بنظر نخواهد آمد .

سیسی کت و دامن کوچک مشکی رنگی که دیگر حالت انیفورم حرفه اش
را پیدا کرده بود به تن داشت . گیلبرت بعد بیاد آورد که سیسی هم عزادار بود ،
او هم عزای مرگ برادرش را داشت

برادری که زندگی خود را وقفش کرده بود یکی دو هفته پیش از آنجلا
مرده بود . انکار او هم در تصادف اتومبیل مرده بود . نتوانست بخاطر بیاورد -
فقط یادش آمد که آنجلا خبرش را به او داده بود ، آنجلا ، با آن مایه مهربانی ،
شدیداً از مرگ او متأثر شده بود .

حالا دیگر سیسی مهلر بلند شده بود و داشت دستکشهایش را بدست
می کرد . ظاهراً احساس کرده بود که نباید مزاحمش بشود . اما گیلبرت چگونه
می توانست با سیسی خدا حافظی کند بی آنکه از وضع آینده اش جو یا شود ، نقشه
آینده اش چه بود و چه کمکی می توانست به او بکند ؟

سیسی به مین خیره شده بود ، به آنجا که پشت ماشین تحریرش می نشست
و حالا دفتر خاطرات آنجلا روی آن قرار داشت . سیسی که غرق در خاطره های
زندگی گذشته آنجلا بود بلافاصله به پیشنهاد و کمک او پاسخ نمی داد . لحظه ای
بنظرش آمد که سیسی مبهوت مانده و حرف او را نشنیده است ، به همین علت سؤالش
را تکرار کرد « نقشه ات چیه ، خانم مهلر ؟ »

« نقشه من ؟ آه ، خوبه آقای کلندن . لطفاً خودتونو ناراحت نکنین . » حرف

او را اینجهور تعبیر کرد که به کمک مالی احتیاجی ندارد. فکر کرد بهتر است این گونه پیشنهادهای را با نامه بدهد. آنچه حالا می توانست بکند این بود که همچنانکه دستش را می فشرد باو بگوید «یادت باشه، خانم میلر، اگه راهی بنظرت رسید که بتونم بهت کمک کنم، خیلی خوشحال میشم...»

و در اتاق را باز کرد. سپس که انگار فکری ناگهانی بسرش زده بود لحظه ای دم در ماند و گفت «آقای کلیدن» و برای نخستین بار مستقیماً به او چشم دوخت و او هم برای نخستین بار متوجه احساس محبت و کنج‌آوی چشمان او شد. سپس ادامه داد «اگه یه وقت کاری داشتن که از دست من برآد، یادتون باشه که منم، به خاطر خانمتون خیلی خوشحال میشم...»

و بعد دیگر رفته بود. حرفها و نگاهش برای او غیرمنتظره بود. چنان بود که گویی معتقد است یا امیدوار که بالاخره به او احتیاج پیدا خواهد کرد. وقتی به صندوقش باز می گشت فکر عجیب و غریبی به سرش راه یافت. آیا ممکن بود در همه این سالها که او به ندرت به سوسی توجهی داشته سوسی، به قول قصه نویسه‌ها، احساس عاشقانه‌ای نسبت به او پیدا کرده باشد؟ همچنانکه راه می رفت خودش را درآینه مرانداز کرد. سنش از پنجاه گذشته بود اما نتوانست از این احساس خود داری کند که هنوز هم، همانطور که آینده مجسم کرده بود، مرد قابل توجهی است.

با خودش گفت «طفلك سوسی مهلرا» و خندید. چه قدر دلش می خواست زنش زنده بود و می توانست این شوخی را با او در میان بگذارد! با این خیال به طور غریزی متوجه یادداشتهای او شد و در صفحه ای که سرسری باز کرده بود خواند «گیلبرت چه خوشگل به نظر می رسد» و این انگار جوابی به سؤال او بود. البته معنی اش این بود که تو هنوز مورد توجه زنهای هستی و شك نیست که سوسی مهلر هم همینطور فکر می کرد. به خواندن ادامه داد «چه قدر به همسری او می بالم»، او نیز همیشه به شوهر این زن بودن افتخار کرده بود. چه بسیار اتفاق افتاده بود که وقتی بیرون شام می خوردند او را در پشت میز شام برانداز کرده بود و با خود گفته بود که او قشنگترین زن آنجا است! به خواندن ادامه داد. درباره نخستین سالی بود که به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود. باهم به حوزه انتخابیه اش رفته بودند «وقتی گیلبرت نشست، کف زدنهای غوغا کرد. همه حاضران بلند شدند و با هم خواندند، زیرا او آدم شاد و خوبی است، من عمیقاً احساس پیروزی می کردم.» آن روز را هم به خاطر آورد. او در جایگاه کنار دستش نشسته بود. به خوبی می توانست نگاههایی را که به او می انداخت و اشکهایی را که در چشمانش جمع شده بود ببیند. بعد؟ چند صفحه ورق زد. بعد رفته بودند به ونیز. آن تعطیلی دل انگیز پس از انتخاب شدنش را به یاد آورد «در فلورانس بستنی خوردیم» لبخند زد - هنوز مثل يك بچه بود؛ بسعنی را دوست داشت «گیلبرت به تفصیل از تاریخچه و نیز برایم حرف زد. برایم تعریف کرد که داجها...» همه ماجرا را با خط دختر مدرسه وارش نوشته بود. یکی از لذتهای مسافرت با آنجلا همین اشتیاق فراوان او به آموختن بود. اغلب می گفت هیچ چیز نمی داند. بدون آنکه متوجه باشد که این خود یکی از خصوصیات

دلپذیر او بود. و بعد جلد دیگری از دفترچه‌ها را گشود. به لندن بازگشته بودند «سخت دلم می‌خواست جلوه کنم و این بود که لباس عروسی‌ام را پوشیدم» او را می‌دید که کنار «سراوارد» نشسته بود، و آن پیرمرد با صلابت را که رئیسش بود، افسون می‌کرد. به سرعت به خواندن ادامه داد، و از روی نوشته‌های او، صحنه‌های پی‌درپی از وقایع گذشته را در نظر مجسم کرد. «در مجلس عوام شام خوردیم... به يك شب نشینی در لاوگروز رفتیم. لیدی ال پرسید آیا مسئولیت‌م را به عنوان همسر گیلبرت درك می‌کنم یا نه؟ و بعد با گذشت سالها - حالا جلد دیگری از یادداشتها را از روی موز تحریر برداشته بود - در این یادداشتها گیلبرت بهش از پیش غرق کارهای سیاسی‌ش شده بود و زنش، البته، اغلب تنها بود... ظاهراً این مسئله که بچه‌دار نبودند باعث دل‌تنگی فراوان زن شده بود، زیرا در جایی نوشته بود «چقدر دلم می‌خواست گیلبرت پسری داشت!» اما عجیب این بود که خود او هیچگاه از این بابت تأسفی حس نکرده بود. زندگی‌اش به همان گونه که بود به اندازه کافی پر و مشغول کننده بود. همان سال پست کوچکی در کابینه به او واگذار شده بود. پست کوچکی بود اما زنش نوشته بود «کاملاً اطمینان دارم که نخست وزیر خواهد شد!» خوب، شاید اگر اوضاع جور دیگری نشده بود همین‌جور هم می‌شد. در اینجا مکشی کرد تا به آنچه احتمال داشت اتفاق بیفتد بپندیشد «خودش فکر کرد سیاست قمار است؛ اما بازی هنوز تمام نشده است، دست کم در سن پنجاه سالگی، به سرعت چند صفحه را از نظر گذراند که پر بود از وقایع جزئی و مختصر، وقایع بی‌اهمیت و شادمانه روزمره که زندگیشان را شکل می‌داد.

دفتر دیگری را برداشت و سر سری آن را باز کرد و خواند «چه آدم ترسوئی هستم! همین‌طور گذاشتم که دوباره فرصت ازدست برود. اما این خودخواهی است که با وجود مشغله فکری زیادی که دارد با مسائل كوچك زندگی خودم مزاحمش بشوم. و آنکهی به ندرت اتفاق می‌افتد که شبی را با هم تنها باشیم، معنی این حرف چه بود؟ آها، توضیحش اینجا است - اشاره‌ای بود به کار خودش در ایست‌اند. «بالاخره جرأت کردم و با گیلبرت حرف زدم. چقدر مهربان و چقدر خوب بود. مخالفتی نکرد» صحبت آن روزشان را به یاد آورد. زنش به او گفته بود که بدجوری احساس بطالت و بی‌هودگی می‌کند و دلش می‌خواهد دستش به کاری بندشود. می‌خواست که او هم کاری بکند - یادش آمد که وقتی در همین صندوق نشسته بودند و این حرف‌ها را می‌زدند چقدر به زیبایی، از شرم سرخ شده بود. اول کمی سربه سرش گذاشته بود و به او گفته بود که مگر کار مواظبت از او و خانه برایش کافی نیست؛ با وجود این اگر خیال می‌کند که سرگرم خواهد شد مخالفتی نخواهد داشت. از او پرسیده بود که خوب این کار چه جور کاری است؟ شورائی است، کمیته‌ای است؟ و بعد گفته بود که فقط باید قول بدهد که خودش را مریض نکند. بعد مثل این بود که از آن پس هر چهار شنبه به کالوسای وایت چاپل می‌رفت. یادش آمد که چقدر از لباسهایی که به آن مناسب‌ها به تن می‌کرد بدش می‌آمد. اما خود او چقدر آن را جدی گرفته بود. دفتر خاطراتش پر بود از یاد داشتهایی از این قبیل: «خانم

چونزرا ملاقات کردم ... ده تا بچه دارد... شوهرش يك بازوی خود را در حادثه‌ای از دست داده... تلاش فراوان کردم تا کاری برای لیلی پیدا کنم» صفحاتی را به سرعت ورق زد. دیگر اسم او کمتر به میان آمده بود. علاقه آنجلا به او کاهش یافته بود، در بعضی قسمت‌ها هم ابتدا اشاره‌ای به او نبود. برای مثال «بحث جدی و گرمی در بارهٔ سوسیالیزم با ب. م. داشتیم» ب. م. کی بود؟ چرا اسم کاملش را ننوشته بود؟ حتماً زنی بوده که در یکی از جلساتشان با او آشنا شده. «ب. م. حملهٔ تنیدی به طبقات بالا کرد ... بعد از جلسه با ب. م. برگشتم و کوشیدم قانعش کنم اما او مرد یکدنده‌ای است. پس این ب. م. مرد بوده - و بدون شك یکی از آن، به قول خودشان، «روشنفکر» ها که به نوشتهٔ آنجلا سخت تند و سخت یکدنده اند، ظاهراً او را هم دعوت کرده که بدیدنش بیاید. ب. م. برای شام آمد. بامیانی هم دست داد» این علامت تعجب را هنمای دیگری به تصویر ذهنی او بود. از قرار معلوم ب. م. به وجود کلفت در خانه عادت نداشته؛ و از اینجهت با مهنی دست داده. پس او یکی از آن کارگران بهحالی بوده که عقایدشان را در اتاق نشمین خانها تبلیغ می‌کنند. گیلبرت نوعشان را می‌شناخت و هیچ علاقه‌ای به این نوع خاص آنها - صرفنظر از اینکه ب. م. کی بود - نداشت. دو باره راجع به او بود «با ب. م. به برج لندن رفتم... او گفت که وقوع انقلاب اجتناب ناپذیر است... و گفت که در بهشت احمقها زندگی می‌کنیم» و این درست همان چیزهایی بود که آدمی مثل ب. م. باید بگوید - گیلبرت می‌توانست صدایش را بشنود - حتی می‌توانست او را هم بطور مشخصی ببیند - مردی چهار شانه و کوچک اندام با ریشی زبر و کراوات قرمز و مثل همیشه ملبس به لباسی از پارچه پشمی زمخت و آدمی که درهمهٔ عمرش هیچگاه کار شرافتمندانه‌ای انجام نداده است. آیا آنجلا هم توانسته بود او را بشناسد؟ به خواندن ادامه داد «ب. م. حرفهای زننده‌ای درباره ... زد» جای اسم به دقت تراشیده شده بود. به او گفتم که حاضر نیستم بیش از این به حرفهای زنندهٔ او در باره ... گوش بدهم» دوباره جای اسم محو شده بود. آیا ممکن بود نام خودش باشد؟ آیا به همین علت بود که وقتی به اتاق داخل می‌شد آنجلا به سرعت دفترش را می‌بست؟ این فکر بر نفرت او نسبت به ب. م. افزود. مگر خود او نمی‌توانست درهمین اتاق جواب دندان شکنی به حرفهایش بدهد، پس چرا آنجلا هیچوقت موضوع را باو نگفته بود؟ این بخلاف خصوصیت اخلاقی آنجلا بود که چیزی را از او پنهان کند. آنجلا همیشه روح صداقت و درستی بود. صفحات دفتر را ورق زد و یادداشتهای مربوط به ب. م. را خواند: «ب. م. داستان کودکش را برایم تعریف کرد. مادرش کلفتی می‌کرده ... وقتی فکرش را می‌کنم، به زحمت می‌توانم خودم را راضی کنم که به این زندگی مجلل ادامه بدهم ... سه ایره برای خرید يك كلاه ۱» چقدر خوب بود اگر آنجلا بجای مشغول کردن ذهن محدودش با مجهولاتی که فهم آنها برای او مشکل بود، موضوع را با او در میان می‌گذاشت! کتابهایی هم به او داده است «انقلاب قریب الوقوع»، دو حرف ب. م. ب. م. مرتب تکرار می‌شد. اما چرا هیچگاه اسم کاملش را ننوشته بود؟ در به کار بردن این حروف نوعی نزدیکی، نوعی صمیمیت به چشم می‌خورد که باخوی آنجلا جور در نمی‌آید.

آیا حضوراً هم او را ب. م. صدا کرده بود؟ باز هم خواند «بعد از شام ب. م. سرزده آمد. خوشبختانه تنها بودم» و این فقط یکسال پیش بود؟ «خوشبختانه» - چرا خوشبختانه؟ - «تنها بودم» فکر کرد که آنشب کجا رفته بود؟ تاریخ آنشب را در تقویمش بررسی کرد. آنشب به ضیافت شامی در مانشن هاوس رفته بود. و آنوقت ب. م. و آنجلا شب را با هم تنها بوده اند! سعی کرد آنشب را به خاطر بیاورد. آیا در بازگشت آنجلا به انتظار او بیدار مانده بود؟ آیا وضع اتاق عادی بود؟ آیا لهوانهائی روی میز بود؟ آیا صندوقها نزدیک هم قرار داشت؟ اما هیچ به یادش نیامد - هیچ چیز جز سخنرانی خودش در ضیافت شام مانشن هاوس. موضوع بیشتر و بیشتر برایش لاینحل می شد: زنش از مردی ناشناس به تنهائی پذیرائی کرده باشد. شاید جلد بعدی، ماجرا را روشن کند، با عجله آخرین جلد یادداشتها را بر داشت - آخرین جلدی که زنش بوقت مرگ نا تمام گذاشته بود. در نخستین صفحه آن دو باره اسم آن - وجود لعنتی بود «به تنهائی با ب. م. شام خوردم ... خیلی تهییج شده بود ... می گفت دیگر وقتش رسیده که روحیه همدیگر را درك کنیم ... سعی کردم قانعش کنم اما قانع نشد. تهدیدم کرد که اگر موافقت نکنم ...»

بقیه صفحه خط زده شده بود. در همه صفحه نوشته بود «مصر، مصر» که نتوانست حتی يك كلمه از آن برای خود بسازد. شاید این همه يك معنى داشته باشد؛ اینکه آن مرد رذل از او خواسته که معشوقه اش بشود. تنها در اتاق او خون به صورت گلیبرت کلندن دوید. صفحه را به سرعت ورق زد. جواب او چه بوده؟ از آن پس دیگر حروف ب. م. قطع شده بود. حالا دیگر فقط «او» بود، «او» دو باره آمد. به او گفتم که نتوانستم به هیچ تصمیمی برسم ... به او امر کردم ترکم کند پس او درست در همین اتاق خودش را به او تحمیل کرده، آخر چرا آنجلا موضوع را باو نگفته؟ چگونه می توانسته در این باره حتی يك لحظه تردید کند؟ بعد «نامه ای به او نوشتم» و بعد چند صفحه سفید بود و آنوقت این جمله بود «آنچه را که تهدید کرده بود عملی کرد» بعد از آن - خوب بعد از آن چه شده بود؟ صفحه پشت صفحه را ورق زد اما همه سفید بود تا بالاخره در آخرین روز قبل از مرگش نوشته بود «آیا منهم جرأتش را دارم؟» و دیگر هیچ نبود، دفتر یادداشت از دستش به کف اتاق لغزید. او را جلو روی خودش می دید؛ او را میدید که در پیاده روی خیابان پیکدلی ایستاده بود، با چشمان خیره، و مشتهای گره کرده ... و بعد اتومبیل رسید ...

نتوانست تاب بیاورد. باید که حقیقت را می فهمید، به زحمت خودش را به تلفن رساند.

«خانم میلر!» ... بعد سکوت بود و آنوقت صدای کسی را در اتاق شنید

«فرمائید، من سیسی میلر هستم»

«غریب که این ب. م. کیه»

تلك تلك ساعت دیواری را روی بخاری شنید؛ و بعد آهی بلند و بالاخره

صدای سیسی را که گفت «برادر من بود»
 برادر او بود. برادر او که خودش را کشته بود. دوباره صدای سیسی میلر
 را شنید که پرسید «چیزی هست که بتوانم براتون توضیح بدم؟»
 فریاد زد «نه! چیزی نیست!»
 ارثیه‌اش را دریافت کرده بود. زنش حقیقت را به او گفته بود. از پیاده‌رو
 به خیابان پریده بود که به معشوقش به پهنند. از پیاده‌رو به خیابان پریده بود
 تا از او فرار کند.

ترجمه: محمد علی صفریان - صدر تقی زاده



جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر

جامعه‌شناسی سیاسی، همچون جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، جامعه‌شناسی معرفتی، جامعه‌شناسی روابط اقتصادی، جامعه‌شناسی انقلاب، و جامعه‌شناسی تاریخی به وسیله کارل ماکس پایه‌گذاری شده است. و ماکس وبر در میان تمام کسانی که به جامعه‌شناسی سیاسی، بعد از پایه‌گذاری آن به وسیله ماکس، خدمتی انجام داده‌اند یگانه کسی است که هم عرض ماکس قرار دارد. (۱) پارتو، موسکا، سورل و دوتو کوپل، که از اعظم پایه‌گذاران جامعه‌شناسی سیاسی بشمارند، به‌جمله‌ی در مرتبه پائین‌تری از کارل ماکس و ماکس وبر جا دارند.

بررسی جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر از چند جهت حایز نهایت اهمیت است. نخست آنکه، حاوی فلسفه تاریخ، اوست. زیرا، به نظری، در تحولات تاریخی تا زمان ما دو عامل اساسی مؤثر بوده است. یکی پیام‌آوری پیشوایانی است که در نظر پیروان خود از نوعی عنایت الهی یا «فره ایزدی» (۲) برخوردارند؛ و دیگری جریان تکاملی عمل عقلی (rational)، بخصوص در نظام‌های اجتماعی غربی است. این جریان عقلی شدن همه امور در سازمان‌های اداری یا بوروکراسی‌های جدید به کمال می‌رسد. بدیهی است که شناخت ویژگی‌های بوروکراسی‌های جدید و رشد سریع آنها و نتایج و آثاری که در زندگی انسان دارند برای درک و فهم مسائل عمیق جامعه معاصر ضرور است. دیگر آنکه، ماکس وبر در جامعه‌شناسی سیاسی خود به ساختن نمونه‌های متعالی نظام‌های سیاسی، در طول تاریخ می‌پردازد و از این راه ما را در مطالعه تاریخ کشور خودمان مدد می‌کند.

ماکس وبر، پس از ساختن و پرداختن مقولات و مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی - که آنها را در فصل مربوط به جامعه‌شناسی عمومی (۳) بررسی کردیم - آن مقولات را برای شناخت شبکه‌های روابط سیاسی، مذهبی، اقتصادی، و حقوقی بکار می‌برد. یعنی در این مراحل از تحقیقات خود همان اصول روش‌شناسی و مقولات جامعه‌شناسی عمومی خود را در نظر دارد و نقطه عزیمت وی اعمال معنیدار و قابل فهم افراد آدمی است.

چنانکه از بررسی مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی وی دانسته شد، ابعاد پر-اهمیت روابط اجتماعی از نظر ماکس وبر عبارتند از منافع مادی، حکومت یا سلطهٔ مشروع، و ارزشهای فرهنگی. وی در جامعه‌شناسی اقتصادی به منافع مادی و در جامعه‌شناسی مذهبی به روابط ارزشها و آرمانها با منافع مادی و در جامعه‌شناسی سیاسی به سلطهٔ مشروع یا حکومت می‌پردازد. وی با آنکه مبانی اقتصادی روابط سیاسی را از نظر دور نمی‌دارد، به روابط قدرت و قدرت‌طلبی در روابط اجتماعی عنایت خاص دارد. به نظریهٔ قدرت‌طلبی همراه با آرمانها و ارزشها و منافع مادی عوامل اساسی اعمال انسانی را در شبکهٔ روابط اجتماعی تشکیل می‌دهند.

ماکس وبر در جامعه‌شناسی سیاسی خود، ابتدا مفاهیم «سیاست» و «قدرت» و «اتوریته» یا سلطهٔ مشروع، را به روشنی تعریف می‌کند و سپس میان اعمال سیاسی و اعمال اقتصادی قایل به تمایز می‌شود و سرانجام به ساختن نمونه‌های متمایز از اتوریته یا سلطهٔ مشروع می‌پردازد و مشخصات هر یک از این نمونه‌های متمایز را برمی‌شمارد.

وی در سخنرانی معروف خود تحت عنوان «سیاست به عنوان یک حرفه»، چنین می‌گوید «مفهوم سیاست بی‌اندازه وسیع است و شامل هر نوع رهبری مستقل در عمل است. مردم از سیاست پولی بانک‌ها، از سیاست اعصاب اتحادیه‌های کارگری، از سیاست تریبونی شهردارها، از سیاست رئیس یک انجمن اختیاری و حتی از سیاست زنی که در صدد راهنمایی شوهر خویش است، سخن می‌گویند... لیکن ما از منطوق سیاست مفاهیم رهبری... انجمن سیاسی، و دولت را در نظر داریم» (۴)

به نظر ماکس وبر، نمی‌توانیم ماهیت و طبیعت جنبه‌های سیاسی حیات اجتماعی انسان را از راه غایت آن توصیف کنیم. بلکه باید ماهیت آنرا از راه وسایلی که برای نیل به هدفها بکار می‌روند، توصیف نمائیم. زیرا، به نظریهٔ این جنبه از حیات اجتماعی انسان دارای غایت‌های بسیار متعدد و متنوع است و نمی‌تواند در جامعه‌شناسی تجربی موضوع تحقیق باشد. و از آنجا که وی صرفاً به واقعیات زندگی انسان و تجربیات ذهنی بشر توجه دارد، معتقد است که واقعیت‌های اجتماعی را نمی‌توان به وسیلهٔ غایت آنها تعریف نمود، بلکه ماهیت آنها را باید از راه وسایلی که در عمل بکار می‌روند تعریف کرد.

پس این سؤال را مطرح می‌سازد که وسایل نیل به هدف‌های سیاسی در شبکهٔ روابط اجتماعی چیست؟ و در پاسخ بدین سؤال است که از اتوریته یا سلطهٔ مشروع سخن می‌گوید و تمام جامعه‌شناسی سیاسی خود را بر محور آن بنیان

می‌گذارد.

اتوریته یا سلطه مشروع نوع محدود و معین قدرت است. و قدرت (Macht) به نظر ماکس وبر احتمال آنست که عاملی (عمل‌کننده‌ای) در یک رابطه اجتماعی در موقعیتی باشد که بتواند اراده خود را علی‌رغم مقاومت دیگران و بدون توجه به اساسی که این احتمال بر آن مبتنی است اجرا کند. (۵) و اتوریته یا قدرت مشروع یا سلطه مشروع را آن می‌دانند که در گروه معینی از مردم از فرمان مشخصی که از طرف شخص یا اشخاص معینی صادر می‌شود [به رضای و رغبت] اطاعت کنند. (۶) اما کسی و بر در جای دیگر در باره سلطه مشروع چنین می‌گوید و دستور فرمانروایان به سبب تاثیر گذاردن بر اعمال فرمانبرداران است. و در واقع نیز اعمال فرمانبرداران را به نحوی تحت تاثیر قرار می‌دهد که محتوی فرمان را برای وجود خود فرمان قاعده و اساس و دستور العمل اعمال خودشان می‌سازند. (۷)

برای درک این دو گفته باید اجزاء آنرا تجزیه و تحلیل کنیم. برای آنکه سلطه مشروع پدید آید، یکم، باید یک حکمروا یا گروهی از حکمروایان وجود داشته باشند. دوم، باید یک فرمانبردار یا گروهی از فرمانبرداران وجود داشته باشند. سوم، حکمروا باید دارای اراده‌ای باشد که بر اعمال فرمانبرداران مؤثر باشد و این اراده به صورت حکم متجلی شود. چهارم، فرمانبردار بطور عینی از فرمان اطاعت کند. و سرانجام، فرمانبرداران بطور ذهنی نیز فرمانها را پذیرفته و از آنها اطاعت کنند. از اینرو، سلطه مشروع رابطه متقابل است میان حکمروا و تابع. اما اطاعت مکرر فرمانبردار تنها یک جنبه از وجود این رابطه است. معانی و مفاهیم و تصوراتی که حکمروا و تابع از این رابطه دارند همانقدر اهمیت دارند. گذشته از صدور فرمانها، فرمانروا مدعی داشتن قدرت مشروع برای فرمان دادن است و از این رو انتظار دارد که تابعان از فرمانهای او اطاعت کنند. به همین ترتیب، فرمانبرداری تابعان نیز تا حدی به علت پیروی از این آرمان است که فرمانروایان و فرمانهای آنان جزئی از یک نظام مشروع قدرت است. بدیهی است که سلطه مشروع مستلزم وجود کارمندان است که فرمانها را اجرا کنند، و در مقابل، وجود هر دستگاه مدیریت نیز مستلزم وجود سلطه مشروعی است که بدان وسیله بتوان قدرت فرماندهی بر کارمندان را به یک فرد یا گروهی از آنان واگذار کرد.

اما سلطه مشروع سیاسی محدود تر از سلطه مشروع به معنای کلی آنست. زیرا سلطه مشروع سیاسی تنها در یک اجتماع سیاسی (۸) پدید می‌آید. این اجتماع سیاسی دارای این خصایص است: یکم آنکه، شبکه‌ای از روابط بسته

اجتماعی است. دوم آنکه، دارای رهبر یا رهبرانی است که اعضای اجتماع از آنان فرمان می‌برند. سوم آنکه، قادر به اعمال موفقیت‌آمیز و مشروع جبر و زور می‌باشد. چهارم آنکه، جبر و زور مشروع در سرزمین معینی اعمال می‌شود که شبکه بسته روابط اجتماعی در آن قرار دارد. و سرانجام آنکه، یک شبکه روابط بسته و اجباری روابط اجتماعی هنگامی دولت، به معنای جدید آن، خوانده می‌شود که دارای قدرت انحصاری و مشروع اعمال زور باشد. البته زور یگانه وسیله مدیریت در اجتماع سیاسی نیست و مدیران اجتماع از انواع وسایل دیگر برای نیل به هدف‌های خود استفاده می‌کنند. اما اعمال زور آخرین حربه‌ای است که بدان متوسل می‌شوند، ولی بکار بردن این حربه سیاسی منحصر به یک اجتماع سیاسی، با خصایصی که برشمرديم نیست و در شبکه‌های دیگر روابط اجتماعی مانند خانواده پدرسالاری نیز ممکن است از آن استفاده شود.

بدیهی است که در تاریخ جوامع بشری انواع گوناگونی از اجتماعات سیاسی، دیده می‌شود. مسئله اساسی برای ماکس وبر آنست که ویژگی‌های این «اجتماعات سیاسی» را مشخص نماید. در این مورد نیز به ساخت «نمونه‌های اعلی» *Ideal types* می‌پردازد. یعنی خصایص نمونه‌ها یا تیپ‌های اعلی را معین می‌کند تا وسیله‌ای برای فهم واقعیت‌های تاریخی بدست دهد. اگر ویژگی‌های نمونه‌های اعلی اجتماعات سیاسی مشخص شود می‌توان از روی آن نظام‌های متمایز سیاسی را معین نمود. ولی مسئله آنست که پراهمیت‌ترین و اساسی‌ترین جنبه اجتماع سیاسی، کدام است. به نظر ماکس وبر اتوریته یا سلطه مشروع سیاسی اساس تمایز نظام‌های سیاسی از یکدیگر است.

پس باید برای شناخت سلطه مشروع سیاسی نمونه‌ای فراهم آورد. اما مسئله اساسی در کار ساختن نمونه‌های اعلی و تمایز تحلیلی میان آنها آنست که کدام یک از جنبه‌های سلطه مشروع سیاسی پراهمیت‌ترین بعد آنست. با توجه به مبانی روش‌شناسی وبر و جامعه‌شناسی عمومی وی، بدیهی است که در نظریه «اطاعت» تابعان مهمترین رکن روابط تابع و متبوع بشمار است. به بیان دیگر، مسئله آنست که چرا مردم از حکومت اطاعت می‌کنند؟ به نظر هابس اطاعت مردم از حکومت صرفاً به علت ترس آنان از اعمال زور حکومت و وحشت آنان از مرگ است. همچنین ممکن است گفته شود که اطاعت مردم به علت آداب و رسوم و عادت است. یا آنکه می‌توان گفت که منافع مردم محرك آنان به اطاعت است. ماکس وبر، بدون آنکه این عوامل را از نظر دور بدارد، معتقد است که مهمترین عاملی که مردم را به اطاعت وامی‌دارد همان معنا و مفهومی است که خود آنان به عنوان عامل عمل اجتماعی برای عمل اطاعت از فرمانهای حکومت قایلند. و

این مفهوم ذهنی همان مشروعیت نظام سیاسی و سلطه حکمروایان است. اینهمه بدان معنی نیست که ماکس وبر عامل زور و اجبار را در روابط سیاسی و تحمیل حکومت اقلیت حاکم بر انبوه تابعان نادیده می‌گیرد. بلکه، به نظری، با آنکه در بسیاری از موارد حکومت وجود خود را با زور بر مردم تحمیل می‌کند اما دوام آن تنها با توسل به زور امکان پذیر نیست و مستلزم وجود تصور مشروعیت از نظر گاه تابعان است.

بنابراین، باید دید که در تاریخ جوامع بشری تصور مشروعیت نظام سیاسی و رابطه سلطه سیاسی میان حکمروایان و تابعان به چه صورتی متجلی شده است. به نظر ماکس وبر، اتوریته یا سلطه مشروع پیشوائی قابل تمیز است. در نمونه‌های نظام قانونی، و سرانجام، سلطه مشروع پیشوائی قابل تمیز است. در نمونه‌های نظام سیاسی سنتی، اطاعت تابعان بخاطر تصور مشروعیت نظامی است که از روزگار کهن همچنان پا برجا بوده و وجود داشته است. در نظام عقلی و قانونی، که خاص تمدن غربی است و در جوامع صنعتی امروز متجلی می‌شود، اطاعت تابعان حکومت به علت تصور مشروعیت نظام قانونی است. حال آنکه، تصور مشروعیت در نمونه سوم مبتنی بر اعتقاد تابعان به خصائص خارق العاده پیشوائی است که از عنایت الهی یا فره ایزدی برخوردار است. و نیز درست به همین سبب در این اجتماعات سیاسی معیارهای سنتی یا عقلی و قانونی مشروعیت درهم شکسته می‌شود و نظم تازه‌ای مستقر می‌گردد.

البته باید توجه داشت که این سه نظام مشروعیت سیاسی نمونه‌های اعلی هستند و در واقعیت‌های تاریخی همواره ترکیبی از آنها را می‌توان یافت. ماکس وبر سپس به شناخت ویژگی‌های هر یک از این نمونه‌های اعلامی پرداخت و در هر مورد نیز به دو امر اساسی توجه دارد: نخست آنکه، ماهیت و طبیعت هر یک از آنها چیست؛ و دیگر آنکه، سازمان‌داری و روابط فرمانروا و کارمندان در هر یک از این نمونه‌های اعلی چگونه است.

سلطه مشروع سنتی

الف - ماهیت و طبیعت سلطه مشروع سنتی - نمونه اعلی سلطه مشروع سنتی دارای خصوصیات زیر است:

یکم آنکه، نظام معیارها و قواعدی که سلطه مشروع بر آنها مبتنی است بدان سبب دارای مشروعیت است و از آنرو مردم از آن اطاعت می‌کنند که در تصور ذهنی آنان سنتهای پایداری بشمارانند که از گذشته‌های دور در خاطره اجتماعی آنان وجود داشته است. به بیان دیگر، اعمال سلطه سیاسی از جانب شخص یا اشخاصی که بر طبق سنتها برای انجام آن معین گردیده‌اند بدین دلیل

در نظر مردم یا تابعان مشروع جلوه می‌کند که همواره به همین صورت وجود داشته است. (۹)

دوم آنکه، قواعد و معیارها در این نظام سیاسی دارای خصیصه غیر شخصی، عام و شامل، و انتزاعی نیست و همواره دارای ماهیتی شخصی و خصوصی و مربوط به موارد معین است. به بیان دیگر، برای هر مورد جزئی و معین قواعد و مقرراتی وجود دارد. (۱۰)

سوم آنکه، در این نظام سیاسی تمایزی میان قلمرو امور خصوصی و عمومی بر اساس قواعد غیر شخصی و صلاحیت و کاردانی وجود ندارد. بدین معنی که منزلت و شأن و اعتبار افراد با مقامی که در نظام سیاسی دارند بستگی کامل دارد و تمایزی میان این جنبه‌ها، چنانکه در نظام‌های سیاسی واداری امروزی دیده می‌شود، وجود ندارد. (۱۱)

و اطاعت مردم به سبب «سلطه شخصی» فردی است که دارای منزلت سنتی می‌باشد. قدرت گروه متشکلی که سلطه مشروع اعمال می‌کند بر روابط و وفاداری شخصی مبتنی است که از طریق آموزش و پرورش قوام می‌یابد. بنا بر این، فردی که سلطه مشروع را اعمال می‌کند يك «ما فوق» اداری به معنای امروزی آن بشمار نمی‌آید، بلکه يك «رئیس شخصی» است. و کارگزاران وی صاحبان مقامات اداری به معنای امروزی آن نیستند و خدمت گذار شخص فرمانروا به شمار می‌آیند. و تابعان سلطه مشروع سنتی اعضای يك انجمن اختیاری نیستند، بلکه به عنوان «رفقای سنتی» یا «رعایا» در نظر می‌آیند.

فرد یا افرادی که سلطه سنتی را اعمال می‌کنند از یکسو بر طبق سنتهای کهن رفتار می‌کنند و از سوی دیگر به علت قواعدی که در همین سنتها وجود دارد دارای اختیارات وسیعی برای اعمال و اجرای منویات شخص خویش هستند.

اگر مردم مقاومت و مخالفتی کنند معمولاً برضد شخص فرمانروا یا کارگزاران اوست و دلیل آن نیز صرفاً تخطی فرمانروا و کارگزاران از سنتهای کهن است؛ و هرگز با اساس نظام سیاسی و اجتماعی مخالفت نمی‌شود. (۱۲)

ب - ماهیت سازمان اداری و روابط رئیس با کارگزاران وی.
در نظامی که مبتنی بر سلطه مشروع سنتی است، رئیس سنتی ممکن است سلطه مشروع خود را به وسیله کارمندان اداری و یا بدون آنان اعمال و اجرا کند. اگر نظام سیاسی فاقد کارکنان اداری باشد، ماکس وبر آنرا نظام «پدرسالاری» (۱۳) و «حکومت سالمندان و ریش سفیدان» یا «سالمند سالاری» (۱۴) می‌خواند و اگر دارای سازمان اداری باشد آنرا نظام «پاتریمونیا»، (۱۵) و فتودال می‌نامد.

در مورد اخیر، وی ابتدا به تفکیک شیوه‌های گزینش کارگزاران اداری می‌پردازد.

در نخستین شیوه استخدام کارگزاران اداری، که بیشتر در نظام پاتریمونیا عمل می‌شود، افرادی را برمی‌گزینند که به سبب روابط سنتی به شخص رئیس، وفا دارند. این افراد ممکن است از خویشاوندان، غلامان، وابستگانی که امور حرم و خانه فرمانروا را اداره می‌کنند، کلنی‌ها، وابستگانی که متکی به شخص فرمانروا هستند و یا از مردان آزاد باشند.

دومین شیوه آنست که کارگزاران اداری را از میان عناصری انتخاب کنند که وفاداری خالص شخصی به فرمانروا دارند، از آن جمله اند همه افرادی که به دلایلی مورد عنایت خاص شخص فرمانروا قرار می‌گیرند و کسانی که بر طبق قرار دادهای به خصوص به شخص وی وفا دارند. مانند واسال‌ها در نظام فئودالی و یا مردان آزادی که از روی میل و اراده خود کمر به خدمت فرمانروا بسته‌اند و به و عنوان کارگزار به عی خدمت می‌کنند و با وی رابطه وفاداری برقرار می‌کنند. در سازمانهای سنتی معمولاً مهمترین مقامات به وسیله اعضای خانواده و یا طایفه فرمانروا اشغال می‌شوند. در سازمانهای اداری پاتریمونیا معمولاً غلامان و مردان آزاد حتی به عالیترین مقامات نایل می‌شوند. نیل به مقام صدارت عظمی برای کسانی که زمانی از غلامان بوده‌اند امری نامتداول بشمار نمی‌آید. به نظر ما کس و بر، در نمونه اعلاى سلطه شروع سنتی جنبه‌های زیر، که از ویژگیهای روابط کارکنان در سازمان‌های بوروکراتیک جدید است، دیده نمی‌شود.

نخست، به دقت معین بودن حیطه صلاحیت و کاردانی کارمندان و تابع قواعد غیر شخصی بودن آن. دوم سلسله مراتب عقلانی میان دارندگان مقامات بالاتر و دارندگان مقامات پایین‌تر. سوم، یک نظام کلی برای انتصاب و ارتقاء کارمندان بر اساس قرارداد آزاد. چهارم، آموزش فنی به عنوان لوازم معمولی استخدام و ارتقاء. و سرانجام، حقوق ثابتی که نقداً و بصورت پول پرداخت شود. می‌توان گفت که در نظام‌های سنتی صور معکوس این خصوصیات مشاهده می‌شوند. (۱۶)

در نظام سنتی، بر خلاف نظامات عقلی جدید، غالباً شخص رئیس تصمیمات مهم را می‌گیرد و به شکایات رسیدگی می‌کند و در حضور وی همه مقامات دیگر اداری قدرت لازم برای اتخاذ تدابیر و تصمیمات را از دست می‌دهند.

چنانکه گفتیم، ما کس و بر بر اساس روابط «رئیس» با کارگزاران وی

به نمونه شناسی نظامهای متفاوت سنتی می‌پردازد. نخستین ملاک برای این نمونه شناسی وجود یا عدم سازمان اداری است. بدین ترتیب، دو نمونه از نظامهای سنتی سازمان اداری ندارند و دو نمونه دیگر، که در تاریخ نظامهای سیاسی اهمیت بسیار دارند، دارای سازمان اداری هستند. دو نمونه نخست، نظام پدرسالاری و نظام سالمندسالاری و دو نمونه دیگر نظام پاتریمونیال و نظام فئودالی هستند.

به نظر ما کس و بر، «دائنهائی‌ترین نمونه‌های سلطه‌مشروع سنتی مواردی است که در آنها رئیس فاقد کارگزاران شخصی برای اداره امور است. این نمونه‌ها عبارتند از نظام سالمندسالاری و نظام پدرسالاری» (۱۷). سالمندسالاری به نظامهایی اطلاق می‌شود که در آنها نظارت آمرانه به وسیله سالمندان وریش سفیدان، که بیش از افراد دیگر با قواعد و معیارهای اجتماعی آشنائی دارند، اعمال می‌شود.

این شیوه اداره امور جمعی در جوامعی دیده می‌شود که در آنها اقتصاد جامعه در مرحله پائین بوده و روابط خویشاوندی ضعیف باشد. نظام پدرسالاری در اجتماعاتی پیدا می‌شود که بر مبنای امور اقتصادی و خویشاوندی گرداگرد «خاندان» سازمان یافته باشند. در این صورت، «سلطه مشروع را فرد بخصوصی اعمال می‌کند که به وسیله قاعده معین وراثت تعیین شده است» (۱۸). ممکن است پدرسالاری و سالمندسالاری در کنار یکدیگر پیدا شوند. در هر دوی این نظام‌های سیاسی افراد تحت تسلط معتقدند که اعمال کنندگان سلطه مشروع به نمایندگی از طرف جمع به اداره امور می‌پردازند، هر چند که فرد یا افرادی که دارای سلطه مشروع هستند به شیوه‌ای آمرانه و شخصی اعمال قدرت کنند. از همین رو نیزیکی از مهمترین ویژگیهای این دو نظام سیاسی نبودن کارگزاران اداری است که عاملین قدرت بر آنان تسلط داشته باشند، از این رو، «رئیس خاندان» و یا «سالمندان قدرتمند» تا حد زیادی متکی به اراده اعضای گروه هستند تا به سلطه آنان احترام گذارند. زیرا دستگاهی ندارند که به اتکال آن سلطه خود را به اجرا گذارند. بنا بر این، کسانی که تحت تسلط قدرت مشروع هستند «اعضای گروه بشمار می‌آیند و نه «اتباع رئیس». اما عضویت آنان به وسیله سنتها به وجود آمده است و نه به وسیله قانون گذاری و یا عمل تا بعیت اختیاری. ضمناً اطاعت از شخص رئیس جهت دار و متوجه هیچ قاعده استقرار یافته‌ای نیست. اما این اطاعت از شخص رئیس به علت منزلت سنتی اوست و از اینرو سنتها شخص رئیس را به شدت محدود می‌کنند.

نظام پاتریمونیال و نظام فئودالی در جامعه شناسی سیاسی ما کس و بر اهمیت

بسیار دارد، در بحث از ویژگیهای این دو نظام سیاسی است که ماکس وبر میان نظامهای سیاسی شرق و غرب تمایز قایل می‌شود. از یکسو، نظامهای شرقی بیشتر متمایل به نمونه اعلای نظام پاتریمونیا هستند، و از سوی دیگر، متمایل به نمونه فرعی فئودالیزم مبتنی بر «بنفیس» یا «اقطاع». حال آنکه، نظام های غربی بیشتر متمایل به نمونه اعلای فئودالیزم مبتنی بر «فیف» بوده‌اند. (ادامه دارد)

۱ - W. G. Runciman, Social Science and Political Theory, Cambridge, 1963, P. 43.

۲ - فره ایزدی را استاد احمد فردید در برابر کاریزما Charizma برگزیده‌اند.

۳ - رجوع کنید به «جامعه شناسی عمومی ماکس وبر»، مجله سخن شماره های ۸ و ۹ سال جاری.

۴ - برای اطلاع از متن سخنرانی ماکس وبر در دانشگاه مونیخ در تابستان سال ۱۹۱۸ به کتاب زیر رجوع کنید.

M. Weber, «Politics as a Vocation», in From Max Weber: Essays in Sociology, edited with an introduction by H. Gerth and C. W. Mills; N. Y. 1949, P. 77

۵ - M. Weber the, Theory of Social and Economic Organization, N. Y. 1947. P. 152.

۶ - همان کتاب ص ۱۵۲

۷ - M. Weber, Law in Economy and Society, Cambridge, 1954, P. 328.

۸ - Herschaft Verband یا Political Corporate Group یا Political Community.

۹ - «نظریه سازمان اقتصادی و اجتماعی»، ص ۳۴۱.

۱۰ - همان کتاب ص ۳۴۱ - ۳۴۲.

۱۱ - همان کتاب ص ۳۴۱ - ۳۴۴.

۱۲ - همان کتاب ص ۳۴۱ - ۳۴۲.

13 - Patriarchal

14 - Gerontocracy

15 - Patrimonial

۱۶ - همان کتاب ص ۳۴۳.

۱۷ - همان کتاب ص ۳۴۶.

۱۸ - همان کتاب ص ۳۴۶.

صور و انواع وقت گذرانی

(۸)

از جمله صور و انواع وقت گذرانی که در جامعه های پیشرفته ، بسیار رایج است و به درجات کمتر در جامعه های در حال رشد رونق دارد باید از فعالیت های ذوقی اعم از هنری و فرهنگی یاد کرد و در این میان از اموری مانند مطالعه - شرکت در انجمن های هنری و فرهنگی و بالاخره از اشتغالات خلاقی چون تولید آثار تفننی نام برد. سخن را از مطالعه آغاز می کنیم که در تمدن های مکتوب ، ارج و قرب خاص دارد .

مطالعه

آمارهای سازمان تربیتی - علمی و فرهنگی ملل متحد بر آن گواه است که رسم مطالعه از کشوری به کشور دیگر فرق می کند و این مطلب از مقایسه آمارهایی چون مصرف سرانه کاغذ روزنامه - مجله - کتاب و مانند آن در جوامع گوناگون روشن می شود. کتاب «اطلاعات در سراسر جهان» (۱۹۶۶) حاکی از آن است که در سال ۱۹۶۲ در مقابل هر یکصد نفر سکنه آفریقا ۱/۲ نسخه روزنامه - در آسیا ۳/۸ نسخه - در آمریکای جنوبی ۷/۴ نسخه انتشار یافته و حال آنها که همین نسبت در اروپا و آمریکای شمالی به ترتیب بالغ بر ۲۳/۹ و ۲۴/۶ بوده است به زبان دیگر، دائره انتشار جرائد در ممالك صنعتی چندین برابر بیش از ممالك سه قاره عقب مانده جهان وسعت داشته و اگر توجه کنیم که بدون ژاپن ، متوسط نسخ روزنامه به جمعیت در آسیا ۱/۶ نسخه در برابر یکصد نفر سکنه بوده معلوم می شود که از این بابت ، میزان تأخر آسیا نسبت به اروپا و آمریکا، به مقیاس يك به پانزده است. بر طبق همان آمارها شماره جرائد یومیه در ایران ۲۷ و عدد نسخ آن ها روزانه ۳۱۲ هزار است و به این حساب، هر يك صد نفر از اهالی کشور فقط ۱/۵ نسخه روزنامه سهم می برد. مصرف سرانه کاغذ روزنامه در ایران فقط ۴/۰ کیلوگرم در سال است که در مقام مقایسه با مصرف کشورهای پیشرو عالم بسیار ناچیز به نظر می آید .

از آمارهای مذکور هم چنین بر می آید که در حدود سالهای ۶۲ - ۱۹۵۹ از ۲۷ روزنامه در ایران ۲۵ تای آن به پایتخت تعلق داشته و علاوه بر آن ۶۰ جریده غیر یومیه در طهران چاپ می شده که ۴۵ مورد آن مجله هفتگی بوده

و تیراژ مجموع آنها به دوست هزار بالغ می گردیده است . ضمناً طهران ۳۰ مجله اختصاصی داشته و جمع روزنامه ها و مجلات منتشره در خارج پایتخت به ۷۸ می رسیده و این جمله از تیراژ قلیلی بهره داشته است . ارقام تازه تری که به دست آمده و به سال ۱۳۴۴ مربوط است حکایت از آن می کند که شماره روزنامه ها و مجلات افزایش یافته و در سراسر کشور جمعاً به ۱۹۵ عدد رسیده است که از آن میان ۵۷ درصد در طهران انتشار می یابد و بقیه از شهرستانها نشئت می گیرد . توزیع مطبوعات مذکور در سال ۱۳۴۴ به شرح زیر بوده است (۱) .

جمع	مجله		روزنامه		
	هفتگی ماهانه		صبح یا عصر هفتگی دو هفتگی		
کل کشور	۲۸	۸۰	۱	۴۲	۴۴
طهران	۱۹	۱۶	-	۳۸	۳۹
شهرستانها	۹	۶۴	۱	۴	۵

از این ارقام نمی توان استنتاج کرد که ذوق و شوق مطالعه در پایتخت نسبت به شهرهای دیگر شدت بیشتر دارد . آنچه مسلم است این است که بر روی هم سواد در طهران بیش از شهرستانها عمومیت یافته و به همین مناسبت تمدن مکتوب در این کلان شهر که نه فقط مرکز سیاسی و اداری بلکه محل تمرکز فرهنگ است رونقی فزون تر حاصل کرده است . (۲)

در مورد مصرف سرانه کاغذ چاپ که در غیر روزنامه و مجله به کار می رود آمارهای یونسکو نشانه آن است که رقم آن در ایران در سال ۱۹۶۴ به حدود ۹/۰ کیلو گرم می رسیده و گرچه این مصرف نسبت به ده سال پیشتر ۴/۵ برابر شده معذک اگر رقم ایران را با کشورهای پیشرفته جهان مقایسه کنیم (امریکا حدود سی کیلو گرم مصرف سرانه در سال - ژاپون قریب ۱۳ کیلو گرم) روشن می شود که هنوز تفاوت ره دراز است و کتاب و مطبوعات دیگر چنان که باید در ایران مقبول نیفتاده و رائج نگردیده است .

مورخان از قدمت کتاب و کتابخانه در ایران سخن ها گفته اند . روزی مخازن کتب در این سرزمین دیرین از جهت غنا و احتوا بر آثار نفیس بیهمتا ، غبطه عالمیان بود اما در حال حاضر وسعت کتابخانه ها بسیار محدود است و چنانکه همان مأخذ آماری حکایت می کند در سال ۱۹۶۰ جمعاً ۵۹ کتابخانه عمومی با ۳۰۰ هزار نسخه کتاب در ایران وجود داشته است و حال آن که کشوری چون ژاپون که جمعیتش فقط ۴ برابر نفوس ایران است تقریباً ۱۲ بار بیشتر کتابخانه عمومی دارد (۷۵۶ کتابخانه) و شماره کتب در این کتابخانه ها

به متجاوز از ۶۷ برابر کتب ایران بالغ می شود (۲۴۹/۰۰۰/۲۰ کتاب) (۳). علاوه بر کتابخانه های عمومی که ذکر آن رفت ایران در سال ۱۹۶۰ دارای ۲۵ کتابخانه اختصاصی (با ۸۰ هزار کتاب) - ۴۲۸ کتابخانه مدارس (با ۲۰ هزار کتاب) - ۲۲ کتابخانه دانشگاهی (با ۱۹۸ هزار کتاب) و ۱ کتابخانه ملی (با ۶۹ هزار کتاب) بوده و به این ترتیب جمع کتابخانه های ایران از همه نوع به ۵۳۵ و عده کل کتب موجود در این گنجینه ها به ۶۵۷ هزار می رسیده و حال آن که در ژاپن (سال ۱۹۶۴) ارقام معادل به ترتیب ۴۵/۰۰۰ و ۱۳۸/۶۹۴/۰۰۰ بوده است (۴).

آمارهایی که درباره میزان مراجعه به کتابخانه ها در دست است نشان اشتیاق خاصی به کتاب خواندن نمی تواند باشد. به موجب تحقیقی که زیر نظر نویسندگان این سطور در حدود ۵ سال قبل صورت گرفته شماره تقریبی کتاب ها و مراجعان در انواع کتابخانه های شهر تهران به قرار جدول ذیل بوده است:

نوع کتابخانه	شماره تقریبی کتب	شماره مراجعان در هر ماه
۱ - کتابخانه های عمومی	۲۲۲/۲۰۰	۱۸/۶۰۰
۲ - کتابخانه های اختصاصی دولتی	۲۲/۰۰۰	۱/۵۰۰
۳ - کتابخانه دانشگاهی	۳۸۰/۴۰۰۰	۷۸/۰۰۰
۴ - کتابخانه های خصوصی	۸۸/۸۰۰	*۱/۱۰۰

نتیجه این جدول آن است که در پایتخت جمعاً ۷۱۳/۴۰۰ کتاب در کتابخانه ها موجود بوده و این عده حدود ۹۹/۲۰۰ خواننده داشته و بی شبهه قسمتی از این مراجعان نیز هر ماه بیش از یک بار و به متجاوز از یک کتابخانه سر می زده اند و به این حساب، جمعیت یک میلیون و نیمی طهران شاید فقط حدود ۱۰ تا ۲۵ هزار خواننده کتاب داشته است.

پیش از این به جای خود گفته شده است که مطالعه کتاب حتی در اوقات فراغ دانشجویان هم وقت قلیلی می گیرد و از قرائن عذیده بر می آید که فرهنگ سمعی و بصری هنوز بر تمدن مکتوب در ایران غلبه دارد. شاهد دیگر این مقال، تعداد عناوین کتب است که در هر سال منتشر می شود. بررسی ما درباره سال ۱۳۴۴ حکایت از آن می کند که در برابر هر یک میلیون جمعیت کشور حدود ۶۰ عنوان کتاب انتشار یافته است و حال آن که اطلاعات مربوط به چند کشور اروپائی متعلق به پانزده سال قبل - که به دست ما رسیده - ۴ تا ۱۱ برابر رقم مزبور را متضمن است (هلند ۶۷۳ عنوان کتاب - سوئیس ۶۴۹ عنوان اطریش ۵۵۸ - بلژیک ۵۱۲ و فرانسه ۲۴۲). در فرانسه که از جهت تعداد عنوانهای کتاب از ممالک اروپا متأخر بوده است در همان سال ۱۹۵۲ حدود

۱۰۰ میلیون نسخه و در سال ۱۹۵۷ حدود ۱۶۰ میلیون نسخه کتاب منتشر شده و به تخمین می‌توان گفت که سهم هر فرد فرانسوی از کتاب تقریباً هفت برابر حصه هر ایرانی است (۵)

توزیع عنوانهای کتب منتشره از جهت رشته، خود نکته‌ای آموزنده است. با مطالعه دو رساله «کتاب شناسی ایران» (۶) که به دو سال ۱۳۳۵ و ۱۳۴۴ مربوط است جدول زیرین به دست می‌آید که صمناً گواه روشن تحول انتشار کتاب در طی نه سال اخیر است

سال	تعداد عناوین کتب منتشره (۷)	کتب عمومی و کلی	فلسفه - دین و مذهب	اجتماعیات	فنون و هنرهای زیبا	علوم - زبان - ادبیات کتابهای کودکان و نوجوانان	تاریخ و جغرافیا
۱۳۳۵	۵۵۵	۷	۷۳	۳۵	۷۹	۲۹۴	-
۱۳۴۴	۱۴۳۵	۶۰	۲۷۳	۲۰۱	۱۹۷	۴۶۵	۹۵

از جدول مذکور بر می‌آید که اولاً کتب علمی - فنی و پزشکی که در سال ۱۳۳۵ حدود ۱۴/۲ درصد مجموع کتب منتشره را تشکیل می‌داده در سال ۱۳۴۴ نسبتش به ۱۳/۷ در صد تقلیل یافته است و این کاهش گرچه بسیار خفیف است اما گواه این مطلب می‌تواند باشد که رونق علم و فن در این مدت بیش و کم ثابت مانده است. ثانیاً رواج روزافزون کتب اجتماعی (شامل اجتماعیات - فلسفه - دین و مذهب) و ازدیاد سهم آن در مجموع کتاب ها از حدود ۱۹ به حدود ۳۳ درصد در طول نه سال مورد نظر، روشنگر این حقیقت است که در سرزمین ایران، معرفت اجتماعی و دینی هنوز در میان انواع شناسائی مقامی شامخ دارد و اهمیت آن آشکارا بیش از معرفت علمی و فنی است. ثالثاً گسترش قابل ملاحظه آثار مخصوص کودکان و جوانان، شاهد این امر است که در مطبوعات ایران گرایشی به تخصص بر پایه ملاحظات چون گروه سنی پدیدار شده است (۸)

حاصل سخن آن که در ۹ سال اخیر، شماره عنوانهای کتب منتشره افزایشی نمایان پیدا کرده (۲/۶ برابر) اما این تزايد بیشتر در مورد پاره‌ای از رشته‌ها (چون اجتماعیات - فلسفه - دین و مذهب) روی داده و در مرحله بعد، در زمینه کتب تاریخ و جغرافیا - ادبیات و هنرهای زیبا حاصل آمده است.

غالب کتب در ایران بین يك هزار و پنج هزار نسخه منتشر می‌شود و ندرتاً در مورد کتاب های جیبی که انتشار آن از چند سال قبل آغاز شده و تیراژ به ده هزار و بیشتر فزونی می‌گیرد. اگر متوسط نسخه‌های انتشار یافته از هر کتاب را ۲/۵۰۰ حساب کنیم باید بگوئیم که در سال ۱۳۴۴ حدود ۳/۶

میلیون نسخه کتاب جمعاً به چاپ رسیده و شاهد بازار شده و با توجه به آنکه شمارهٔ با سوادان کشور در آن سال نزدیک به ۶ میلیون نفر بوده هر فرد با سواد ایرانی را $\frac{۰}{۶}$ نسخه کتاب نصیب گردیده است. نکته قابل یادآوری آن است که در سال مورد اشاره، بیش از نصف با سوادان کشور در مدارس ابتدائی-متوسطه و عالی به تحصیل علم مشغول بوده اند و اگر فرض شود که هر فرد محصل به اقتضای کار خود باید حداقل یک کتاب اضافه بر کتب درسی در اختیار داشته باشد باید اذعان کرد که هنوز دائرهٔ انتشار کتاب در ایران بسیار محدود است و علی رغم کوشش های ستودنی که در سالهای اخیر مبذول شده و از جمله در هر سال هفته ای تمام به نام کتاب تخصیص یافته کتاب خوانی در کل جامعه تداول و عمومیت پیدا نکرده است. حتی نشر کتب جیبی به نسبت ارزان قیمت که در ممالک پیشرفتهٔ جهان تحولی اساسی در بسط دامنه کتاب خوانی پدید آورده در ایران هنوز - گرچه تعداد نسخ هر کتاب را بطور متوسط ۲ تا ۵ برابر افزایش داده - چنانکه انتظار می رفته آثاری نمودار نکرده است. (۹)

با گسترش روز افزونی که رادیو و تلویزیون حاصل می کنند بیم آن می رود که علی رغم ازدیاد سریع با سوادان و تحصیل گردگان، سهم مطالعه در گذران اوقات فراغت افزایش نیابد بلکه رو به کاهش آورد. در کشورهای غربی چون فرانسه که مردم بطور متوسط روزی نیم ساعت تا یک ساعت را به قرائت مطبوعات صرف می کنند از ۲ تا ۳ ساعت را نیز به شنیدن رادیو و تماشای تلویزیون می گذرانند (۱۰) نظر دو مازدیه محقق فرانسوی این است که قسمتی از اوقات که امروزه در استفاده از وسائل سمعی و بصری جدید طی می شود از تراید روز افزون ساعات فراغت روزانه یا انصراف پیش از پیش از پاره ای امور که سابقاً وقت را تضييع می کرد حاصل آمده است و لزوماً به کاهش زمان مطالعه ارتباط ندارد اما قرائن چند در کشور ما حاکی از آن است که رواج رادیو و تلویزیون ممکن است به عادت مطالعه منظم و عاری از چشم داشت سود لطمه زند و یا - لااقل - اتساع دامنه آن را دشوار کند. تشکیل انجمن کتاب - انتشار مجله راهنمای کتاب - اختصاص ستونهای از صفحات جرائد به انتقاد کتاب - برقراری کتابخانه های سیار - انعقاد سمینارها و هفته های کتاب - احداث کتابخانه های عمومی و آموزشگاهی در شهرستانها - فروش مقرون به تخفیف کتابها در يك ماه خاص از هر سال اقداماتی از این گونه، هر چند بی شبهه کارگر افتاده و ادیاناً شماره کتاب خوانان را بالا برده اما اثرات آن - چنان که به اشاره آمد - بر روی هم محدود بوده است.

گواه دیگر آنچه گفتیم این است که مثلاً در شهر طهران که از جهت

پیشرفت علم و فرهنگ، گل سرسبد همه شهرهای کشور ماست به موجب تحقیقی که به تازگی انجام شده ۲۳۳۴ قهوه خانه - ۵۸۶ رستوران و میخانه - ۱۱۷۱ دکه چلو کبابی - ۴۰ باشگاه ورزشی - ۳۳ ورزشگاه باستانی - ۱۲ سالن و ۸ میدان ورزشی - وجود دارد و حال آن این شهر تنها دارای ۵۷ کتاب خانه و قرائت خانه - ۵۷ انجمن داخلی - خارجی - باشگاه و کانون فرهنگی - ۷۹ سینما و ۷ تئاتر است و خود این ارقام شاهی صادق بر این حقیقت است که امور مربوط به جسم بر امور ذهن و فکر آشکارا غلبه دارد (۱۱)

نقل عباراتی که در یکی از جرائد یومیه آمده است از این بابت به جا است: «اداره آمار شهرداری اعلام کرد که در شهر طهران در برابر سیصد کتاب فروشی سه هزار مشروب فروشی و اغذیه فروشی وجود دارد و در این مراکز اخیر و در سایر فروشگاههای سراسر ایران، روزانه پانصد هزار بطر مشروبات الکلی به مردم فروخته می شود. سازمان کتاب خانه های شهرداری اعلام نمود که از نزدیک به ۳ میلیون مردم طهران، روزانه بیش از پنجاه نفر به کتاب خانه های شهرداری مراجعه نمی کنند» (۱۲)

در باب آن که چه گروه های سنی - جنسی تحصیلی و شغلی به چه نوع کتاب رغبت دارند و به چه میزان مطالعه می کنند، اطلاعات ما ناقص است و پژوهش در این باره بسیار کم صورت گرفته است.

تحقیق آقای پلویی و همکاران او در باره جنبه های فرهنگی رفتار دانشجویان در انستیتوی ایران - فرانسه (۱۹۶۲) حاکی از آن است که در میان ۲۷۲ دانشجوی انستیتوی مزبور، ترتیب اهمیت کتب مورد مطالعه از جهت نوع بدین قرار بوده: کتابهای شناسائی - رمانها - ادبیات - کتاب های اخلاقی و سودمند - و متفرقه. افراد مسن تر بیشتر طالب کتب اخلاقی و سودمند - کتب شناخت و آموزش و ادبیات بوده اند و جوانتران بیشتر به رمان و پس از آن به آثار هنری گرایش داشته اند. مردان کتب شناسائی و ادبیات را ترجیح می داده اند و زنان کتب اخلاقی و سودمند و رمان را. مردان سالمند به کتب علمی و فنی و تاریخ رجحان می داده اند. و جوان تران به کتب انتقاد اجتماعی و سیاسی و فلسفه راغب تر بوده اند. از میان رمانها، پاسخ گویان نخست به رمان های عشقی و رمان های مفرح تمایل داشته اند و در درجه بعد به رمان های پلیسی و رمان های رئالیست مهر می ورزیده اند. بدیهی است که این تحقیق به گروه خاصی از تحصیل کردگان مربوط است و نتایج آن را به سایر گروه های اجتماع تعمیم نمی توان داد.

از بررسی دیگری که در باره دانشجویان و دانش آموزان طهران صورت گرفته معلوم می شود که حدود دوثلث آنان در اوقات فراغت خود به مطالعه

می‌پردازند و يك ثلث نیز ذوق مطالعه ندارند. پسران بطور کلی بیش از دختران به مطالعه شائق هستند (۷۸ درصد دانشجویان پسر در مقابل ۵۸ درصد دانشجویان دختر - ۶۸ درصد دانش آموزان پسر در برابر ۶۴ درصد دانش آموزان دختر) و در مورد محل مطالعه، سه چهارم آن گروه، خانه را ترجیح می‌دهند و فقط يك چهارم، در کتابخانه به مطالعه روی می‌آورند (۱۲ الف) ناگفته نماند - همچنان که به تلویح آمده است - که اصولاً شماره کتابخانه‌های عمومی در کشور قلیل است و سکنه هر ناحیه شهر، خانه‌ای فرهنگی که پذیرا و روح پرور باشد در اختیار ندارند تا مانند مردم باختر زمین، اوقات آزاد را در آن به مطالعه و امور فرهنگی دیگر گذرانند. حتی توزیع جغرافیائی کتابفروشی‌ها چنان نیست که در هر کجا (مثلاً ایستگاه اتومبیل یا قطار آهن - در دکان سیکار فروشی و غیر آن)، مصطفی کتب در معرض دید و دسترس همگان باشد. از این رو، از قلت شوق مردم به کتاب خریدن و کتاب خواندن حیرت نباید کرد. خصوصاً که هنوز کتاب در ایران به نسبت گران است و عامه مردم را توانائی خریداری نیست (۱۳) آنچه تا بدین جا گفتیم درباره محصلان مدارس بود. پژوهش آماری درباره قشرهای دیگر جامعه و درجه رغبت آنان به مطالعه نادر است. از يك تحقیق مربوط به شهر اهواز (۱۴) برمی‌آید که کسبه و دارندگان تحصیلات قدیم و سالخوردگان، به کتاب‌های مذهبی - دواوین شاعران کهن و آثار تاریخی گرایش دارند و جوانان بیشتر طالب رمان و داستان و کتب شعر جدید هستند و روشنفکران کتب علمی و فلسفی را دوست می‌دارند. مسلماً بحث‌های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی نیز نزد گروه اخیر خواستار فراوان دارد و شاید بتوان گفت که اداریان نیز به آثار حاوی همین مباحث راغب هستند. ظاهر حال آن است که زنان کمتر از مردان کتاب می‌خوانند و خواندن رمان و شعر را بر آثار دیگر (چون سیاسی - مذهبی و معنوی - علمی و فنی) تفضیل می‌نهند (۱۵) و چنان که معلوم آمده است مطالعه، هنوز شوقی در میان روستا نشینان بر نیا نگیخته است. (دنباله در شماره آینده)

جمشید بهنام - شاپور راسخ

- (۱) ركنشریه آماری سازمان برنامه - شماره ۲ - دفتر آمار - آذرماه ۱۳۴۴ - مآخذ وزارت اطلاعات.
- (۲) از نظر انتشار جرائد و مجلات، پس از طهران ترتیب اهمیت مناطق مختلف کشور بدین شرح است: خراسان - اصفهان - گیلان - فارس - استان مرکزی (غیر از طهران) - آذربایجان - کرمانشاهان - خوزستان - همدان - مازندران - کرمان - سیستان - بلوچستان و لرستان.

- (۳) سالنامه آماری یونسکو - سال ۱۹۶۵ - صفحات ۴۱۵ و ۵۵۵
- (۴) رك . همان سالنامه - صفحه ۴۰۲
- * پاره‌ای از ارقام با آن چه از سالنامه یونسکو نقل کردیم انطباق کامل ندارد اما آنچه نزد ما مهم است تفاوت‌های جزئی نیست، تنها ابعاد کلی موضوع است.
- (۵) ارقام اروپائی از کتاب سابق الذکر دومازديه - صفحات ۹-۱۷۸ اخذ شده است .
- (۶) که به سمت آقای ایرج افشار تدوین شده و از انتشارات مجله راهنمای کتاب است
- (۷) در مورد کتبی که در بیش از يك جلد انتشار یافته جلد های بعدی نیز جداگانه به حساب آمده است
- (۸) آمارهای سال ۱۳۴۵ بران دلالت دارد که شماره کتب مخصوص کودکان و نوجوانان باز فزونی یافته و به ۱۲۶ کتاب (شامل ۱۳ کتاب معلومات عمومی) رسیده است. در سال مزبور بیشتر کتاب‌ها مربوط به کودکان و نوجوانان ۸ - ۱۲ ساله بوده و در مرحله بعد کودکان ۳ - ۸ ساله مطمح نظر بوده‌اند .
- (۹) نشر کتاب جیبی ارزان قیمت در امریکا در حدود سال ۱۹۳۹ و در فرانسه به سال ۱۹۵۳ معمول شده. بنابه گفته ماکس کاپلان - مولف کتاب فراغت در امریکا (سابق الذکر) - در ۱۶ سال اخیر در امریکا حدود ۲ میلیارد نسخه کتاب که شماره عناوین آن‌ها به ۱۲ هزار می‌رسد به همین شیوه چاپ شده و به فروش رسیده است .
- (۱۰) دومازديه سابق الذکر . ص ۱۷۶
- (۱۱) رك . شناسنامه شهرهای ایران - از انتشارات امور اجتماعی سازمان برنامه - ۱۳۴۴
- (۱۲) روزنامه اطلاعات - به تاریخ ۱۴ ر ۱۰ ر ۱۳۴۵
- (۱۲ الف) رك . بررسی مسائل و مشکلات جوانان دانشجویانش آموزش طهران - نشریه شماره ۴ - گروه برنامه ریزی بهداشت و رفاه اجتماعی . سازمان برنامه .
- (۱۳) ارزانی نسبی کتب جیبی از جمله عوامل عمده رواج آن‌هاست . بر طبق مطالعه ایرج خرم در باره وضع مطالعه کتب و مجلات و روزنامه‌ها در شهر اهواز (رساله - ۱۳۴۳) ، در این شهر جمعاً حدود ۲۴ هزار با سواد زندگی می‌کرده‌اند . نسبت خرید جرائد ، روزانه به جمعیت با سواد ۱۵ درصد بوده و از آن مجلات و نامه های هفتگی ۳۰ درصد - همین نسبت در مورد مجلات ماهانه ۳ درصد احتساب شده است . از جمعیت با سواد ، هر ماه ۱۷ درصد به کتابخانه ها رجوع می‌کرده‌اند و ۶ درصد بطور متوسط هر ماه يك کتاب می‌خریده‌اند ولی خرید کتب جیبی از هر يك بين ۸۰ تا ۹۰ جلد بوده و از سال ۱۳۴۰ که سازمان کتابهای جیبی تاسیس شده تا آن زمان ۹۷ کتاب از این نوع به اهواز رسیده و فروخته شده است . (۱۴) ایضا - ایرج خرم .
- (۱۵) رك . مطالعه سابق الذکر فروزان زیادلو در باره رفتار ها و خواست‌های دختران دانش آموز در شهر طهران - موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی - خرداد ۱۳۴۶

بافته های عصر صفوی

استیلای مغول بر ایران که از اوایل قرن هفتم تا آخر قرن هشتم طول کشید با آنکه ابتدا در سفال سازی و فلزکاری و معماری تأثیر مهمی نداشت طراحی پارچه را بکلی تغییر داد. نقشهایی که از پیش از اسلام رواج داشت متروک شد. ترکیب ها و تصاویر همه از رواج افتاد. رنگ روشن و حتی گاهی سفید که برای زمینه طرح ها انتخاب می شد تا طرح و شکل را برجسته تر جلوه بدهد دیگر به کار نرفت و بجای آن رنگ های تیره و تیره برای زمینه کار معمول شد که مجموعاً بکلی بی برق است و تنها وسیله برای ایجاد برجستگی و تضاد که همه هنرمندان بدان متوسل شدند به کاربردن الیاف فلزی بود (یعنی رشته های طلا که دور ریسمان می پیچیدند). حتی روش کار هم تغییر کرد. پیش از آن پارچه هایی که رنگ روشن و کدر داشت و گاهی اطلس متداول بود اما از این پس اطلس و انواع آن و پارچه های راه راه بسیار معمول شد. هم هنرمندان مصروف این می شد که آثارشان جلوه فراوانی داشته باشد و در نظر اول نفاست پارچه آشکار شود. شاخ و برگ هایی از نوع نیلوفر رایج شد. در تصاویر نقش جانوران و پرندگان عجیب چینی یا پرندگان دیگر که جنبه تزیینی داشت به کار می رفت. این نقوش در طرح پارچه تکرار می شد و اغلب چنان در کنار هم قرار می گرفت که بیننده احساس حرکت مورب می کرد.

سبکی که در تمام دوره استیلای سیاسی و فرهنگی مغول ادامه داشت کم و بیش یکنواخت و یکسان بود. اصل و منشأ طرحهای این دوره غالباً نامعلوم است، ولی این نکته از نظر اطلاعات تاریخی چندان مهم نیست.

در دوره سلطنت تیموریان در قرن نهم طرح پارچه ها ظریف تر و گیرا تر و از حیث ترکیب گسترده تر شد، اما اطلاعاتی که از پارچه بافی این زمان داریم غیرمستقیم است، زیرا که حتی يك قطعه پارچه که تاریخ بافت آن میان سال ۸۰۰ و نیمه دوم قرن دهم یعنی دوره رونق و اعتلای فرهنگ صفوی باشد در دست نیست. تنها تصاویری از پارچه های این دوره در مینیاتورها باقی مانده که یگانه اسناد ماست و آن نیز ممکن است به حسب ذوق و سلیقه نقاش تغییر یافته باشد، یعنی شاید او به سلیقه خود رنگ های دیگری به کار برده یا

به تناسب مجلس طرح پارچه لباس‌ها را خود ابداع کرده است . هنگامی که ابریشم طبیعی باز در دسترس قرار گرفت شیوه تازه‌ای در پارچه بافی ایجاد شد. از يك طرف تکامل طرح‌های اسلیمی و از طرف دیگر ترقی نقش گل برگ‌های طبیعی در این شیوه تأثیر فراوان داشت . نمونه‌های این شیوه از دوره سلطنت شاه عباس اول به بعد بسیار است و خاصه بعد از این زمان به حدی قطعات پارچه که باقی مانده فراوان است که موجب تعجب می‌شود. برای لباس‌های درباری یکی از انواع پارچه که رواج بسیار داشت زربفت بود . این پارچه متنی محکم داشت و از رشته‌های طلا و نقره که یکی درمیان و راه راه بافته می‌شد حاصل می‌گشت نقش گل‌های آنرا از ابریشم براق نرم نزدیک به رنگ متن می‌بافتند . بلبلی نبسته بزرگ یا آهویی به نسبت کوچک یا پروانه‌ای به اندازه طبیعی از نقوش معمول این پارچه‌هاست و بافتن بعضی نقوش کوچک یا الیاف طلا روی زمینه نقره برجسته تجملی پارچه می‌افزود .

از مختصات دیگر پارچه بافی این دوره تافته‌های سنگین و چین خورده‌ای است که با همین شیوه بافته شده و همان گل و بته‌ها با فواصل بیشتر از حد عادی بر آن نقش شده است و کناره‌های آن به قیطان‌های فلزی محدود شده است . رنگ‌های رایج این دوره عنابی روشن و آبی فیروزه‌ای است. اما رنگ‌های ملایم‌تر مانند گل بهی و آجری و قهوه‌ای و خاکستری و بنفش‌های عادی نیز در این نوع پارچه و انواع دیگر آن معمول بوده است .

دو ابتکار فنی در این دوره بوجود آمد که مایه پیشرفت هنر نساجی شد: یکی پارچه چندتایی و دیگر مخمل. پارچه چند تایی پارچه‌ای است که در آن دو یا چند پارچه ساده چنان درهم بافته شده که گویی هر يك مستقل است . اما بطوری با هم جور شده‌اند که طرح و گل و بته را برجسته و روشن جلوه دهد. این طرز پارچه بافی که در آن دست هنرمند بازتر است برای ساختن دشوارترین تصاویر به کار می‌رفت بزرگترین استاد این هنر غیاث‌الدین علی یزدی است که می‌توان او را بزرگترین استادان در همه ادوار دانست . این استاد با آمیختن سه پارچه به رنگ‌های سبز و سرخ و سفید قاب‌هایی ایجاد کرده که نه تنها گل‌های ظریف و پرندگان و جانوران طبیعی بلکه حتی نقش يك جوان درباری در حال استراحت را دربر دارد. عجیب نیست اگر غیاث‌الدین مردی ثروتمند و از مقربان دربار بوده باشد زیرا که حتی در پایتخت کشورهای دور مانند هندوستان و مملکت عثمانی و مغرب زمین نیز هنرش مشتری و خریدار

بسیار داشته است .

گویا داستان عاشقانه لیلی و مجنون ، این استاد را که در عین حال شاعر و بافنده و طراح و حتی در اواخر عمر زاهد بوده است کاملاً مجذوب ساخته بود .

مهمترین مخمل های این دوره که در طرح آنها تصویر انسان به کار رفته و به همین شیوه است نیز ظاهراً از آثار همین استاد زبردست می باشد . هرچند تنها يك قطعه است که امضای او را داردا ما از روی سبك همه را می توان از او دانست .

شیوه طراحى غیاث الدین از طرح های قرن دهم که دوره اول سلطنت صفویان است اقتباس شده است . دوره دوم هنر صفوی در زمان شاه عباس اول (۹۹۸ - ۱۰۳۷ هجری) به رهبری نقاش زبردست او رضای عباسی رونق و رواج گرفت . سبك خاص و ممتاز او که با آثار غیاث الدین تفاوت بسیار داشت در طرح انواع مخمل ها مورد استفاده واقع شد .

در این شیوه به جای آن که نقش های کوچکی رسم شود که در يك طرح کلی و حرکتی مشترك با هم رابطه و تناسب پیدا کنند تصویرهای بزرگی طرح می شود . نقوش فرعی تنها برای پر کردن فضای خالی به کار می رود .

بافندگان یزد که غیاث الدین پیشوای ایشان بود در ساختن پارچه هایی تخصص داشتند که يك گیاه پر گل ، اغلب سوسن و گاهی لاله ، نقش اصلی آن بود و دور آن را هلالی شبیه به طاق محراب می گرفت .

مخمل های گرانبه های دیگری نیز در هندوستان بافته می شد و از روی قرائن چنین بر می آید که بافندگان یزدی را برای کار در دستگاه های نساجی به هند دعوت می کردند .

نسبت دادن بعضی از این انواع بطور خاص به یکی از دو کشور هند و ایران کار بیهوده ای است .

مهارت و بلند نظری و مواد مناسبی که در کار گاه های دوران صفوی ایجاد شده بود هنر بافندگی را در سراسر قرن آخر آن سلسله که ایران از نظر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رو بزوال بود همچنان در ترقی نگه داشت و سپس حمله افغانان به این هنر نیز مانند امور دیگر تمدن و فرهنگ ایران لطمه فراوان زد اما همین که ایران خواست در پی جبران گذشته بر آید صنعت نساجی در مغرب زمین ماشینی شده و برای تولید بسیار آماده شد .

اکنون هنرمندان ایران باید هنر خود را با وضع صنعتی جدید تطبیق

www.KetabFarsi.com



www.KetabFarsi.com

ساتن با تکرار يك طرح
بافت قرن دهم هجری

www.KetabFarsi.com

کنند. سنت‌های گذشته هنوز در یزد برجاست و مهارت هنرمندان در انتظار تشویق و پشتیبانی درست و دقیقی است. اما در یزد و مدرسه هنرهای زیبای تهران نمونه‌های کافی و کاملی از آثار ادوار گذشته وجود ندارد. هنوز نمی‌دانیم که در این انقلاب صنعتی جدید چه مقدار از ارزشهای هنری قدیم باقی خواهد ماند یا تجدید خواهد شد.

البته طراحی خوب در نساجی ماشینی هم مورد استفاده است؛ رنگرز می‌تواند رنگ‌های طبیعی ثابت و زیبا و بادوام بسازد انواع بافت‌ها بسیار متعددتر شده است راه پیشرفت باز است اما همت را چگونه باید برانگیخت؟

فیلیس اکرمیان - ص

از شاهکارهای هنر ایران تألیف آرثر آپهام پوپ

اقتباس و نگارش: دکتر پرویز ناتل خانلری

ص ۱۹۱ - ۱۹۲



شعر معاصران

ماجرای کوناه

آری آری ، شکرمی گویم .
گاه گرم می کنی ، ای آتش هستی
شکرگویان دوست می دارم ترا ، ای دوستی ، ای مهر
دوست می دارم ترا ، ای باده ، ای مستی
شکر ، آری شکرمی گویم ترا ، ای زندگی ، ای اوج
ای گرامی تر ، گران تر موج
آه ،
بگذریم ...

مستی است و راستی ، بشنو
راست می گویم .
بشنو و بندیش .
من ، چه پنهان از تو ، در پنهان
گاهی اندیشیده ام باخویش ؛
کاندترین تاریکتر ف نیستی ، واقصای نادانی
چیست هستی ، یا بگو هستن ؟
- چون ندانستن نبودن را شناسم ، لیک -
چیست بودن ، چیست دانستن ؟
من ، چه پنهان از تو پنهان از خدا چون نیست ،
گاه این پرسیده ام از خویش ؛
می توان دانست آیا چیست دانستن ؟
می توان دانست بودن چیست ؟

آه ، آه ، اما
چه بگویم ، چون نمی دانم ؟

من نمی دانم که هستی چیست ، یا هستن
 مستی است و راستی ، بشنو
 من نمی دانم که دانستن ، ...
 ليك می دانم که چون از باده ای مستم
 جانم از سیالهای حساس و جادویی
 می شود سرشار ، وانکه ناگهان گوئی
 با فسون در پرده های هورقلیائی
 کائنات آواز می خواند که : « آنک مست ! آنک مست ! »
 و اوج گیرد موج های سحر و زیبائی
 و آید از چوای اثری پاسخ و پژواک : « اینک هست ، اینک هست ! »

مستی است و راستی ، آری
 راست می گویم .
 باده هر باده است ، گو باشد
 - مهر و کین ، یاطیفی و انگور ، یا هر شعله دیگر
 همچنان کز هر خم و ساغر -
 من یقین دارم که در مستی
 هست اگر باشد
 هستن و هستی .

شعله هر شعله است ،
 من سخن از آتش آدم شدن در خویشتن گویم .
 گفت : « بودن یا نبودن ؟ پرس و جو اینست »
 پیش از آن پرسید بایستی که بودن چیست ؟
 من درین معنی سخن گویم .
 و اوج مستی کسوت هستی ست ، من گویم .
 پرس و جو اینست ، اگر باشد .
 گفت اواز بودن ، امان
 از شدن گویم ...

گفت و گوبس ، ماجرا کوتاه
 ما اگر هستیم ،
 بیگمان هستیم .

مهدی اخوان ثالث

(م . امید)

از مجموعه «پائیز در زندان»

مسافر غرب

۱

شب به خیرای دو دریای خاموش !
 شب به خیرای دو دریای روشن !

بازامشب ،
 در کدامین خلیج شمایان
 بادبان سحر می گشایند ؟

آه دیری است دیری است دیری است
 من ، در این سوی این ترعه خون
 تو ، در آن سوی آن باغ آتش
 وزد گرسوی
 ابرو باران ،
 ابرو باران و تنهائی من .

راه باریک و شب ژرف و تاریک
 هیچ نشناختم با که بودم
 هیچ نشناختی با که بودی
 لیک من دانم

اینجا

در شمار شهیدان این باغ
 یک تنم

— ارغوانی شکسته —

هر چه هستم همانم که بودم

هر چه بودم همینم که هستم.

۲

شب به خیرای دو دریای روشن !

شب به خیرای دو دریای خاموش !

شب به خیرای نگاه پرآزرم !

می رود

باد ،

باران

ستاره

می رود آب

(آئینهٔ عمر)

می روی تو

— سوی آفاق تاریک مغرب —

آسمان را بگویم که امشب

یاسهای ره کهکشان را

بر سر رهگذارت فشانند

یک سبد لاله

— از تازه تر باغ سرخ شفق !

در نخستین سحرگاه هستی —

تا در این راه تنها نباشی

در کنارت نشاند.

۳

شب به خیرای دو دریای روشن !

شب به خیرای دو دریای خاموش !

شب به خیرای نگاه پرآزرم !

گاه می پرسم از خورش

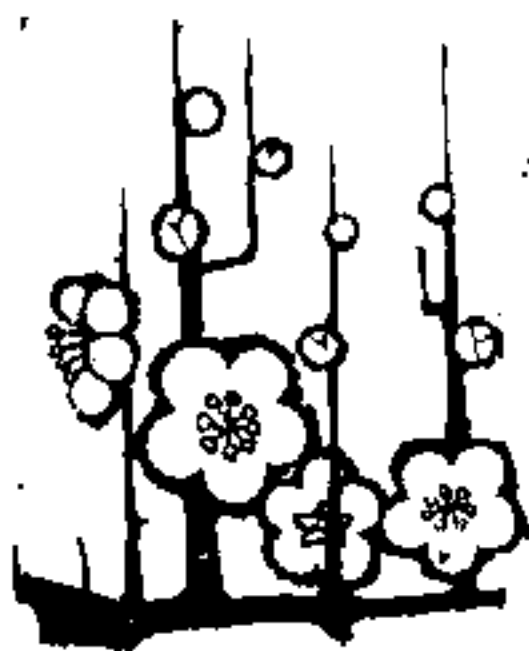
— بی خویش —

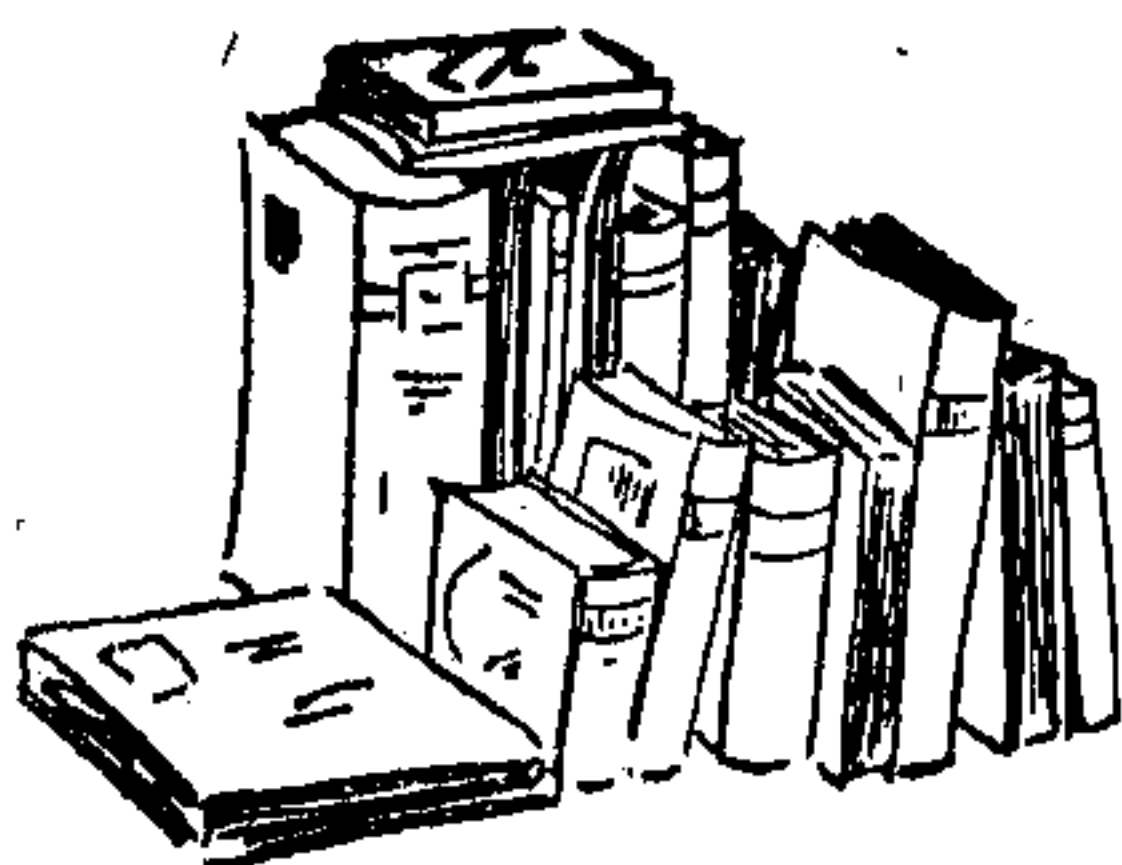
شاید آنجا، در آنسوی سیلاب
 - خواب بی‌گریه سبزمرداب -
 برک را بانسیم سحرگاه
 گفتگوئی نبود و نبوده ست
 باز می‌گویم : ای چشم بیدار
 پس درین خشکسالان و بی‌برگی مهر
 آنهمه واژگان پرآزرم
 بر لب لاله برگان صحرا
 ترجمان کدامین سرود است ؟

شب به خیرای دو دریای خاموش
 شب به خیرای دو دریای روشن
 شب به خیرای نگاه پرآزرم
 این سرود درود است و بدرود.

م. سرشک

تهران - ۲۹ / آذر ۴۶





کتابهای تازه

فرخ نامه جمالی

ابوبکر مطهر جمالی یزدی ۵۸۰

هجری

به تصحیح ایرج افشار

انتشارات فرهنگ ایران زمین (۱۱)

سال ۱۳۴۶

وزیری - بیست - ۴۲۸

کتاب شامل شانزده مقاله است که هر مقاله دارای دو یا چند فصل مر باشد «در منافع انسان، در منافع طیور و هوام، در منافع اشجار و اسفهرم...» همانطور که مؤلف در مقدمه ذکر کرده است یکی از مآخذ او نزهت نامه علایی بوده است؛ «بر خویشتن واجب کردم که به موجب آن کتابی سازم نام آن فرخ نامه جمالی از کتب متفرق که از این نوع باشد و هس آنچه در نزهت نامه باشد الی ماشاءالله» ص ۵

بر رویهم نشری ساده دارد؛ اگر شاهسفرهم در مجلس پیش شراب خوارگان بنهند چون بوی به ایشان رسد خواب بریشان افتد و زود مست شوند؛ ص ۱۴۵

فصل سوم از مقاله دهم در معانی

الفاظ یهلوی است حدود ۳۵۰ واژه دارد که بعضی از این واژه ها نادر است؛ الچخت، بافدم، بشکول، یشکم، تیو - چکاد، خوهل، زلفن، سوتام. آقای ایرج افشار در تصحیح این متن زحمت بسیار کشیده اند و آن اندازه که از متن چاپی معلوم می شود رعایت امانت شده است کوشش ارزنده ایشان را نباید از نظر دور داشت.

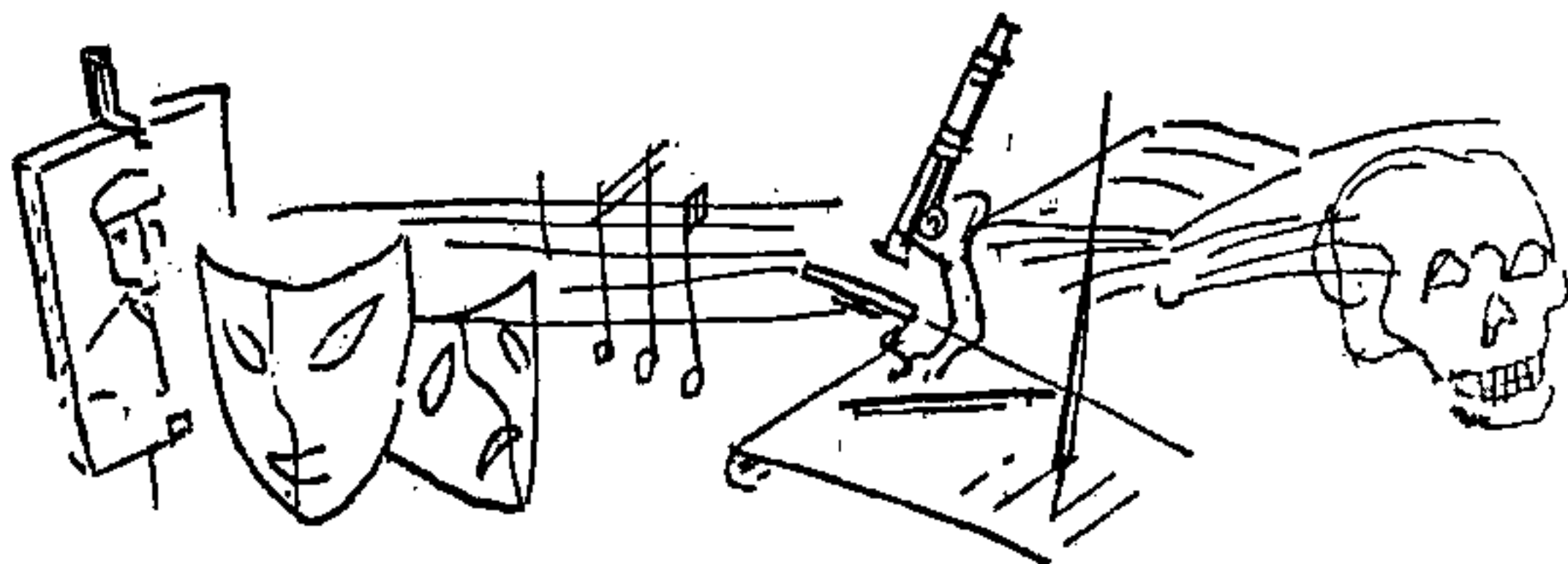
حاشیه ص ۶۶ آورده اند «کیکن در کتب لغت و مفردات دیده نشد، کیکن بمعنی خارمنیلان و کیکنر (= جرجیر آمده است) شاید کنگر درست باشد»

کیکن صورت دیگری از کیکنج است که در المرقاة ص ۱۴۵ آمده است که در متن حاضر به صورت کیکنج و کهکنز آمده است در فرهنگها به صورت کنکر، کنکش نیز ضبط است. در هدایة المتعلمین و تفسیر ابوالفتوح کیکن آمده است (هدایه - دانشگاه مشهد ص ۵۷۰ - تفسیر ابوالفتوح ۵ جلد ج ۱ ص ۴۶۴ کیکنج نیز صورت دیگری از این واژه است) و ردالحب (= گل عشق) و آن کیکنج است ترجمه مفاتیح العلوم ص ۱۶۶ بنهاد فرهنگ - خدیوچم)

نیز رجوع کنید (الابنیه زلمکمان

- ص ۲۱۰) شاید : سپردن : پسا یعمال کردن
(برهان)
- ص ۱۰۵ س ۶ نارد [ی]
و در ص ۱۱۸ س ۲ ناردین ،
ناردی و ناردین واژه‌ای است جز نارد
نارد : کنه است و ناردین : سنبل
رومی (شرح اسماء العقار ۲۶۵)
القراد ، نارد است (المرقاة، اسامی
البلغة)
- ص ۳۲۱ - ص ۳۲۷ جیلاهنک
صحیح این کلمه جیلاهنک است
الابنه ص ۸۲ - هدایه ص ۵۸۰ -
۶۳۷ ص ۳۳۹ شبرم
صحیح این واژه شبرم است
منوچهری گوید :
وان گل ناربگردار کفی شبرم سرخ
بسته اندر بن او لختی مشک ختنا
(دیوان ص ۲)
هدایه ص ۴۳۳ - ۶۳۷ - الابنه
ص ۱۵۹ - اسماء العقار ش ۱۷۸
چندین واژه را پسا علامت سؤال
مشخص کرده‌اند
ص ۳۲۴ سردن (سردن آنچه بر-
سر پای مالیده کنند سرده گویند)
- شاید : سپردن : پسا یعمال کردن
(برهان)
ص ۳۲۷ تهبیده (؟) آن بود که به
تازی دفین گویند.
شاید نهنیده باشد که در گرشاسب
نامه آمده است :
برچشمه تختی و مردی بر اوی
بمرده به چا در نهنیده روی
ص ۱۸۵
ص ۲۲۰ سوغین ص ۳۳۴ سوغین
شاید این واژه سغین (صغین) باشد
که در هدایه (ص ۴۳۳ - ۵۲۰ - ۵۴۷)
آمده است.
ص ۳۳۸ و تخم بو حله (؟)
ظاهر آن بو خله می باشد که به عربی فرغ
خوانند (المرقاة ۱۴۴ - اسامی ص ۵۰۳
ورق ۹۱ البلغة ، بوخل آمده است
ص ۳۱۴ اوج (؟) میدان بود و
چیزی که تهی بود هم اوج خوانند
حاشیه برهان قاطع ذیل اج آمده
است : مقصود که وی مجوفی است که در آن
سرکه یا عسل کنند.

رواقی



در جهان هنر و ادبیات

سکوت نابهنگام بیانی

با درگذشت مرحوم دکتر مهدی بیانی مجله سخن یکی دیگر از یاران خردمند و مایه‌ور خود را از دست داد. خوی خوش، پایداری در دوستی، مهمان‌نوازی، عشق به کتاب و دقت نظر در کارهای علمی از جمله صفاتی است که از آن مرحوم در خاطر همکاران مجله سخن بر جای مانده است. فقدان مردی که در سراسر عمر به کتاب و کتابخانه عشق می‌ورزید برای اهل کتاب بسی دردناک است نویسندگان سخن خود را درسوک او شریک می‌دانند و به بازماندگان تسلیت می‌گویند.

مرحوم بیانی در سال ۱۲۸۵ شمسی در همدان متولد شد، در سال ۱۳۲۵ از دانشکده ادبیات تهران دکترای ادبیات فارسی گرفت، موضوع رساله‌اش «تحقیق در احوال و آثار ابن شهاب شاعر و منجم و مورخ گمنام قرن نهم» بود. سال‌ها ریاست کتابخانه ملی را به عهده داشت و در حقیقت یکی از بنیان‌گذاران این مرکز علمی بشمار می‌رفت. سمت‌های دیگرش سرپرستی کتابخانه سلطنتی و مدیریت مجله

پیام نوین و استادی دانشگاه تهران بود، علاوه بر آنکه در هنر خط خوش ماهر و ورزیده بود چندین متن ارزنده را تصحیح و منتشر کرد و در خط‌شناسی تألیفات سودمند از خود بیادگار گذاشت. آثار او: ۱- آواز پر جبرئیل، شهاب‌الدین سهروردی ۲- احوال و آثار مهر عماد ۳- بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان ۴- دو رساله از سهروردی ۵- راهنمای کنجینه قرآن ۶- السوانح فی‌العشق غزالی ۷- شرح بزرگترین آثار ملی ۸- عقل سرخ سهروردی ۹- فهرست نمایشگاه آثار خواجه نصیر در کتابخانه ملی ۱۰- فهرست نمایشگاه خطوط نستعلیق ۱۱- کارنامه بزرگان ایران ۱۲- نمونه خطوط خوش کتابخانه شاهنشاهی ایران ۱۳- نمونه خطوط خوش کتابخانه ملی ۱۴- نمونه سخن فارسی ۱۵- معراج‌نامه ابوعلی سینا

● فیلم کتاب آندره مالرو

آندره مالرو حقوق کتاب معروف خود «وضع بشر» را برای تهیه فیلم به امریکا بیاورد و گذار کرده است.

● شهر برگزیده نخست وزیر

در ماه آیند به سری کتابهای جویی فرانسه عنوانی افزوده خواهد شد و آن « گلچین شعر فرانسه » اثر پوپلیدو نخست وزیر فرانسه است.

● گرمای ماه

شاید درون کره ماه گرم باشد. از تحقیقاتی که اخیراً دو دانشمند روسی بعمل آورده‌اند چنین نتیجه می‌شود که عناصر رادیوآکتیو در کره ماه شش تا هفت بار بیش از کره زمین است. بدین طریق درجه حرارت شصت متر عمق کره ماه در حدود هزار درجه سانتی گراد می‌شود.

● تعویض قلب

اگر سخن (لیه تسو Lie Tseu) فیلسوف و نویسنده چینی را که چهار قرن قبل از میلاد می‌زیسته است، باور کنیم پیوند قلب در چون آن زمان عملی رایج و آسان بوده است. پزشکان چینی که مسلماً از دکتر بارنارد ماهرتر بوده‌اند حتی می‌توانسته‌اند قلب دوشخص را با یکدیگر عوض کنند، داستان ذیل که هم از لحاظ تاریخ جراحی اهمیت دارد و هم از نظر کرامات شراب، یکی از آن موارد است:

Pien Ts'io به آنان شرابی چنان گوارا نوشانید که سه روز در خواب بودند. آنگاه سینه آنان را بشکافت، قلبشان را آزمایش کرد و جای آنها را در دو سینه عوض کرد. سپس اکسیری الهی به آنان خوراند تا به هوش آمدند دو مرد از یکدیگر خدا حافظی کردند و بنخانه‌هاشان رهسپار شدند.

این قطعه از ترجمه فرانسه کتابی از **Lie Tseu** است به نام **Le vrai Classique du vide parfait**.

که در سری « شناسائی خاورزمین »

در چاپ گالیمار منتشر شده است.

● بازی‌های المپیک زمستانی

روز ششم فوریه مراسم گشایش دهمین بازیهای المپیک زمستانی در حضور ژنرال دوگل در گرنوبل انجام گرفت و علیا حضرت شهبانوی ایران نیز در این مراسم شرکت فرمودند.

ساختمان کاخ تربیت بدنی گرنوبل اخیراً به اتمام رسیده و برای برگزاری مراسم بازیهای زمستانی آماده شده است. این کاخ از حیث سبک معماری نوآیین‌ترین کاخهای فرانسه است و مهندس آن آندره وژنسکی است. کاخ شامل سرسرای بزرگ برای پذیرایی، سالنهای تلویزیون، نمایشگاه آثار هنری، کتابخانه، جای نگهداری صفحه‌های موسیقی، محلی برای نگهداری اطفال، مکانهای غذاخوری سرپایی، به علاوه سه سالن نمایش است.

بزرگترین سالنهای آن با لکن گنجایش ۱۱۴۸ صندلی دارد و هر ضلع آن دارای ۲۵ متر طول است. صحنه آن به وسیله پرده‌ای تنگ و گشاد می‌شود و برای همه نوع نمایش مانند تئاتر، کنسرت، رقص و واریته مناسب است.

سالن دیگر گنجایش ۵۳۸ صندلی دارد و برای انواع مختلف نمایش و صحنه آرای آماده است. در این سالن تماشاچی نه تنها در اطراف یا روبروی صحنه قرار می‌گیرد، بلکه در خود صحنه نیز قرار دارد. این سالن می‌تواند نمایشگاهی نیز برای آثار هنری به شمار آید بخصوص در وهله اول برای نمایشهای ورزشهای زمستانی ساخته شده است.

سالن دیگر دارای گنجایش ۳۲۳ صندلی است که اساساً برای سینما و سخن رانها ساخته شده است، اما صحنه آن که دارای ۱۲ متر طول و ۹ متر عرض است برای تئاترهای آزمایشی و دسته‌های محدود موسیقی یا تانگو نوازان به کار

می رود .

درگذشت فرجیتا

Fougita

فوجیتا هنرمند ژاپنی که در حدود شصت سال در فرانسه اقامت داشت اخیراً پس از چند ماه بیماری در بیمارستان شهر زوریخ در سن ۸۲ سالگی درگذشت . وی در سال ۱۸۸۶ در شهر ادوگاوا در ژاپن به دنیا آمد ، ابتدا در مدرسه هنرهای زیبای توکوهو به تحصیل نقاشی پرداخت ، سپس در سال ۱۹۱۳ به فرانسه فریمت کرد .

فوجیتا در نظر عامه مردم یکی از استادان نقاشی مسکتاب پاریس بشمار می آید . اما از نظر همکاران اهل فن از جنبشها و تازه جوئی هایی که پس از سال ۱۹۱۳ یعنی سال ورودش به پاریس بوجود آمد برکنار بود . وی با نهایت استادی از سبک هنر جدید که در ژاپن آموخته بود پیروی می کرد و در آغاز اقامتش در پاریس سادگی و صراحتی که در نقاشی به کار می برد همه دوستداران این فن را مفتون می ساخت . گویی از دیار دور و بیگانه عطر فریبنده و دل انگیزی با خود همراه داشت .

فوجیتا نخست با فروتنی بسیار اشیاء و جانوران پوش یا افتاده را در تابلوهای خود نشان می داد ، یا مناظر پاریس را با امانت و صحت به روی تابلو می آورد . اما پس از چندی سبک خاص وی نتوانست در برابر سبکهای رایج زمان پایداری کند و وی را به فکر انداخت تا ذوق خود را در انواع تازه به نمایش درآورد . تصویرهای برهنه او که در عین حال شهوت انگیز و عقیف می نمود نه تنها موجب تحسین دوستداران نقاشی بلکه ستایش عموم مردم می شد .

تصویری که وی از خود ساخته است و اکنون در موزه ملی هنر نو پاریس است و تاریخ ۱۹۲۸ را دارد یکی از کارهای خاص وی بشمار می آید . در این تصویر نقاش را می بینیم که چماقه بر روی حصیری جلو میز کوتاهی پراز کاغذ و قلم و نوشتن نشسته است و از بالای بازوان خود در آینه می نگرد در حالی که گریه ای بر روی شانه هایش نشسته است . این تصویر ترکیبی واقعی از کار قدیم و جدید او است . و سبکی را نشان می دهد که میان نخستین و دومین سبک وی قرار گرفته است که با وجود تصنعی بودن آن خالی از لطف نیست .

فوجیتا پس از سفری به دور دنیا در زمان جنگ دوم به ژاپن رسید و تا آخر جنگ در آنجا ماند و خدمت کرد ، سپس به فرانسه بازگشت و کار خود را در کارگاه آغاز کرد . طرح تزئینات خانه دانشجویان ژاپنی در مرکز بین المللی دانشجویان در پاریس به دست وی انجام گرفته است .

فوجیتا در سال ۱۹۵۹ به احترام لئونارد دووینچی نام کوچک خود را لئونارد گذاشت و با همین نام غسل تعمید کرد و مذهب کاتولیک را پذیرفت و تزوین نمازخانه ای را در شهر رنس **Reins** برعهده گرفت . در این شهر بود که وی دوستان فراوانی یافت و آرزو کرد که در همانجا به خاک سپرده شود .

فوجیتا در حالی که کار طراحی را بر کار رنگ ترجیح می داد اما در نقاشی بارنگ نیز ظرافت بسیار به کار می برده است وی در همه نوع نقاشی مهارت نشان می داد : در تصویر کتابها ، صورت نگاری و انواع دیگر ، همین امر موجب می شد که وی از جمله نقاشانی بشمار آید که استعداد شگرف خود را در انواع مختلف نقاشی می پراکنند و گساهی نیز

هیئت تحریریه، مرکب است از هفت تن انجام یافته است که عبارتند از: ی، براکینسکی؛ ج، اکرامی؛ ن، معصومی؛ م، تشکوراف؛ ر، هاشم؛ ر، هادی زاده؛ ا، قهاری. اما «تبارکنندگان» یعنی «آماده کنندگان» متن دوتن اند؛ یکی ی، سلیم اف و دیگری ه، حکیموا. محرر آن نیز آقای ج، عزیز قلیوف است.

جلد اول این کتاب که درست معادل جزء اول از جلد اول نسخه چاپی فارسی است در ۲۵ هزار نسخه، امسال چاپ و منتشر شده است و اجزاء دیگر در پی آن نشر خواهد یافت.

در مقدمه این کتاب آقای سلیم زاده شرحی نوشته و ارزش ادبی و اجتماعی و تاریخی آن را بیان کرده است.

(پ)

● بودلر هیپی

اگر بتوان چندین سال مرگ مردان بزرگ را در زمان حیاتشان برگزار کرد، خود ایشان شخصاً می توانند در مجالس مباحثات و سمینارهایی به این مناسبت ها برگزار می شود شرکت کنند، تا اگر سخنانی بنا حق در باره آنها گفته شد از خود دفاع کنند. شارل بودلر هم مسلماً همینطور می اندیشید، اگر در سمینار بین المللی ای شرکت می کرد که به ابتکار و مدیریت وزارت فرهنگ و هنر فرانسه منعقد شده و موضوع آن در کشف زمان حاضر بزرگداشت بودلر منقد هنر بود.

البته اگر خود وی اطلاع داشت از توجه خاصی که این مردان بزرگ سراسر جهان در حق وی مبذول داشته بودند سپاسگزار می شد. از انگلستان، امریکای شمالی، کانادا، ژاپون، مکزیک، سوئیس... و بالاخره فرانسه (چند شاعر مانند Gaeton Picon, Yves Bonnefoy منقد بزرگ) مردانی بنام شرکت کرده

خود را تسلیم تمایلات جاه طلبانه می کنند، اما این تمایل هرگز مانع آن نمی شود که در تاریخ نقاشی جدید، محل خاص و ممتازی به فوجیتا داده شود و آثار بهترین دوره زندگی او از طرف دوستداران نقاشی مورد ستایش فراوان قرار گیرد.

● سمک عیار در تاجیکستان

در جمهوری تاجیکستان، زبان «فارسی - تاجیکی» را به خط روسی می نویسند و بجز محققان و دانشمندان کسی خط فارسی را نمی شناسد و نمی خواند بنا بر این آثار ادبی فارسی را (که تاجیکی نیز همان است) باید به خط روسی نقل کنند تا مورد استفاده تاجیک زبانان واقع شود. این کاری است که به آن مشغولند. گذشته از آثار ادبی نظم و نثر نویسندگان و شاعران معاصر تاجیکستان، بسیاری از شاهکارهای ادبیات فارسی را به خط روسی نقل و چاپ می کنند. شنیدم که شاهنامه فردوسی را در نه جلد به این خط نقل کرده اند که زیر چاپ است و بر فصل منتشر می شود. چند کتاب دیگر نیز دیده ام (البته آنچه ندیده ام بسیار است) و از آن جمله صد غزل منتخب از دیوان سعید قصاب کاشانی، شاعر قرن دوازدهم هجری و شاگرد و پیرو صائب تبریزی است که با نوامیر زایوا (یعنی همسر آقای مهرزایف ادیب و دانشمند بزرگوار تاجیک) منتشر کرده است.

اما کتاب «سمک عیار» که چاپ و انتشار آن را دکتر خانلاری از هشت سال پیش آغاز کرد و تا کنون ۴ جلد از آن منتشر شده است (و لا اقل سه جلد دیگر زیر چاپ است و منتشر خواهد شد) مقبول تاجیکان واقع شده و آن را به خط خود (یعنی خط روسی) نقل کرده و به انتشار آن همت گماشته اند.

نقل این متن به خط روسی زیر نظر

بودند.

البته هر يك از این بزرگان جهان ادب و هنر با بودلری خاص خود آمده بودند تا در مدت چهار روز که این جلسات ادامه داشت او را تشریح و قطعه قطعه کنند و آثارش را به دست باد سپارند. متونی از وی که اساس کار قرار گرفت «سالن سال ۱۸۴۵» و «نقاش زندگی نو» بود که می بایست دامنه فرضیات را خلاصه سازد، ولی برعکس هر يك از این بزرگان نتیجه ای متفاوت گرفتند.

برای Yoshio Abe (ژاپون) تا سال ۱۸۵۰ فرهنگ مغرب زمین برای سرقیان نامفهوم بود. بودلر مبدع يك نهضت هنری جهانی بود. او بود که که اولین بار در سال ۱۸۵۵ به ارزش و لطف هنر چینی پی برد.

بودلر امرگانیان مدرن و فوق مدرن است. حتی یکی از آنان (Gilles Hennault) تردید نکرد و او را «هپی» نامید و گفت: بودلری که قطعات «شعر حشیش» و «ترياك خوار را نوشته است اگر امروز زنده بود آیا LSD مصرف نمی کرد.

به نظر نماینده سوئیس بودلر نخستین نمونه مدرنیزم است، ولی وی يك معنی ماوراءالطبیعه به آثار او داد و گفت: «ماوراءالطبیعه، یاس کل در زیر آسمان غمین و تیره ای که ابدیت از آن گریخته است.» با نتیجه گیری بسیار طبیعی این سخن که در باره بودلر گفته شد، در مسورد هنر کنونی نیز صادق است.

آندره ماسون از فرانسه گفت که در برابر Wllean, Fouquet نقاشی های زمان ما مانند کار کودکان است. آیا هنر جدید بیمار است یا در حال تحول؟ در این مورد امریکاییان ترجسور

از اروپائیان هستند. به نظر Harold Rose nferg هنر عامیانه (Pop'art) با رادیو، تلویزیون و سینما و سایر وسایل ارتباط بین توده مردم رقابت و در عین حال همکاری می کند. بیست سال است که يك بزازی در یونیون اسکوئر نیویورک با وجه و مخالفات Seurat نقاش La Grande Jatte اثر وی را در رنگهای مختلف متر متر به فروشی می رساند. ولی بالاخره هنر به چه کار می خورد و چه چیز وجه تمایز شیمی عادی از اثر هنری است؟

Gilles Henault امریکایی عقیده دارد که تکنولوژی سه عنصر به هنرمند کنونی می دهد: «يك منظره شهری که کاملاً مدرن شده است، مواد و موضوعات نو و ابزارهای نو.» وی به نوعی اثر هنری می اندیشد که مالك كوچه و بازار شود، که جزء زندگی و ملك عامه گردد.

این جستجوی هنر دسته جمعی همان چیزی است که، ذهن Octavio Paz نماینده مکزیکو را مشغول می دارد: «مهم است که امروز به کمک تکنولوژی صورت و شکلی همگانی برای صرف و در عین حال اتلاف وقت به دست آید.» وی نظر خود را بسط می دهد و حتی راه حل را در «گروه هنر بصری» می داند که وضع هائی می آفرینند که قادر است عکس العمل همگانی شرکت کنندگان در آن را برانگیزد بدین صورت اثر در زندگی تحلیل می رود، ولی زندگی خود در لذت و سرور حل می گردد.

تنها شاعر معروف Bonnefoy Ives بود که بودلر را به طرزی مؤثر و تکان دهنده ستود و ی تنهای کسی بود که بالبداهه سخن گفت و بالحن حاکی از آزردهی بودلری را ستود که بین جسم و جان و گناه و فضل الهی، لحظه و ابدیت همواره در نوسان بود، تنها شاعران می توانند درباره شاعران سخن بگویند.

سخن و خوانندگان

ما و مردمی مانند ما، نگاه، وظیفه‌ای، علاقه‌ای داشته باشند، خود ما باید دست و پائی کنیم. گروه بازارگاد برای چنین دست و پائی است. و به هر کس که چنین دست و پائی کند ارادت داریم. و به همه کسانی که در کار هنر درست و راست می‌کوشند عزت می‌گذاریم. و بر آنها که زندگی خود را وقف کار روی صحنه کرده‌اند - حتی اگر ارزش هنری کارشان به حد پسند ما نباشد - حرمت فراوان می‌نهیم. لیکن بر ما بیخشائید اگر حوصله کسانی را نداریم که عنوان هنر را وقف وفدای زندگی‌تن خود کرده‌اند. امروز چنین کسانی خشمگون از توفیق ما به مجله سخن رخنه می‌کنند و از زبان سخن به مادشنام می‌دهند.

با تقدیم احترام
گروه هنری بازارگاد

● هر يك از نویسندگان سخن در بیان عقیده خود آزاد هستند و عقیده ایشان بیان نظریات مدیر مجله یا همکاران دیگر نیست. اما مجله سخن با تندی و نیش و کنایه که این ایام در مطبوعات معمول شده است موافق نیست و اگر در انتقادهای گاهی چنین اسلوبی به کار رفته موجب تأسف ماست و عذر می‌خواهیم.
(سخن)

ما چند تن دوستدار هنر نمایشیم که بی هیچ علت خاص نام بازارگاد را بر جمع خود نهاده‌ایم. اینکه هنر نمایش را برگزیده‌ایم نشان قناعت ما بر این هنر، یا منحصر بودن شوق ما به این هنر نیست. فکر کردیم این هم يك جور پرداخت لازم دینی است که به خودمان داریم. و چون آن هنر نمایشی که ما می‌خواهیم، در این دیار خریدار به اندازه ندارد، پایه گذرانمان را بر این هنر نگذاشتیم، اگر در آمدی داشته باشد. و اگر در آمدی داشته باشد نثار بهتر کردن کارهای آینده باشد.

به گمان درست یا نادرست ما، مردم این روزگار به پرورش فکر و عاطفه نیاز دارند. حتی اگر خود این نیاز را ندانند. به گمان درست یا نادرست ما، پرورش فکر و عاطفه و حس ذوق مردم به همان اندازه برای بهتر زندگی کردن ضرورت دارد که ساختن راه یا برقراری بهداشت. به گمان درست یا نادرست ما، که بهر حال عقیده ماست - ما دست کم به همان اندازه به پروراندن حس ذوق و رفتن بسا هنر و زیبایی نیاز داریم که به خوراك ياك و تن درست و روشنی آفتاب. اگر کسانی نباشند که به این نیاز

مجله های ماهانه

مجله وحید - شماره ۹ - سال پنجم
دیماه ۱۳۴۶

با این شماره پنجمین سال مجله وحید آغاز می شود و از ویژگی های آغاز سال جدید، افزایش صفحات و کاغذ مرغوب و روی جلد ممتاز و تنوع مطالب را می توان بشمار آورد.

«صفحه نئی از تاریخ اصفهان» از استاد همائی نخستین مقاله این شماره است و خلاصه بی است از فصلی از «کتاب تاریخ اصفهان» نویسنده که هنوز به چاپ نرسیده است.

«سرچشمه خوشبختی» ترجمه احمد آرام و اوضاع سیاسی ایران بین سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۱۰ میلادی از علی مشیری و «کهکشان» از دکتر غلامعلی رعدی و يك مدرك تساریخی راجع به ضائب از عبدالغنی میرزایف از مطالب این شماره است. هشتمین قسمت دادگستری در ایران در این شماره نیز آمده است «شب میلاد مسیح» مقاله است از سید محمدعلی جمال زاده - تأثیر زبان فارسی در عربی از استاد عبدالقادر عضو فرهنگستان مصر ترجمه فہروز حریرچی از مطالب دیگر این شماره است.

بازی شطرنج از کجا بوجود آمد، مقاله ایست از عبدالعزیز المظفر ترجمه محمد حسین ساکت، نویسنده در این مقاله مطالبی در اطراف «اشتقاق» معنی شطرنج و چگونگی رواج شطرنج و مهرهای شطرنج ارائه میدهد. سید ضیاء جعفری

پیشاوری از سید مرتضی جعفری - ری باستان از عبدالحسین سپنتا و امامقلیخان فاتح هرمز و پایان زندگی پر افتخار او از فریدون نوزاد و اولین سفیر ایران در تایلند «سپاه» و دنباله «کتاب خاطرات سردار ظفر» از جمله مطالب این شماره است.

ضمناً در قسمت اسناد تاریخی نامه عفت السلطنه در باره ظل السلطان و پاسخ ناصرالدین شاه و نامه و خط میرزا حسینعلی باب به چاپ رسیده است.

«به سهم قبول خود از هم اکنون این امر مسلم را تأکید می کند آنچه در این مقاله نمی توان یافت «موافقت سارتر» با «اسرائیل» است که عده ای از آن دم می زنند.

قسمت دوم «نظام آسمانی یا نظام فئودالی» از احمد اشرف در این شماره آمده است و نویسنده در این مبحث به دوره بندی تاریخ ایران از نظر گاه های گوناگون می پردازد و طرحی برای تحقیق در ویژگی های تاریخی در دوره های فرعی تاریخ ایران و نوسان احتمالی آن میان نمونه های متعالی یادشده ارائه می دهد. قسمت دوم «دفاع مہخایلو ف ترجمه حسین حجازی نیز در این شماره به چاپ رسیده است.

مقاله کوتاه «مسایل روستائی در ایران» نتیجه مطالعات و تحقیقات ارسطو مصنع است که در روستاها و مناطق عشایری

جهانگیر افکاری دوشهر از مالارمه ترجمه و تحشیه از محمد تقی غیائی و سه شعر از ژاک پرهور ترجمه نهام از مطالب این شماره است.

تیم کاریکاتور ساز سیاسی فرانسه و تورهان سلجوق کاریکاتور ساز ترک و کمپتر کاریکاتور ساز یونانی در این شماره معرفی شده اند و نمونه ای از آثار هر یک از آثار در این شماره است.

«دریچه ای رو به شب» از نادر نادرپور، «فرجام» از اسماعیل خوئی «از پشت این دیوار» از م. سرشک. «آمین» از آتش و «سفید قبا» از آزاده و چندین شعر دیگر در این شماره جهان نو آمده است. و بالاخره مقاله «جالب» سخنانی با روشنفکران از فیدل کاسترو و دو نمایشنامه یک پرده ای زیر عنوان «ماوراء» از علی پدرود در میان خانواده «از ژاک پرهور ترجمه» فهرز بروشکی و کتابهای تازه مطالب شماره های ۸-۱۰ مجله جهان نور تشکیل می دهد.

جهان نو

سال ۲۲ - شماره ۸ - ۱۰

نخستین مقاله این شماره مطلبی است در باره «میگل انخل آستوریاس» نویسنده برجسته آمریکای لاتین که از طرف فرهنگستان سوئد برنده جایزه نوبل امسال اعلام شد در این مقاله خلاصه ای از زندگی وی نوشته شده و بررسی کوتاهی از آثار وی به عمل آمده است. در پایان ترجمه گفت و شنود جالبی که چندی پیش «لوئیس لویز آلوارز» با آستوریاس به عمل آورده و روشن کننده بسیاری از مسایل بنیادی مطرح شده در آثار او است به چاپ رسیده است.

«بشریتی ناهمزمان» مقاله ایست از داریوش آشوری. نویسنده در پایان این مقاله چنین اظهار عقیده می کند.

ایسران به عمل آمده است. قسمت دوم «اختلافات بین المللی» ترجمه بابک و چند صدائی داستایفسکی از «اناتولی لونا چارسکی» ترجمه اسماعیل خوئی از مطالب دیگر این شماره است.

«چگونه یک داستان را آغاز کنیم» مقاله است از دیلن تامس داستان سرا و شاعر و سخن پرداز مشهور از اهالی ویلز «بریتانیا» نویسنده کسانی را که برای آفرینش هنری و از جمله نویسندگی الگو می سازند غیر مستقیم به یاد استهزاء و تمسخر گرفته است.

داستانهای «یک روز» از گلی ترقی. «مارینا» از ژ. انکلو. «مرز» از رئیس دوبره مطالب دیگر این شماره را تشکیل می دهد. ساخت قدرت سیاسی در آمریکا از سی رایت میلز. ترجمه هرمن حکمت مطالب دیگر این شماره است.

با نام «چه»... از اینفرانکو ترجمه مهریار از مطالب مفید این شماره است در پایان این مقاله چنین می خوانیم «یک بار دیگر صحبت از این نیست که تاریخ را از طرف دیگر دور بین نگاه کرده، اما تاریخ را مردان می سازند، مردانی که از گوشت و خونند و. خراطره شان اثر لایزال آن ها را محفوظ خواهد داشت. و «چه» اگر امروز وارد افسانه های ملت ها می شود قبل از هر چیز یک انسان بود. «انسان قرن بیست و یکم، انسان فردا» او یک سوسه ایست حقیقی بود، کسی بود که مانع از آن می شود ما امیدمان را از کف بدهیم و به دست نومیدی از پا در آوریم. حال که «چه» وجود داشته است. حال که او در روح و ذهن ما به زندگی خود ادامه خواهد داد تا یاری مان کند که بهتر باشیم و برتری بجوئیم، هر چیزی ممکن است.

مغزهای فروشی از آلن مورسبه ترجمه

معروف فرانسوی مطلبی نوشته است در مورد فروغ فرخزاد که زیر عنوان «سال فروغ فرخزاد» در این شماره تلاش آمده است. و شعر «آفتاب می‌شود» فروغ، در پایان آن چاپ شده است.

«من رقم تیراز دویست هزار را قبول ندارم» گفتگوئی است با اسماعیل پوروالی و با این نتایج، آنکه سواد یاد می‌دهد، که «آموزش» است از عهده کار دوم که «پرورش» است اصلاً بر نمی‌آید همانطور که در اجتماع حرفهای مهمل می‌شنویم در مطبوعات هم حرفهای مهمل می‌خوانیم. همانطور که در اجتماع مان با غرض‌ها و نظریات شخصی و قضاوت‌های عجولانه روبرو هستیم در مطبوعات مان هم همین چیزها منعکس است. قسمت اعظم مطبوعات از جهت آگاهی بسیار در مضیقه است. دریاچه‌های کویران پروژه‌است یا اظهار عقیده از مهندس فرزاد، نقش تئوریسم در تجسّسات ذرات اساسی از دکترا فریدی و دشت مغان از مهین محبوبی از مطالب دیگر این شماره است. گفتگو با یک فیلمساز قدیمی. گفت و شنودی است با خانبا با معترضی «یکی از فیلمسازان قدیمی» «خط فارسی» مقاله‌ای است از رکن الدین همایونفرخ. نویسنده در این مقاله نشان می‌دهد که خط پارسی ریشه‌اش از خطوط ایرانی سرچشمه گرفته و به هیچ وجه همبستگی و پیوندی با خط کوفی یا مکی و مدنی و دیگر خطوط سامی ندارد.

مقام علمی پزشکان ایران از دکترا جلال مصطفوی - پسته این طلای سبز از فرمند راد. یادی از مطبوعات قدیم و فانتزی «ظرفیت» از محمد آسوم. شورای داوری و نقش آن در اجرای عدالت از حمید نیری ایران در راه صنعتی شدن از رفیعی. درد دل حکیم «سخنان ملاصدرا» از علی‌اصغر حلبی و داستان نهال خمه‌ده از فریدون صابر. نامه‌ای

«در حالی که جامعه غربی در تب بحران تاریخی خود، از خود می‌گریزد جوامع دیگری به ارزش‌های اوپناه می‌آورند و الگوهای او را بر می‌گزینند. و سیر تحول تاریخی معکوس می‌شود. بدین معنی که بورژوازی اروپا بر اساس فضایل اخلاقی پروتستان با تمایل به صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری رشد یافت، بورژوازی «جهان سوم» در عصر مصرف متولد می‌شود و پا به رشد می‌گذارد و کردار او نه تنها حاوی فضایل اولیه بورژوازی اروپا نیست بلکه درست به عکس آنست. بورژوازی جهان سوم، در عصر مصرف ثروت ملی را برای دست یافتن به فضایل و ارزش‌های ایدئولوژیک مصرف می‌دهد. غایت آمال او رسیدن به منزلت الگوی کمال مطلوب خود در آن سوی مرزهاست و حتی یکی شدن با آن و غایت آمال قشرهای پائین‌تر رسیدن به منزلت او است، به عنوان قشر ممتاز اجتماعی و حامل ارزش‌های مطلوب. چنین است جلوه‌های گوناگون ناهم‌رمانی بشری».

نظر مقدماتی سارتر درباره اختلاف اسرائیل و اعراب در مقاله «برای حقیقت» ترجمه دکتر مصطفی رحیمی بیان شده است. مترجم در این مورد چنین اظهار عقیده می‌کند.

تلاش - شماره هشتم - بهمن ماه ۴۶

گفت و شنودی با مینا قره‌داغی و شهرین ربیعی زیر عنوان «دختران نظم عبور و مرور تهران را به عهده گرفته‌اند» یکی از مطالب این شماره است. حسن مظلوم در مورد ترجمه فارسی کتاب الفهرست ابن‌الدیم مطالبی بدست می‌دهد.

«سخنانی چند با آقای مجید رهنما» و «ال. اس. دی» «داروئی که روح را می‌کشد» از جمله مطالب دیگر این شماره است. «کریس مارکر» سینماگر

از مهین صدیق‌یان و رمیده ورماننده از
مسعود فرزاد و رویدادها مطالب این شماره
مجله «تلاش» را تشکیل می‌دهد.
محمود - نفیسی

از لندن «نمایش‌خانه ملی انگلستان»
از شمس عصار و گفت و شنودی با ویولت
متحدیه زیر عنوان «شعر زندگی من است» و
بالاخره دو شعر زیر عنوان «بازیگری»

نگاه فکته

نصیحت سعدی

سگی پای صحرا نشینی گزید
به خشمی که زهرش زدندان چکید
دختری خردسال در خانه داشت:
پدر را جفا کرد و تندی نمود
که آخر ترا نیز دندان نبود!
پدر گفت:

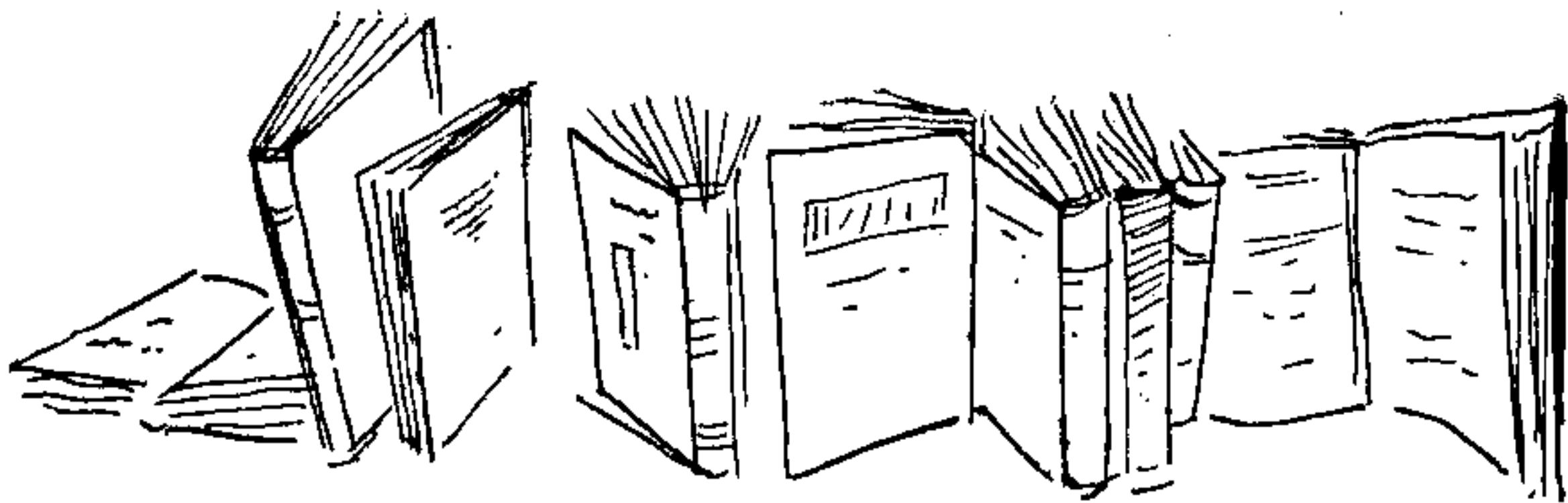
مرا گرچه هم‌مقدرت بود و نیش
دریغ آدم‌کام و دندان خویش!
محال است اگر توغ بر سر خورم
که دندان به پای سگ‌اندر برم
توان کرد با ناکسان بدرگی
ولیکن نواید ز مردم سگی.
(بوستان)

کیست که برتر است؟

شاه روم از فرستاه شاه پارس پرسید
که: ما برتریم یا شاه شما؟ فرستاده
گفت:
آن کس برتر است که در خود بهمنی
فروتر است! (هدیه الملوک)

گفتار دشمن

کند دشمن آهوی کوچک برزک
به خرگوش تو برنهد نام گریک
جو دشمن بگفتن تواند همی
دروغی که با راست ماند همی
چه چاره است با او بجز خامشی؟
ستیهندگی باشد از بهشی!
(تحفة الملوک)



پشت نشیبه کتابفروشی

کتاب المصادر (جلد دوم)
از : ابو عبد الله حسین بن احمد زوزنی
به کوشش تقی بینش .

ناشر : کتابفروشی باستان مشهد
— ۲۸ + ۸۰۸ صفحه، ۳۵۰ ریال
جلد اول این کتاب در سال ۱۳۴۰
منتشر شد و مورد توجه اهل لغت واقع
گردید .

در آن روزگار بر سر کار مصحح
گروهی اظهار عقیده کردند و مشاجره
گونه‌ای در مجله راهنمای کتاب درگیر
شد که مصحح محترم در مقدمه این مجلد
به آن اشاره کرده است ، چون گذشت
زمان به بصیرت و دقت و احتیاط افراد
می‌افزاید ، آقای تقی بینش نیز از این
موهبت برخوردار شده‌اند و کاری ارزنده‌تر
و دقیق‌تر انجام داده‌اند که در خور ستایش
است .

سفینه فرخ (جلد دوم)
از : سخنور خراسانی محمود فرخ .
ناشر : کتابفروشی زوار مشهد .
در این مجلد که شامل غزل - مثنوی -
مسمط - رباعی - قطعه - مفردات و غیره

اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی
از : دکتر فریدون آدمیت .
ناشر : کتابخانه طهوری .
خوانندگان سخن با آثار ارزنده
دکتر فریدون آدمیت آشنایی دارند .
زرف‌نگری و حسن انتخاب و بی‌طرفی
منصفانه او بار دیگر در این کتاب سودمند
نمایان شده و مطالب آن روشنگر بسیاری
از حوادث سیاسی و اجتماعی آغاز
مشروطیت ایران است .

نویسنده در آغاز پیشگفتار خود چنین
می‌گوید: «این رساله فصلی است از تاریخ
اندیشه های نو در ایران و تحقیق در
ریشه‌های فکری نهضت ملی مشروطیت» .
مطالب کتاب در هشت بخش بدین
ترتیب تدوین شده : بخش نخستین
سرگذشت آوارگی . بخش دوم : آثار او .
بخش سوم : فلسفه مادی و اصلت طبیعی .
بخش چهارم : علم اجتماع . بخش
پنجم : حکمت ادیان . بخش ششم تعقل
تاریخی . بخش هفتم : هنر و فن شعر و
نویسندگی ، بخش هشتم : تمدن غربی ،
فلسفه ، سیاسی ، ایده‌ولوژی ناسیونالیسم .

است، تقریباً از هفت هزار شاعر یاد شده و بعنوان نمونه شعری از آنان نقل گردیده است.

ترجمه کتاب الخراج

از: قاضی ابویوسف (که به امر هارون الرشید تألیف شده) . ترجمه میرعلی اصغر شعاع .

ناشر: وزارت مالیه افغانستان

این اولین کتابی است که در دوران اسلامی برای وضع و جمع آوری باج و خراج و تعیین حدود مالکیتها بر حسب موازین شرعی تألیف شده این کتاب شامل بیست و هفت فصل است که چندین فصل از آن به طرز خراج گهری از غیر مسلمانان اختصاص یافته و نشان دهنده خوش رفتاری حکمرانان اسلامی با پیروان مذاهب مختلف است. فصل های ۲۰ - راجع به مجوس و بت پرستان - ۲۲ - راجع به کلیساها و معابد یهود و نصارا - ۲۷ - راجع به قتال اهل شرك و بنی، این حقیقت را روشن می کند.

ملا متیان و صوفیان و جوانمردان

از: ابو عبد الرحمن سلمی - به تحقیق و

تصحیح ابوالعلا عقیفی - ترجمه علی

رضوی

ناشر: انجمن تاریخ افغانستان

مقدمه این کتاب چنین آغاز می شود: در نیمه دوم قرن سوم هجری در خراسان در شهر نیشابور، فرقه ای از صوفیه به نام ملا متیه یا ملامه پدید آمد. این فرقه را مردمی از صادق ترین مسردان راه بنیان گذاردند که در تاریخ تصوف اسلامی به پارسایی و تقوای حقیقی ممتاز بودند؛ این گروه به وسیله نیروی عاطفه دینی و جهاد شدید با نفس و رسیدن به حساب خود، بر هر گونه تجاوز نفسانی و افراط نفس غالب آمدند. کوشش ارزنده برادران افغانی در تصحیح و ترجمه متون کهن

قابل ستایش است.

● شهر آشوب در شعر فارسی

از: احمد کلچین معانی

ناشر: امیر کبیر

شهر آشوب نوعی شعر است که در آن صنفهای گوناگون و صاحبان مشاغل مختلف يك شهر توصیف می شود، ممکن است شاعر شهر آشوب را در مدح یا هجو مردم شهری بسراید بنا بر این شعر او گاهی موجب خشنودی اهل شهر می شود و گاهی آنان را خشمگین و آشفته می کند.

مؤلف در این کتاب از سی و هشت شهر آشوب منظوم و دو شهر آشوب منشور نامبرده است. در پایان کتاب شهر آشوب کامل مولانا لسانی شیرازی - موسوم به «مجمع الاصناف» را که قبلاً آقای دکتر مجتهدزاده قسمتی از آن را انتشار داده اند آمده است.

شهر آشوب اسانی بصورت رباعی های متوالی است که تعداد آنها در حدود پانصد رباعی است.

خدیو جم

معجزه جام (مجموعه شعر)

از: دکتر پرویز فروردین

ناشر: سرآینده، ۱۲۰ صفحه، ۱۰۰ ریال

سرآینده مقدار دو بیت و رباعی و غزل در قسمت اول کتاب آورده و قسمت دوم آن را به اشعار نیمه آزاد اختصاص داده است.

● آزادی و تربیت (چاپ دوم)

از: دکتر محمد صناعتی

ناشر: انتشارات امیر کبیر، ۴۲۹

صفحه، ۲۲۰ ریال

مؤلف در مقدمه چاپ دوم چنین می گوید: در چاپ دوم این کتاب گفتار

«خوی از نظر روانشناسی» برداشته شده است تا در جلد دوم این مجموعه قرار گیرد.

● تفکرات کنهائی

از: ژان ژاک روسو، ترجمه محمود پورشالچی

ناشر: انتشارات امیرکبیر، کتابهای پرستو، جیبی، ۲۸۷ صفحه، ۳۰ ریال.

● برخنگ راهوار زمین

از: اسماعیل خوئی

ناشر: انتشارات توس ۲۴۲ صفحه

دومین مجموعه شعری است که از همین شاعر انتشار می یابد و حاوی برگزیده‌ای از اشعار جدید می باشد. نخستین کتاب بر شیوه قدما بود، ولی کتاب جدید گرایش شاعر را به شعر امروزی فارسی نشان می دهد که در آن با حفظ وزن مضامین نو آمده است.

● شرح مسئله العلم

از: خواجه نصیر طوسی، تحقیق

عبدالله نورانی

ناشر: دانشگاه شهید، ۴۸ صفحه،

عربی

رساله‌ای است در علم کلام که با مقابله چند نسخه خطی با دقت تصحیح و تشریح شده، شانزده صفحه اول به شرح حال خواجه و عقاید بزرگان قدیم و معاصر درباره او اختصاص یافته است که زحمت نگارنده آن درخور تقدیر است.

اصل کتاب از جمال الدین بحرانی است که از مسئله العلم سوال کرده و خواجه نصیر به پرسش‌های او پاسخ گفته است. جم

آریامهر

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دکتر صادق کیا

رحلی - ۲۲۵ صفحه

فراهم آورنده این اثر دو سال قبل در مجله هنر و مردم بحثی در باره

واژه آریا کرده بودند، این کتاب دنباله کار ایشان و تحقیق مصطفی است در این زمینه.

قسمتی از کتاب، بررسی واژه «آریا» از دیرباز می باشد که با استفاده از متون مختلف فراهم گردیده است.

بخش دیگر، توضیح «مهر» و صورت های دیگر این کلمه است.

قسمت دیگر، ذکر لقبهای پادشاهان ایران - از که و مرث تا یزدگرد - و بررسی برخی از لقبهای پادشاهان می باشد.

مطالب و مآخذ نشان می دهد که زحمت بسیار در فراهم آوردن این کتاب کشیده اند موفقیت ایشان را در انجام چنین کوششها آرزو می کند.

ع - ر

● فردوسی و شعر او

نگارش: مجتبی مینوی

سلسله انتشارات انجمن آثار ملی شماره

۵۶ وزیری - ۲۴۶ صفحه

تحقیقی است در باره استاد طوس از دانشمند محترم استاد مینوی که شامل دوازده بخش است بخش نخست برداشتی از شاهنامه که با نثری استوار و شیرین نوشته شده است. بخش دوم که در شماره آخر مجله راهنمای کتاب چاپ شد بحث در اهمیت شاهنامه از نظر ایرانیان است فردوسی طوسی، فردوسی آفریننده و نخبه‌ای از شاهنامه چند بخش دیگر از این کتاب می باشد.

ع - ر

● رها

اثر - فریدون توللی

ناشر: کانون تربیت - شیراز

چاپ سوم

۲۳۳ - ۱۵ تومان

رها بهترین مجموعه شعرهای توللی است که اکنون چاپ سومش با خطی زیبا

منتشر می‌شود. شاعر در مقدمه تقریباً مفصل کتاب خود مسائلی را درباره شعر نو عنوان می‌کند و در اطرافشان به گفتگو می‌پردازد.

● زندگی من

نویسنده: ایگور ستر اوینسکی

مترجم: کیکاوس جهاننداری

ناشر: کتابخانه ایرانمهر

۳۵۵ صفحه - ۱۰۰ ریال

زندگی ستر اوینسکی قیلا در مجله موسیقی به طبع رسیده و اکنون به صورت کتابی مستقل در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. مطالعه کتاب برای کسانی که به موسیقی و سرگذشت این هنرمند علاقه دارند دارای لطف و شهرینی بسیاری می‌باشد.

● سبک خراسانی در شعر فارسی

از: دکتر محمد جعفر محجوب

ناشر: سازمان تربیت معلم و تحقیقات

تربیتی.

وزیری، ۴۵ + ۱۷۰ صفحه - ۱۶۰ ریال

اهل کتاب و مطالعه با آثار ارزنده و فراوان دکتر محجوب آشنایی دارند. تحقیق و سمع در ادبیات عامیانه و تصحیح دقیق چندین متن فارسی سودمند

و ترجمه‌های بسیاری که از آثار بزرگان مغرب زمین کرده پایه و مایه او را آنچنان نهك نشان داده است که نیازی به تعریف و توصیف ندارد.

مؤلف با انتشار کتاب سبک خراسانی

در شعر فارسی، نشان داده است که اگر در هر رشته از ادب فارسی گامی به پیش نهد، با پیروزی تمام از عهده برمی‌آید.

این کتاب کار نیمه تمام سبک شناسی مرحوم ملك الشعراء بهار را تکمیل می‌کند.

زیرا مرحوم بهار سبک نثر فارسی را، با صرف سالیانی دراز عمر خویش، به انجام رسانید، ولی اجل مهلتش نداد تا سبک شعر فارسی را تدوین و تألیف کند. پس از مرگ آن مرحوم آنان که شایستگی داشتند از زیر بار این وظیفه

سنگین شانه خالی کردند، یکی دو تن هم که جسارت کردند و چند گامی به پیش رفتند، پس از آنکه متوجه اهمیت کار شدند، از نیمه راه پای پس کشیدند و از میدان گریختند. سرانجام محجوب با با گامی استوار و کوششی پی گیر اینکار را آغاز کرد و اینك جلد اول آن را که از هر لحاظ آراسته است به ادب‌دوستان تقدیم می‌کند، امید است اوضاع و احوال زندگی با او یار شود تا این کار پیرایه و سودمند را هر چه زودتر به پایان رسید.

عظنامه

صفحه ۹۹۳ سطر دوازدهم آخرین کلمه جمله فرانسه اشتباه چاپ شده و باید

habituel خوانده شود.

برای اولین بار به وسیله شبکه‌های (جت)

شهرهای بزرگ ایران به شهرهای بزرگ اتحاد جماهیر شوروی و اروپا متصل خواهد شد و از اول فروردین ماه ۱۳۴۷ نخستین پرواز هواپیماهای جت مسافری هواپیمائی ملی ایران به مسکو صورت خواهد گرفت.

این اولین بار است که يك شرکت ایرانی در بهترین نقطه شهر مسکو دفتر نمایندگی برای فروش بلیط و راهنمایی مسافریین تأسیس می نماید. جت بوئینگ ۷۲۷ متعلق به هواپیمائی ملی ایران (هما) پس از طی نمودن آسمانها و شهرهای قفقاز، ایروان، باکو، تفلیس، خاركوف، استالینگراد یا و لگاگراد وارد فرودگاه مسکو خواهد شد و این مسیر را در مدت سه ساعت و نیم طی خواهد نمود.

از دوازدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ همه روزه دو ساعت بعد از ظهر جت های هواپیمای ملی ایران از تهران به اروپا پرواز خواهند کرد و همچنین همه روزه پروازهای هما از ارژپا به تهران انجام خواهد شد.

هواپیمائی ملی ایران در حال حاضر هفته‌ای پنج پرواز به اروپا دارد که بزودی تبدیل به پروازهای روزانه خواهد شد و علاوه بر پروازهای روزانه به اروپا از طریق استانبول و بیروت دو پرواز هم از طریق مسکو به پاریس و لندن انجام خواهد داد که در حقیقت هواپیمائی ملی ایران هفته‌ای ۹ پرواز به اروپا خواهد داشت با اجرای این برنامه پروازهای هما به شهرهای بزرگ آسیا و اروپا به شرح زیر افزایش پیدا خواهد کرد.

هواپیمائی ملی ایران تا کنون هفته‌ای سه پرواز به استانبول و فرانکفورت داشت که از این پس دو پرواز هفتگی بیروت به سه پرواز و دو پرواز هفتگی پاریس به پنج پرواز افزایش پیدا می کند در مورد لندن پروازهای هما جالب تر است چون در حال حاضر هما هفته‌ای چهار پرواز به لندن دارد که با اجرای برنامه جدید به دو برابر افزایش می یابد یعنی هواپیمائی ملی ایران هفته‌ای ۸ پرواز به لندن خواهد داشت و به همین مقدار نیز پروازهای مراجعت از نقاط نامبرده افزایش پیدا خواهد کرد.

از جمله اقدامات اساسی هواپیمائی ملی ایران از بدو تأسیس سروسامان دادن به وضع عزیمت و بازگشت ذائیرین بیت الحرام به جده بود که با کمال

خوشوقتی هر سال به نحو شایسته‌ای در این راه قدم برداشته است . سال گذشته با ایجاد يك پل هوایی بین تهران و جده در اسرع وقت کلیه زائرین ایرانی به خانه خدا به جده پرواز کردند و برای نخستین بار ۲۴ ساعت قبل از بسته شدن فرودگاه جده آخرین دسته زائرین ایرانی وارد این شهر شدند . امسال جت‌های هواپیمائی ملی ایران در جریان عملیات حج نقش مؤثری از نظر اقتصادی ایفا خواهند کرد بدین معنی که کلیه زائرین ایرانی با هواپیماهای ایرانی به جده خواهند رفت و دیگر ارزی بابت کرایه هواپیما از کشور خارج نخواهد شد . بطور کلی اقدامات موثر شبکه هواپیمائی ملی ایران برای گسترش يك شبکه هوایی جهانی است . نکته مهم توسعه شبکه های بین المللی هواپیمائی ملی ایران از جنبه اقتصادی آن است . که در آتی به نزدیک در آمد ارزی هم برای کشور تحصیل خواهد نمود .

زنان تروا

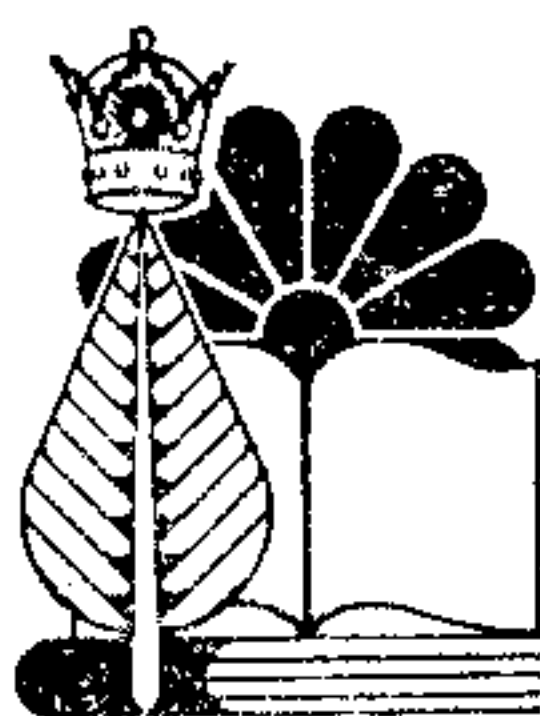
ژان پل سارتر

اقتباس از اثر اوری پید

ترجمه قاسم صنعوی

از سازمان انتشارات اشرفی

منتشر شد



آثار بنیاد فرهنگ ایران

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران «۱۷»

واژه نامه‌های پهلوی «۱»

واژه نامه پندش

تألیف

مهرداد بهار

قطع وزیری بها ۵۰۰ ریال

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران «۲۰»

فرهنگهای تازه به پارسی «۲»

المرقاه

منسوب به بدیع الزمان نطنزی

به اهتمام

دکتر سید جعفر سجادی

چاپ افست یب + ۳۵۱ صفحه قطع وزیری، کاغذ ۱۰۰ گرمی افست جلد کالینگور

بها ۲۵۰ ریال

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران «۳۲»

زبان و ادبیات فارسی «۲»

داستان های دل انگیز ادبیات فارسی

تألیف

دکتر زهرای خانلری «کیا»

۲۳۲ صفحه قطع وزیری کاغذ افست صد گرمی جلد کالینگور زرکوب

بها ۲۰۰ ریال

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران «۳۱»
منابع تاریخ و جغرافیای ایران «۹»

فتوح البلدان

تألیف

احمد بن یحیی البلاذری

ترجمه

دکتر آذرتاش آذرنوش

۴۲۸ صفحه قطع وزیری بها ۳۰۰ ریال

انتشارات بنیاد فرهنگ «۱۲»
علم در ایران «۴»

میزان الحکمة

تألیف

عبدالرحمن خازنی

به تصحیح

مدرس رضوی

چاپ مسطح ۲۰۴ صفحه قطع ۲۴ × ۱۷ سانتیمتر، کاغذ ۱۱۰ گرمی افست جلد
کالینکور بها ۱۰۰ ریال

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران «۲۲»
فلسفه و عرفان ایران «۲»

شرح کتاب التمر ف لمذهب التصوف

تألیف

ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله المستعلی البخاری

به تصحیح و تحشیه

دکتر حسین مینوچهر

جزء ای ، چاپ مسطح ۲۴۷ صفحه قطع ۲۴ × ۳۴ سانتیمتر کاغذ ۹۰ گرمی
بها ۲۰۰ ریال

چند کتاب خوب و خواندنی از سازمان انتشارات اشرفی در انتظار کودو

اثر: ساموئل بکت

ترجمه: سعید ایمانی

اثر معروف ساموئل بکت نویسنده و نمایشنامه‌نویس معروف ایرلندی است. انتظار بخاطر کودو انتظاری است بدون امید، انسان اصلاً نمی‌داند که در انتظار چیست. در انتظار کودو اثری است درباره تنهایی جاودان و ابدی بشر، و با وجود این: اشتیاق دائمی و بدون قرار او برای فرار از این تنهایی. ۲۱۲ صفحه با جلد سلفون ۱۲۰ ریال

دوبلینی‌ها

اثر: جیمز جویس

ترجمه: پرویز داریوش

نخستین اثر داستانی جیمز جویس چهره بزرگ ادبیات معاصر جهان است. جویس در این اثر در باز نمودن دقایق زندگی هر فرد استادی کامل بکار برده و خواننده آشکارا احساس خواهد کرد که به آدمهای این اثر نوعی ترحم و دل سوختگی ابراز می‌دارد.

۲۲۷ ص با جلد سلفون ۱۲۰ ریال

مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ

فریدل فوردهام

ترجمه: دکتر مسعود میر بهاء

گزارش روشن و ساده‌ای از جنبه‌های اصلی روان‌شناسی دکتر یونگ بزرگ‌ترین روان‌شناس معاصر این کتاب ارائه و عرضه ساده و روشنی از اندیشه این مرد بزرگ است.

با جلد سلفون ۱۲۵ ریال

مرویکه به شیکاگو رفت

اثر: ریچارد رایت

ترجمه: فریدون ایل بیگی

در این کتاب خشم و هزل و جبر و ترس و تراژدی با هم در آمیخته و یکی از عمیق‌ترین و تاریک‌ترین مسائل نژادی به طرز بسیار روشن مورد بررسی قرار گرفته

۲۰۸ ص با جلد سلفون ۱۰۰ ریال

دو کتاب جالب از انتشارات نشر اندیشه

تاریخ قرون وسطی

از آکادمی علوم شوروی . زیر نظر پرفسور کاسمینسکی

ترجمه : مهندس صادق انصاری، محمد باقر مؤمنی

با دیباچه مبسوطی بر چاپ دوم

این اثر که مبتنی بر حقایق و واقعیات مسلم تاریخ در قرون وسطی است توسط جمعی از استادان دانشمند و بی غرض با استناد به مؤاخذ معتبر تدوین شده چاپ اول این کتاب با چنان استقبال بی نظری از طرف هم میهنان عزیز و برادران همسایه و هم کیشمان (ملتهای افغانستان و پاکستان) مواجه شد که در کوتاه مدتی نایاب گردید. تقاضاهای زیاده از حد علاقمندان برای تجدید چاپ آن مشوقمان گردید و اینک چاپ دوم با دقتی از هر جهت بهتر در دسترس خواستاران است .

با جلد شمیز ۱۴۰ ریال و با جلد سلفون ۱۸۰ ریال

دو نمایشنامه

گنجینه طلا - سر بازار لافزن

اثر: پلوتوس - ترجمه : محمد پایگاه منتشر شد

نویسنده این دو اثر از بزرگترین نویسندگان و بهترین نمایشنامه نویسان رم در قرن سوم قبل از میلاد است . آثار پلوتوس در عین حال که با ظاهر کمیدی پرداخته شده باز گوکننده اوضاع اجتماعی محیط و اختلافات طبقاتی رم در دوران زندگی نویسنده است (رفاه طبقه ممتاز، تلخکامی ها، محرومیت ها، نابسامانیهای طبقات دیگر اجتماع) . مترجم نیز با رعایت امانت با بیانی ساده به ترجمه آنها مبادرت کرده

شرکت سهامی نشر اندیشه . تهران خیابان شاه آباد تلفن ۳۲۹۶۳

بمناسبت تقارن اولین کنگره نویسندگان
و شعرا با حلول سال شمسی ۱۳۴۷ کتابخانه
ابن سینا به کمک کتابخانه های عمومی جدید
التأسیسی یاد در شرف تأسیسی آمده و فهرست
جدید انتشارات خود را به رایگان در اختیار
کتابخانه های عمومی میگذارد و پیشنهاد
میکند چنانچه از هر کتاب يك نسخه تامیزان
۲۰۰۰ ریال سفارش برسد پنجماه در صد
تخفیف قائل خواهد شد بنابر این در مقابل ده
هزار ریال وجه میتوانند بمیل خود از هر کتاب
يك نسخه تا ۲۰۰۰ ریال تا ۱۵ فروردین ۱۳۴۷
برای خریداران باقی است.

تازه ترین انتشارات کتابخانه ابن سینا

از کتابهای جوانان

۱- اصفهان ۲- جنگلهای ایران ۳- گهرها

زیر نظر آقای دکتر محمد علی اسلامی منتشر شد . هر جلد با جلد سولوفان
۱۲۵ ریال .

پیدایش خط و خطاطان با انضمام تذکره خوشنویسان معاصر با عکس و
نمونه خط خوشنویسان به کوشش آقای علی راهچیری در ۴۱۶ صفحه دو رنگ
منتشر شد بها ۳۵۰ ریال.



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴ - ۶۰۹۴۵۱

تهران

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

شرکت سهامی بیمه ملی تهران

تلفنخانه ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵ مدیر فنی ۶۱۰۶۶ قسمت باربری ۶۰۱۹۸
قسمت خسارت ۶۱۳۵۶۹ قسمت عمر ۶۹۱۱۸

نشانی نمایندگان

۲۳۷۹۳-۲۳۸۷۰	تلفن	تهران	آقای حسن کلباسی :
۶۹۳۱۴-۶۹۰۸۰	تلفن	تهران	دفتر بیمه پرویزی :
۳۰۴۳۶۹-۳۱۹۴۶	تلفن	تهران	آقای شادی :
۶۲۹۶۷۳-۴۹۰۰۴	تلفن	تهران	آقای مهران شاهگل دیان :
خیابان فردوسی		خرمشهر	دفتر بیمه پرویزی :
سرای زند		شیراز	دفتر بیمه پرویزی :
فلکه ۲۳ متری		اهواز	دفتر بیمه پرویزی :
خیابان شاه		رشت	دفتر بیمه پرویزی :
۶۲۳۲۷۷	تلفن	تهران	آقای هانری شمعون :
۶۱۳۲۳۲	تلفن	تهران	آقای لطف الله کالی :
۶۵۸۷۶-۶۰۲۹۹	تلفن	تهران	آقای رستم خردی :



داروگر

داروگر تقدیم میکند



صابون چیر

ممتازترین صابون توالت و حمام

در چهار رنگ : صورتی - طلایی - سبز - سفید

در چهار عطر ملایم و متبوع

تهیه شده با بهترین مواد طبیعی

چیر طلایی دارای ماده ضد عفونی هکساکلروفن است

داروگر در خدمت بهداشت و زیبایی شما

قیمت برای مصرف کننده ۱۰ ریال



بابایا یوا الله...

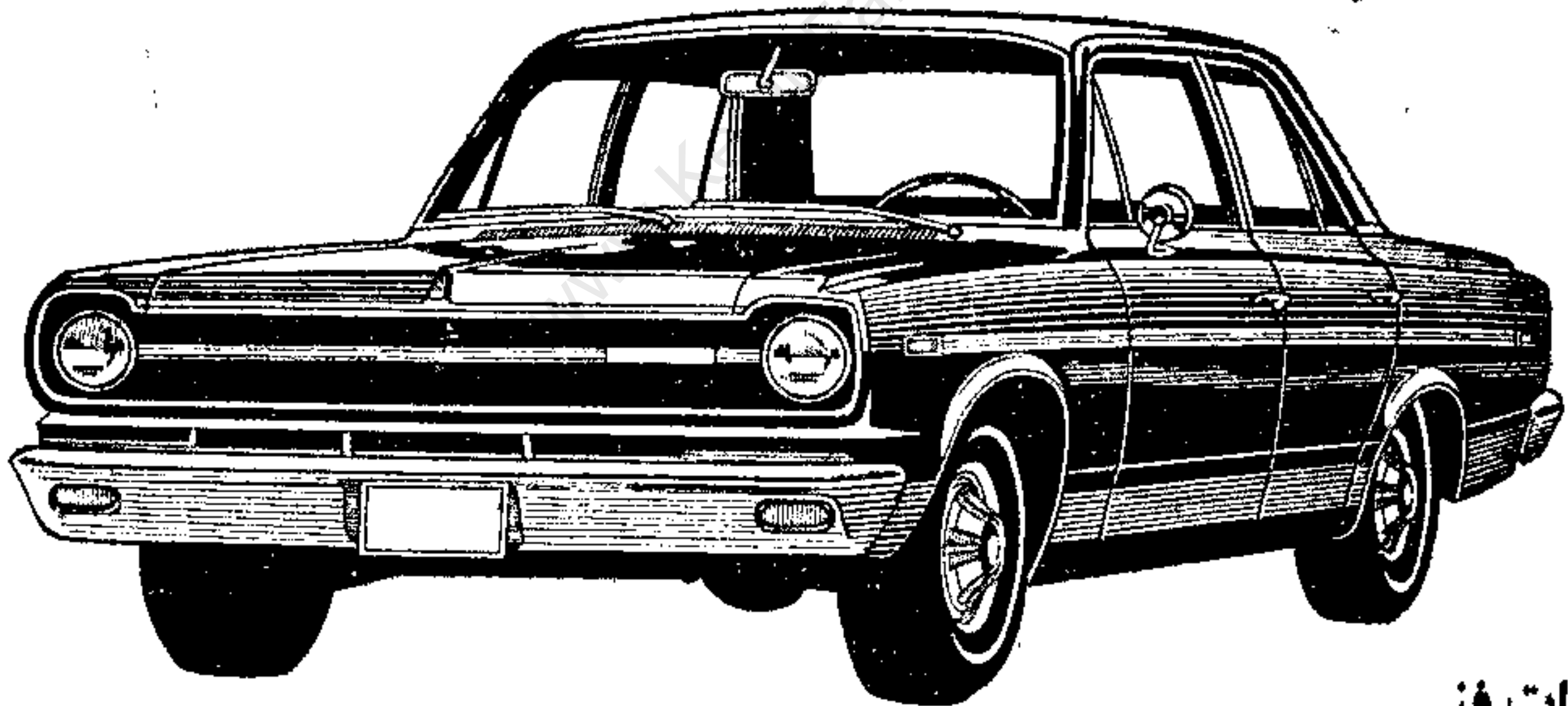
اتومبیل آریا و شاهین



از منم تند روتره

از منم قشنگتره

از منم قویتره



مشخصات فنی

آریا و شاهین به **جعبه دنده سینکرو نیزه کامل** (هماهنگ) مجهز است بدین ترتیب حتی هنگام تعویض معکوس دنده ها ایجاد صدا نمی نماید.

آریا و شاهین به **داشبورد چرمی** مجهز است و درون آن از مواد ابری انباشته شده است تا در مواقع بروز حوادث و ترمز های ناگهانی بر نشینان آسیبی نرسد.

آریا و شاهین به **رادیاتورهای بزرگ** که مختص مناطق کوهستانی و گرمسیری است مجهز است. این رادیاتور با شرایط آب و هوای مناطق مختلف ایران کاملاً تطبیق میکند.

آریا به **آئینه شب** مجهز است و بدین جهت نور اتومبیل هایی که از پشت سر حرکت می کنند هرگز در چشم راننده منعکس نمیشود. بالاخره آریا و شاهین با **فنای بیشتر**، **جای پای بیشتر** و **دید بیشتر** و احساس ایمنی بیشتر انبساط و نشاط بیشتری در سر نشینان خود بوجود می آورد.

آریا و شاهین با **موتور شش سیلندر** مجهز میباشد. قدرت موتور ۱۲۸ اسب در ۴۴۰۰ دور در دقیقه است و با طاقان آن طوری تعبیه شده است که موتور با کمال نرمی و بدون لرزش کار کند.

آریا و شاهین در هر صد کیلو متر فقط **ده لیتر** مصرف بنزین دارد.

آریا و شاهین به **تورمز دو بل** مجهز است. بدین ترتیب در این دو اتومبیل خطر بریدن ترمز بکلی منتفی شده است.

آریا و شاهین به **چراغهای فلاش چهار طرفه** مجهز است تا هنگام توقف های اضطراری در کنار جاده های تاریک رانندگان و سائط دیگر را متوجه نماید.

آریا و شاهین دارای **فرمان تلسکوپی** است و بدین ترتیب هنگام بروز حادثه هیچگونه آسیبی براننده وارد نمیشود.

آریا و شاهین **هرگز بصدا نمیافتد** زیرا قسمت راست و چپ بدنه یکپارچه ساخته شده است و فاصله درها همیشه یکسان است.

سخن

مجله ادبیات و دانش و هنر

جای اداره تهران، خیابان حافظ، پاساژ زمرد

تلفن ۴۱۹۸۶

شماره صندوق پستی ۹۸۴

قیمت تک شماره در ایران بیست و پنج ریال
اشتراک سالانه در ایران دویست و پنجاه ریال
و در خارج ایران سیصد و هشتاد ریال (پنج دلار یا بیست مارك)

حق اشتراك خاص دانشجویان (با ارائه کارت دانشجویی) دویست ریال

وجوه اشتراك باید مستقیماً به عنوان مجله سخن بوسیله پاك

بیمه یا برات پستی به نشانی دفتر مجله فرستاده شود

یا

به حساب شماره ۶۴۶۴۶ بانک ملی ایران شعبه مرکزی منظور گردد

و رسید آن به دفتر مجله سخن ارسال شود

صاحب امتیاز: دکتر پرویز ناطق خاوری

طبع و نقل مندرجات و مقالات این مجله بی اجازه ممنوع است

مقاله‌های رسیده به نویسندگان آنها مسترد نمی‌شود

این شماره در پنجهزار نسخه در چاپخانه ارژنگ

چاپ شد

SOKHAN

Revue Mensuelle de la Littérature
et l'Art Contemporains

TEHERAN (IRAN)

Abonnement à l'étranger: U.S \$ 5.00 ou 20 DM

چاپ ارژنگ

میدان بهارستان

تایخ
پیامبران و شامان
از
حمزة بن حسن اصفهانی
ترجمه: دکتر جعفر شعار

منظومه
درخت آسوریک
من بخلوی، آوانوشت ترجمه فارسی، فهرست و اثره و یادداشتها
از
ماهیار نوآبی

رسوم و اخلافا
تفصیح و حواشی
میخائیل عواد
ترجمه
محمد ضایقی که کنی

تایخ و صاف
تخریر
تخریر الامصار و ترجمه الامصار
به قلم
عبدالمحمد آیتی



فرهنگ بخلوی
تالیف

دکتر بهرام فره‌وشی

و اثره نامه بندش
تالیف

مرداد بهار

المراقبة
منوب به

بیع الزمان ادیب نظری
مقابلہ و تصحیح
دکتر سید جعفر سجادی

بجبت الروح
تالیف
عبدالمومن بن صفی الدین
بامقابلہ و مقدمہ تعلیقات
ادل، رامینودی برگوماله

انتشارات بنیاد فرهنگ ایلام: خیابان چهل ستار، دورد در بیدارستان، آریا تلفن ۴۳۳۲۶